

طِبِّ اسلامی

تألیف
ادوارد براون

ترجمہ
مسعود رجب نیا



بنکار ترجمہ و نشر کتاب

R
130
1-12-22
1242
D-0

09342

۱۲۴۳۱۵

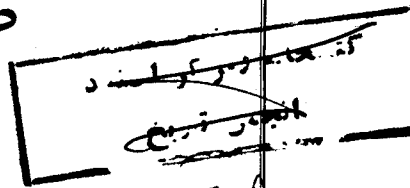
کتابخانه فرهنگستان ادب و هنر



مجموعه ایرانشناسی
زیر نظر احسان یارشاطر

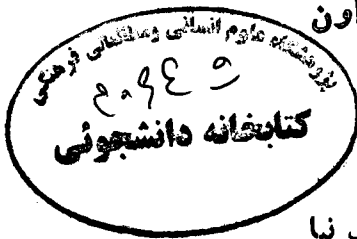
شماره قفسه: ۲۸۴۶
شماره ثبت: ۶۶۷۸۱۰

طب اسلامی



اثر

ادوارد براون



ترجمه

مسعود رجب نیا



نگاره ترجمه و نشر کتاب

تهران، ۱۳۳۷

R

120

1-562

1251

0.0

منظور از انتشار مجموعهٔ ایران‌شناسی اینست که آثار برگزیده‌ای که بزبانی غیر از زبان فارسی دربارهٔ ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی‌زبانان قرار گیرد .

این مجموعه گذشته از آثار خاورشناسان شامل سفرنامهٔ سیاحانی که اثری سودمند در بارهٔ ایران بجا گذاشته‌اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای از احوال مردم این کشور را ، خواه بنام ایران و خواه در حدیث دیگران ، باز نموده‌اند خواهد بود .

امید میرود که انتشار این گونه آثار استفاده از تحقیقات ایران‌شناسان و دانشمندان خارجی را آسانتر کند و موجب توسعهٔ آشنائی با تاریخ و فرهنگ و هنر و ادبیات ایران و سرگذشت بزرگان آن گردد . ۱۰ ی

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

رَبِّ اشرح لی صدري و یسر لی امري
واحلل عقدة من لساني یفقهوا قولی

کتابی که اکنون درباره آن سطوری چند بر صحیفه کاغذ خواهم آورد چنانکه مترجم دانشمند آن نامش را «طب اسلامی» گذارده است، یکی از نفیس ترین آثار مرحوم پروفیسور ادوارد براون مستشرق و ایران شناس بزرگ معاصر است. آنانکه با آثار قلمی این استاد بزرگ آشنائی دارند میدانند که تا چه اندازه و چه پایه این دانشمند در شناساندن ایران و مفاخر کشور ما به کشورهای دیگر (مخصوصاً انگلستان) کوشا و جاهد بوده است.

این بنده بواسطه حرفه و شغلم با آن قسمت از آثار شادروان پروفیسور ادوارد براون که متناسب با کارم بوده است، مختصر آشنائی دارم.

یکی از این آثار کتابی است که آن مرحوم بنام «طب عرب»^۱ نام نهاده است که ترجمه آن توسط آقای مسعود رجب نیا اینک بدست طالبین و مشتاقان علم و دانش میرسد.

هر کس بانوشته و کتاب سروکار داشته باشد و یا آنکه عاشق کتاب باشد، میداند که امر نگارش و یا ترجمه کاری آسان نیست، خاصه آنکه مترجم بخواهد نوشته اش مستند و مستدرک باشد.

یکی از آرزوهای دیرین بنده بی‌مقدار آن بود که روزی برسد کتب و رسائلی که دربارهٔ سرزمین ما و مفاخر کشورمان نوشته شده است پی‌ریزی ترجمه گردد. این آرزو اینک با اقدام‌بنگاه ترجمه و نشر کتاب صورت تحقق بخود گرفت و از جمله کتب بسیار ارجمندی که مقام بزرگی را در عالم طب دارد همین کتاب «طب عرب» پروفیسور ادوارد براون است.

بنظر این جانب اگر مختصر تحلیل و تجزیه در این کتاب و ترجمهٔ آن بعمل آید، اهمیت موضوع بسیار روشن خواهد شد. پس بهتر آن است که چند کلمه در اطراف تاریخ طب و اطباء صحبت گردد تا آنکه موقع و مقام کتاب «طب عرب» و ترجمهٔ آن بنام «طب اسلامی» در جهان پزشکی معلوم شود.

بنظر میرسد قدیمترین تاریخ ملل تاریخ پزشکی است. چرا که بشر از روزیکه خود را شناخته با درد همراه و با حوادث روبرو بوده است.

از همان روزیکه آدمی درصدد دفع شر و زحمت و درد از خود برآمده است تاریخ طب شروع میشود و قطعی است اولین فردی که توانسته رفع درد از خود و یا از دیگری بنماید اولین طبیب بشر بوده است. بدین مناسبت باید گفت تاریخ طب و اطباء یا تاریخ پزشکی و پزشکان باهم توأم اند و چون آدمی جان خود را نفیس‌ترین و عزیزترین گوهر میدانسته، با علاقهٔ کامل از او درصدد رفع درد از خود برآمده است.

پس طب و طبابت در دو کلمه مختصر میگردد:

برداشتن درد از دل و بار از پشت آدمی است و طبیب جز این کمال مطلوبی نخواهد داشت. اینهمه افسانه‌هایی که در کتب درباب معالجات و درمانهای فوق‌العاده و خارق‌العاده آمده ناشی از عزیز و نفیس بودن جان آدمی است.

اگر آدمی برای رفع درد انگشت بدنان گیرد یا آنکه دارویی استعمال نماید که مثلاً زایمان بی‌درد شود، نتیجه و نظروغایت مطلوب یکی است. بیم و ترس از بیماری‌ها و امید به بهبود آنها از قدیم‌الایام در نهاد بشری بوده و اگر از ازمینه قدیمه طب با خرافات و موهومات همراه است بواسطه موضوع بالاست.

من نمی‌خواهم بیش از این در این مقدمه تصدیع خوانندگان گرامی را فراهم سازم. فقط می‌گویم: حق آن است که یادی از یکی از بزرگترین پزشکان قدیم که بحق نام پدر طب بروی گذارده شده یعنی بقراط (یا ابقراط)^۱ ببریم که توانست طب را از خرافات و موهومات مجزی نموده و همچنین ارتباط آن را از معابد یونانی بیرون بیاورد و این بزرگترین قدمی در طب است که درد هزار و پانصد سال قبل انجام گردیده است.

اگر راه اغراق نرفته باشم، هنوز در بسیاری از نقاط عالم طب با خرافات و موهومات و اوراد مخلوط است. اما کار بزرگ بقراط قدمی بی‌نظیر در تاریخ طب است.

حال اجازه فرمائید چند کلمه درباره تاریخ طب ایران در دوره قبل از اسلام و پس از آن عرض نمایم.

باید بدانیم که طب قبل از اسلام مخلوطی از طب یونان و ایران و هند بوده منتهی طب یونانی بیش از طب هند و ایران در این سرزمین اثر داشته است.

توضیح آنکه در دوران شاپور اول پادشاه بزرگ ساسانی و شاپور دوم و پس از آنها انوشیروان دادگر دانشمندان ساکن یونان به ایران آمده و بسیاری از آنها بر اثر اختلاف مذهبی که در روم شرقی، پیش آمده جلای وطن نموده در ایران

اقامت نمودند. پادشاهان ساسانی مقدم همه آنها را گرامی داشتند و از وجود آنان منتهای استفادات علمی را نمودند. نتیجه‌ای که این پیش آمد برای کشور ما داشت تأسیس دانشگاه بزرگ جندی‌شاپور و بیمارستان منضم بدان بود. ویکی از قسمتهای شیرین کتاب «طب عرب» پروفیسور ادوارد براون همین موضوع بالاست که مأسوف علیه آنرا با دقت و تحقیق کامل برشته تحریر در آورده است.

مکتب بزرگ جندی‌شاپور عده زیادی طبیب پرورش داد که نمونه بارز آن آل بختشوع میباشند. خلاصه آنکه جندی‌شاپور در دوران ساسانیان و مدتی پس از این سلسله تا اواسط خلافت عباسیان نفوذ و اقتدار علمی خود را حفظ نموده و با آنکه بواسطه نفوذ خلفا بعداً مرکز کشور اسلامی گردید، باز جندی‌شاپور مقامی بس ارجمند در عالم طب داشته است.

نکته بالا از نظر آن بود که دانسته شود شاگردان مکتب جندی‌شاپور (چه در ایران و چه در سایر قسمتهای مفتوحه توسط اعراب) خدمت ذیقیمتی به طب اسلامی نموده‌اند.

از طرفی لازم است متذکر گردیم که علاوه بر ایرانیان و شاگردان مکتب جندی‌شاپور نسطوریها، حرّانیها (وصابئیها) نیز در طب اسلامی چه از نظر توجه به کتب یونانی و چه از نظر تألیف کتب طبی و چه از بابت طبابت و ایجاد بیمارستانها و امثال آنها دخالت تام داشته‌اند که ذکر جزئیات آن باعث تطویل مقال میگردد. اما از آنجا که تعالیم پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه و آله و سلم افراد را به خیرات و مبرّات و انفاق مال در راه خیر هدایت و ارشاد فرموده بدین مناسبت طب و طبابت در تمدن اسلامی بنظر میرسد بیش از سایر علوم پیشرفت داشته‌است و خوشبختانه نمایندگان بزرگ طب اسلامی بیشتر ایرانی بوده‌اند و اینان توانستند در دوران تمدن اسلامی ستارگان قدر اول این آسمان باشند، مانند رازی و اهوازی، ابن سینا

و جرجانی (گرجانی).

غلبهٔ عرب بر عجم و اجباریکه نویسندگان در نگارش کتب و مؤلفات بزبان علمی زمان یعنی عربی (مانند لاتین در قرون وسطی در اروپا) داشتند باعث گردیده که بعضی از تذکره‌نویسان و مورخین تمام تمدن اسلامی را بحساب عرب بیاورند؛ در صورتیکه چنین نیست، بلکه اکثریت علمای تمدن اسلامی غیر عرب هستند و بسیاری از ملل کشورهای مفتوحه بیرکت اسلام و تعالیم قرآن در این امر مهم شرکت داشته‌اند و اگر در مورد طب عرب بخواهیم حق را ادا نمایم باید بگوئیم «طب اسلامی»، همانطور که شادروان پروفیسور براون در مقدمهٔ کتاب «طب عرب» بدان اشاره نموده و آقای مسعودرجب‌نیا نیز نام «طب اسلامی» بر آن نهاده است.

منتهی بندهٔ ناچیز شخصاً معتقدم که در این کلمه هم باید حق همهٔ ملل مسلمان را ادا کرد و نام اقوام و ملل را بدان اضافه نمود؛ مثلاً در مورد آن قسمت که خدمات ایرانیان بوده است، باید بگوئیم «طب اسلامی ایرانی» و قس علیهذا. خدمات نسطوریها و صابئی‌ها و حرّانیها و امثال آنان را نیز باید مراعات نمود. بهمین نحو نیز باید حق خدمتگزاران تمدن شرق و غرب امپراطوری اسلام را ملحوظ داشت.

گرچه متأسفانه مورخین و تذکره‌نویسان مشرق در مورد حقوق پزشکان ایرانی کمی تعلل ورزیده‌اند، اما برعکس تاریخ نویسان باختر صریحاً به مطلب بالا اشاره نموده‌اند و ما من باب مثال قسمتی از ترجمهٔ کتاب تاریخ طب آ. گاستیلیونی^۱ ایتالیائی را که توسط ژ. برتران^۲ و ف. ژیدون^۳ بسال ۱۹۳۱ میلادی در پاریس چاپ شده است، ذیلاً می‌آوریم:

«... درین عصر درخشان مشهورترین نویسندہ‌ای که مؤلفات خود را بزبان عربی نگاشته و قرن‌ها آثارش توسط اطباء عالم بانفوذ و اقتدار بی‌چون و چرائی مورد بحث و مطالعه بوده محمد ز کریای رازی است که مانند همهٔ اطباء بزرگ تمدن عرب ایرانی است...»

بی‌مناسبت نیست قبل از آنکه به تجزیه و تحلیل کتاب «طب عرب» بپردازیم چند کلمه در باب خدمات اطباء اسلامی و اختصاصات این طب گفته شود. بنظر اینجانب اصل مطلب مربوط به طب اسلامی همین عنوان است و اگر خواسته باشیم حق مطلب ادا گردد، وقت و مطالعهٔ بسیار لازم است تا بتوان از عهدهٔ این امر بیرون آمد. فقط بطور اختصار آنرا در این مقدمه از نظر خوانندگان گرامی کتاب می‌گذرانیم.

۱- اطباء اسلامی عموماً شاگردان بقراط و جالینوس حکیم‌اند که با کمال دقت مطالب کتب طبی آنها را فرا گرفته و بخوبی از عهدهٔ شاگردی برآمده‌اند و کمال احترام و تواضع و فروتنی (یعنی صفاتی که باید در یک شاگرد وفادار باشد) دربارهٔ استادان خود قائل بوده منتهی تقلید کامل و کور کورانه ننموده‌اند. ما من باب مثال ترجمهٔ فارسی قسمتی از بیان پزشک نامی ایران محمد ز کریای رازی در مورد کتاب شکوک بر جالینوس که برشتهٔ تحریر در آورده و بسال ۱۳۱۸ خورشیدی در کتاب «شرح حال و مقام محمد ز کریای رازی» در صفحهٔ ۲۴۷ نگاشته‌ایم از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم:

«در مقدمهٔ کتاب محمد ز کریا از کار خود عذر خواسته و میگوید مقام جالینوس بر هیچکس پوشیده نیست و ممکن است بعضی از کوته نظران مرابدینکار ملامت و سرزنش نمایند؛ ولی فیلسوف و حکیم بر من خرده نخواهند گرفت، بدلیل آنکه در حکمت و فلسفه تقلید جائز نیست و می‌بایست از روی دلیل و برهان

صحبت و گفتگو بعمل آید و اگر شخصاً جالینوس زنده می بود مرا بدین تألیف ستایش میکرد.

۲- پس از آنکه پزشکان اسلامی (مخصوصاً پزشکان ایرانی) درس استاد را فرا گرفتند کم کم بر عقاید و آراء آنان با کمال احترام ایراداتی نمودند و بدون آنکه نسبت با استادان بی احترامی نمایند، این ایرادات را با کمال انضباط و بی بهترین وجه در کتب خود بیان داشتند، تا آنجا که مورخین مغرب زمین تذکر داده اند که شاگردان بقراط و جالینوس بواسطه هوش سرشار و نبوغ خود از استادان جدا شدند و از آنان مستغنی گردیدند.

۳- پس از آنکه پزشکان اسلامی توانستند در دنبالهٔ مکتب بقراط و جالینوس تتبعات و تجارب خود را بمنصهٔ ظهور برسانند، استقلال فکری آنان بمرحله ای رسید که در جمیع مطالب بر اثر همین استقلال فکری و تطبیق آن با تجربهٔ آثاری از خود بیادگار گذارند که مورد تحسین عالمان قرار گیرد، چنانکه رازی در کتاب معروف خود بنام «مرشد» یا «فصول» که از روی فصول بقراط اقتباس نموده در مقدمه چنین گوید:

« چون کتاب فصول بقراط را از حیث عدم نظم و تفصیل برای طالبین دانش طب »
 « و متعلمین مشکل دیدم، از این جهت بر آن شدم که این کتاب را تنظیم کنم که »
 « مدخل صناعت طب و طریقهٔ آسانی برای شاگردان باشد. »

۴- پزشکان اسلامی پس از طی دوران ترجمهٔ کتب یونانی استقلال فکری حاصل نموده و کتب استادان یونانی را حلاجی و زیر و رو نموده اند و سپس نقائصی که در آنها مشاهده نمودند متذکر گردیده و بتکمیل آنها پرداخته اند و این مطلب از بیان شیرین ابن سینا دربارهٔ کتاب « ما بعد الطبیعه » ارسطو که چهل بار آنرا خوانده و سپس برای فهم و درک آن راهی نیافته است مشهود می گردد، تا بالاخره

کتاب «اغراض ما بعد الطبیعه» ابونصر فارابی را می بیند و بکمک این کتاب فلسفه و حکمت ارسطو را درک می کند.

در تاریخ طب اسلامی در حقیقت کسانی که اول دفعه جرأت آنرا پیدا نمودند که بر کتب اساتید یونانی خرده گیری نمایند ایرانیان بوده اند، چنانکه علی بن عباس مجوسی اهوازی از جانی صاحب کتاب «کامل الصناعة الطبية الملكية» یا کتاب «ملکی» بدین نکته در مقدمه کتاب اشاره نموده است: بدین معنی که بر کتب بقراط و جالینوس و اوریباسیوس و فولس الاجنطی و یوحنا بن سراپیون و حتی رازی انتقاد نموده و بعقیده خود پس از مطالعه کتب آنان و بیان انتقادات مفصل به ذکر يك يك نقائص کتب پرداخته است. (برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به رساله اهوازی کیست؟ مکی چیست؟ ضمیمه سال ۱۳۳۶ مجله جهان پزشکی گردآورده مؤلف).

۵- استادان و پزشکان اسلامی پس از طی دوران ترجمه و فرا گرفتن مطالب کتب اساتید یونانی و گذراندن دوران تکمیل شخصاً آثار و مؤلفات گرانبهای برشته تحریر در آوردند که تا قرن شانزدهم و هفدهم میلادی طب اروپا را تحت الشعاع خود قرار داده است.

نتیجه ای که از این نبوغ در طب اسلامی هویدا شد آنکه هزاران کتب طبّی تصنیف و تألیف گردید که اگر بخواهیم بذکر يك يك آنها بپردازیم مطلب بسیار طولانی خواهد شد.

حال که این قسمت از طب اسلامی بپایان رسید بسیار بمورد است بدانیم که اطباء اسلامی چهار اثر مهم در طب از خود باقی گذارده اند:

نخست آنکه طب پراکنده و مشوش یونانی را مرتب نموده اند.

دوم آنکه طب را از صورت نظری بیرون آورده و طب عملی و تجربی را ایجاد کرده‌اند.

سوم آنکه علم الامراض^۱ را بسط و توسعه داده و بسیاری از بیماری‌ها را که تا آن زمان از آن‌ها اطلاعی در دست نبود، در عالم طب وارد ساخته‌اند.

چهارم آنکه اثر داروها را در طب از نظر وظایف الاعضا وارد نموده‌اند.

حال برویم بر سر يك مطلب بسیار اصلی که تذکر آن از نظر مقدمه و همچنین شناساندن ترجمه کتاب حاضر که اکنون در دست عشاق کتاب قرار می‌گیرد بی‌اندازه لازم بلکه واجب است و آن اینکه: بسیاری تاریخ طب را با تاریخ اطبا یا اشتباه می‌کنند و یا آنکه باهم ممزوج مینمایند. مورخین و تذکره نویسان مشرق عموماً این دو مطلب را با یکدیگر در کتب خود آورده‌اند، بلکه بعضیها جانب شرح حال پزشکان را بیشتر ملحوظ داشته‌اند و شاید تا کنون کتابی که کاملاً بتوان نام تاریخ پزشکی به آن اطلاق نمود، در شرق دیده نشده است. از کتاب فهرست ابن‌الندیم و تاریخ الحکماء قفطی و عیون الابداء فی طبقات الاطباء ابن‌ابی‌اصیبه و سایر تراجم احوال گرفته تا کتاب مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار تألیف فیلسوف الدوله میرزا عبدالحسین خان رکن‌الحکماء و امثال آنها تمام بیشتر بشرح احوال پرداخته‌اند، فقط مختصری از موقع علمی آنان و بیان معالجات و حکایات طبی و نوادر نیز یادی نموده‌اند.

بهین نحو وقتی که کتب تواریخ و تذکره‌ها بزبانهای اروپائی ترجمه گردیده و یا آنکه توسط نویسندگان باختر کتابی بنام و تحت عنوان «تاریخ طب»^۲ انتشار یافته تقریباً بهمان نسق و ترتیب و روش مورخین مشرق بوده‌است، با این تفاوت که جانب تاریخ پزشکی را بیشتر از مشرق زمینها مراعات نموده‌اند؛ مانند

تاریخ طب تألیف لوسین لکلر^۱ فرانسوی و گاستیلیونی ایتالیائی و دکتر مونیو فرانسوی^۲ و امثال آنها که عموماً هر دو جنبه را دارد، یعنی هم تاریخ پزشکی و هم تاریخ پزشکان است.

اما چند کتاب تاریخ پزشکی که در دسترس اینجانب بوده و تا بحال دیده‌ام باید گفت در حقیقت تاریخ پزشکی است، مانند تاریخ عمومی طب و داروسازی و دندانپزشکی و دامپزشکی^۳ که توسط عدّه زیادی از متخصصین فن و تحت نظر شادروان پروفیسور لنیل لاواستین^۴ بسال ۱۹۳۶ میلادی در پاریس چاپ گردیده است. دیگر کتاب تاریخ طب ایران تألیف دکتر سیریل الگود^۵ طبیب سفارت انگلستان در ایران که بسال ۱۹۵۱ میلادی در کمبریج چاپ گردیده و دیگر همین کتاب «طب عرب»^۶ پروفیسور ادوارد براون است که در مقام و موضوع از جمیع کتب تاریخ پزشکی بهتر و خوبتر تنظیم گردیده است.

باری غرض از تطویل کلام آنست که از آنکه در باره تاریخ طب کشور ما زحمت کشیده‌اند، اعم از قدما و متأخرین و معاصرین هم یادآوری و هم قدردانی شده باشد؛ چرا که: خوش است قدرشناسی درین خمیده سپهر.

حال برویم بر سر کتاب حاضر که بنام «طب عرب» و یا ترجمه آن که بنام «طب اسلامی» است.

این کتاب خلاصه‌ای از چهار خطابه شادروان پروفیسور ادوارد براون است که بتمام معنی بخوبی از عهده موضوع برآمده است.

Histoire générale de la médecine - ۲

Pr. Meunier - ۲

Lucien Leclerc - ۱

Laignel - Lavastine - ۴

de la pharmacie, de l'art dentaire et de l'art vétérinaire

Arabian Medicine - ۶

Dr. Cyrill Elgood - ۵

خطابهٔ اوّل آن شامل طب مائهٔ اوّل هجری قمری و دوران خلافت خلفای راشدین و بنی امیه و عباسی و خدمات چندیشاپوری‌ها و حرّانی‌ها و نسطوری‌ها و در میان خلفا مخصوصاً خدمات هرون‌الرشد و مأمون بایان مقدمه‌ای از معلومات بقراط و جالینوس و کتب این دواستاد است.

خطابهٔ دوم که باید آنرا درحقیقت تاریخ طب دوران درخشندهٔ تمدن اسلام نام نهاد، شرح خدمات و آثارومؤلفات پزشکان اسلامی مخصوصاً چهارطبیب ایرانی یعنی طبری و رازی و اهوازی و ابن سیناست که حقیقهٔ به‌بهترین وجه بیان مطلب گردیده و اگر بخواهیم بذکر يك يك نکات آن پردازیم حقیقهٔ بسیار نامناسب است، بدین معنی که خوانندگان محترم را از استفاده از ترجمهٔ بسیار شیرینی که توسط مترجم این کتاب بعمل آمده است مانع شده‌ایم.

خطابهٔ سوّم شامل انتقال طب اسلامی به اروپا و نفوذ آن در دانشگاههای این قاره و شرح خدمات مترجمین کتب اسلامی باز کر حکایات و قصص چندی از کتب طبّی وتاریخی و علمی اسلامی و انتقال طب اسلامی برائز جنگهای صلیبی و اختلاط مسلمین بامسیحیان و نتایج حاصله از آن با ذکر بسیاری از کتب و آثار مسلمین است.

خطابهٔ آخر یا خطابهٔ چهارم بیشتر در مورد طب اسلامی عرب و امپراطوری اسلامی آندلس و نمایندگان بزرگ این قسمت با ذکر خدمات آنها مانند ابن جلجل اندلسی و ابن رشد قرطبی اندلسی^۱ و موسی بن عبیدالله^۲ و ابن البیطار و ابن زهر^۳ و ابوالقاسم بن خلف الزهراوی^۴ و امثال آنها است.

در این خطابه از طبیب بزرگ ایرانی سید اسمعیل زین الدین گرگانی صاحب ذخیرهٔ خوارزمشاهی و یادگار و خفی علائی بسیار تجلیل شده و درحقیقت دورهٔ تجدید

طب ایران را یادآور گردیده است. سپس به بیمارستانهای اسلام و طرز نقل علوم به عربی و سیر علم و حکمت و مختصری در باره اخلاط و طبایع و مزاج و تشریح و وظائف الاعضا و فلسفه و روانشناسی و امثال این امور صحبت می نماید.

اما در مورد ترجمه کتاب باید بگویم که بنظر بنده بی مقدار میرسد که مترجم بخوبی از عهده آن برآمده و با آنکه ظاهراً مترجم طیب نیست، ترجمه اصطلاحات و نکات طبی و فنی را صحیح انجام داده است.

اصولاً ترجمه با آنکه به زبان آسان می آید، اما در عمل مواجه با مشکلات فراوان است؛ چرا که مترجم باید علاوه بر آشنائی کامل به هر دو زبان به مسائل فنی نیز آشنائی داشته باشد و ترجمه را بنحوی باید انجام دهد که جان کلام و مقصود نویسنده در ترجمه ملحوظ شود و غیر از اینها عبارات و کلمات نامأنوس در ترجمه دیده نشود، مضافاً بدانکه با کلمات و عبارات مختصر بیان موضوع بعمل آید. ترجمه کتاب «طب عرب» که اکنون در دسترس خوانندگان محترم قرار خواهد گرفت از آن دسته ترجمه هائی است که نکات بالا در آن مراعات گردیده؛ دیگر آنکه حواشی آن نیز بسیار صحیح و دقیق انجام شده است^۱.

برای خالی نبودن عریضه بر روان شادروان پروفیسور ادوارد براون ایران شناس و ایران دوست بزرگ درود باید فرستاد که چنین تألیفی منیف و خدمتی بزرگ به طب اسلامی نموده است و به مترجم کتاب آقای مسعود رجب نیا باید تبریک گفت

۱- باید دانست که این کتاب سال ۱۹۵۴ میلادی بهمت دوست و همکار دانشمند حکیم سید علی احمد نیرواسطی پاکستانی در لاهور به اردو در ۴۴۸ صفحه رقی ترجمه و با تعلیقات و حواشی بچاپ رسیده است.

که چنین مهمی را کفایت کرده و از بنگاه ترجمه و نشر کتاب نیز تشکر باید کرد که چنین خدمتی را انجام داده است.

امیدواریم این شیوه مرضیه یعنی شناساندن تمدن کشور و خدمات مفاخرمان پیوسته ادامه داشته باشد و بر بنای پیشینیان ما هم بتوانیم چندخشتی بگذاریم. چرا که:

بزرگی کسی آورد خود بدست که بنیان گزارد بچیزی که هست

تهران خردادماه ۱۳۳۷ خورشیدی

بنده بی مقدار

دکتر محمود نجم آبادی

عضو انجمن بین المللی تاریخ طب

مقدمه مترجم

این کتاب مشتمل بر چهار خطابه است در تاریخ طب اسلامی که مرحوم پرفسور ادوارد براون در طی تقریباً شانزده جلسه در دانشگاه کمبریج در مدت دو سال تحصیلی ۱۹۱۹-۱۹۲۰ و ۱۹۲۰-۱۹۲۱ ایراد کرده است.

پرفسور ادوارد براون شرقشناس و ایران دوست نامدار انگلیسی و مؤلف «تاریخ ادبی ایران» (در چهار مجلد) چنانکه خود او در دیباچه بدان اشاره می کند، اصلاً پزشک بود ولی بعدها بخاورشناسی گرایید و زبانهای عربی و فارسی و ترکی را نیک آموخت و در کتب متقدمان مسلمین تتبع و تفحص بسیار کرد. چنین مردی طبعاً صلاحیت خاصی برای تحقیق در طب اسلامی داشت. بزعم خود وی «محقق چنین موضوعی باید زبانهای یونانی و لاتینی و سریانی و عربی و فارسی و در صورت امکان سانسکریت را بداند و از علم طب نیز سر رشته داشته باشد یا اقلأً بآن علاقمند باشد.» (ص ۱۳۲) بیشتر این شرایط در ادوارد براون جمع بود. این کتاب می تواند راهنمای محققان در مطالعه بیشتری در طب اسلامی یا طب قدیم و تاریخ آن باشد.

بعضی از حواشی این ترجمه را آقای حسین محبوبی اردکانی و بعضی دیگر را هم مترجم بر آن افزوده اند. آنچه از آقای محبوبی اردکانی است با حروف م.ا. و آنچه از آن مترجم است با حرف م. مشخص گردیده.

ضمناً از خوانندگان گرامی تمنا دارد که دو غلط زیر را که یکی ناشی از مسامحه مترجم و دیگری غلط مطبعی است تصحیح فرمایند:

در صفحه ۱۱۹ سطر ۶ جمله «قدیمترین آنان بیمارستانی بود که... ساخته شد.» چنین اصلاح شود: «قدیمترین آنان بیمارستانی بود که توسط «احمد بن طولون» در حدود سال ۱۱۷۳ م. / ۷۶۰ ه. بنا شد و مهمترین آنها بد «المارستان الکبیر - المنصوری» مشهور بود که توسط قلاوون ساخته شد.» و نیز در صفحه ۱۴۱ سطر ۹ «آبکی» به «آهکی» اصلاح شود.

معهود رجب‌نیا

اردیبهشت ماه ۱۳۳۷

فهرست مطالب

صفحه ۷

تصویر دو پزشک رقیب توسط آقای ر. ب فلمینگ
(Fleming) از نسخه شماره Or. 2265 ورق ۲۶ ب موزه

بریتانیا برداشته شده است.

صفحه ۹

دیباجه

صفحه ۱۳

خطابه اول

شامل موضوعهای: معنی اصطلاح طب اسلامی - دوران
تاریخ عرب و اسلام - انتقال دانش یونانی - مطالبی که سریانیان
و ایرانیان افزوده اند - تحریفاتی که در هنگام نقل اسامی در
ترجمه رخ داده - تناسب و استعداد زبان عربی برای بیان
مقاصد علمی.

صفحه ۴۸

خطابه دوم

شامل موضوعهای: تکامل علمی زبان عربی - آیین
تشریح در نزد مسلمانان رواج داشت؟ - چهار مؤلف ایرانی
آثار طبّی قدیم: (۱) علی بن ربن (۲) ابوبکر محمد بن زکریای
رازی (۳) علی بن العباس المجوسی (۴) ابوعلی حسین بن سینا.

صفحه ۸۱

خطابه سوم

شامل موضوعهای: دوره مطالب خطابه های گذشته -
طب عوام - ترجمه از عربی به لاتینی - پزشکی در زمان
جنگهای صلیبی - داستانهای معالجات قابل توجه در ادبیات
عربی و فارسی - عشق و مالیخولیا - آثار طبّی فارسی - راه یافتن
طب فرنگی در سرزمینهای اسلامی.

خطابه چهارم

صفحه ۱۱۳

خدمات اعراب اندلس - مکتب طلیطله - آثار طبیب
فارسی از قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری) تا قرن
چهاردهم (قرن هشتم هجری) - آثار علم الرجال یا شرح احوال
رجال قرن سیزدهم میلادی (قرن هفتم هجری) - بیمارستانهای
مسلمانان - نامه‌های «رشید طبیب» - مختصری از جهان بینی
و علم فیزیک و فیزیولوژی اسلامی :

نتیجه :

۱۴۷

فهرست نام‌کنان

۱۵۵

« جایها

۱۵۹

« بیماریها و دردها

۱۶۱

« داروها و معالجات

۱۶۴

اصطلاحات پزشکی و نامهای اعضای بدن و اصطلاحات خاص

۱۶۷

فهرست نام خاندانها و فرق و اصطلاحات تاریخی

۱۶۹

« کتابها و مجله‌ها

طب اسلامی

اثر

ادوارد براون

ترجمہ

مسعود رجب نیا

1891

1892

1893

1894

1895

1896

1897

1898

1899

1900



پزشك
(رجوع كنيد به ص ۱۰۵ و ۱۰۶)

دیباچه

در عرض ده سال گذشته دو افتخار نصیبم شد که موجب کمال خوشوقتی و رضایت خاطر من گشت. یکی آنکه در سال ۱۹۱۱ مرا به عضویت دانشکده پادشاهی پزشکان^۱ برگزیدند و دیگر آنکه بمناسبت پنجاهمین سال تولد من در فوریه ۱۹۲۱، یک نامه تبریک (با یک هدیه بسیار زیبا)^۲ بامضای گروهی از ایرانیان واصل شد که در آن از خدماتی که از نظر پر عظوفت آنان به ادبیات و زبان فارسی کرده‌ام قدردانی نموده بودند.

امیدوارم که این کتاب را نه همچون وسیله برائت‌زمه، بلکه مانند سپاسگزاری ازین دو دین بدانند. درین کتاب کوشش کرده‌ام تا از طرفی سهم مهمی را که علماء و پزشکان اسلامی و خصوصاً ایرانی در انتقال علم پزشکی در سراسر دوران مظلوم و تاریک قرون وسطی، یعنی برزخ مابین تنزل و رکود فرهنگ باستان و بوجود آمدن علوم جدید، داشته‌اند نشان دهم و از جانب دیگر بعشاق و دلدادگان ادبیات عربی و فارسی زمینه تحقیق تازه‌ای پیشنهاد کنم. چه اینان شاید بشعراء و نویسندگان عبارت پرداز و مغلق نویس توجه فوق‌العاده‌ای مبذول داشته و جهان بینی علمی را از خاطر برده‌اند. حال آنکه تأثیر علوم دوره‌های قرون وسطائی مشرق زمین، در اساس و پایه کوششهای ادبی و هنری بیشتر از اثر علوم در ادبیات و هنر اروپای

۱- Royal College of Physicians

۲- درباره این موضوع بمقدمه تاریخ ادبیات ایران ترجمه مرحوم رشید یاسمی و بهتر از آن بسال چهارم مجله «ایران‌شهر» رجوع کنید. اجمالاً هدایا عبارت بودداست از: تبریکنامه‌ای بخط مرحوم عمادالکتاب و یک جلد کتاب و یک قالی گلشانی بسیار ممتاز ۱۰۰.

جدید است. در واقع نیز همچنانکه سعی کرده‌ام درین صفحات بنمایم^۱ آن اثر بزرگ منظوم فارسی یعنی مثنوی مولانا جلال الدین رومی را کسی که با آثار و سوابق طبّی آن عصر آشنایی دارد بهتر درمی‌یابد تا دیگران.

پیش از آنکه دست بکار تهیه این رشته سخنرانی بزنم، از «سر کلیفورد البات»^۲ استاد طراز اول پزشکی دانشگاه کمبریج درباره بهترین کتب مربوط به تاریخ آن علمی که پیغمبر اسلام محمد (ص) در حدیث مشهورین مسلمین با علم کلام برابر دانسته^۳ استفسار کردم. از جمله کتبی که سر کلیفورد البات نام برد و برای مطالعه مقدماتی و آشنایی با آنها بسیاری از آنها را با مانت بمن داد، اثر عالی پرفسور «ماکس نوبورگر»^۴ موسوم به (تاریخ پزشکی) «*Geschichte der Medizin*» چاپ اشتوتگارت بسال ۱۹۰۸ بیشتر بهره بردم. با آنکه قسمت مربوط به طب اسلامی این کتاب از ۸۶ صفحه^۵ تجاوز نمی‌کند، از لحاظ بیان حقایق و جزئیات دقیق و مفصل فوق العاده پر مطلب است و طرح کلی از موضوع مزبور بدست می‌دهد که میتوان آنرا مورد شرح و بسط قرار داد. ولی هیچگونه تصحیحی در آن روانیست.

اندیشیدم که بهترست این چهار سخنرانی را بهمان عبارات و ترتیبی که اول بار ایراد شده است چاپ کنم تا آنکه در آن تجدید نظر بعمل آورم، اما نمونه‌های چاپی آنرا چندتن از دوستان و همکاران، یعنی آقایان دکتر «ف. ه. ه. گیلمارد»^۶ دکتر در طب و دکتر «ا. ه. مینس»^۷ دکتر در ادبیات و میرزا محمدخان قزوینی و محمد اقبال که دین همه آنان را جهت تصحیحات و اظهار نظرهای بجا بگردن

۱ - به سخنرانی سوم بیماری عشق این کتاب نگاه کنید.

۲ - Sir Clifford Allbut Regius

۳ - العلم علما، علم الادیان و علم الابدان

۴ - Max Neuburger

۵ - ج ۱ بخش ۲ ص ۱۴۲ تا ۲۲۸ = ص ۳۴۶ تا ۳۹۴ ج ۱ ترجمه انگلیسی آن توسط ارنست پلایفر

۶ - Ernest Playfair چاپ لندن بسال ۱۹۱۰.

۷ - F. H. H. Guillemard E. H. Minns

دارم، ملاحظه و مطالعه کرده‌اند. همچنین بعلت کمک و همراهی پروفسور. ا. بوان^۱ و روحانی محترم پروفسور «د. س. مار گالیوت»^۲ در تهیه متون و اصلاح ترجمه‌های یادداشتهای مشاهدات مطبی رازی که در سخنرانی دوم و صفحات بعد این کتاب آمده است بسیار مدیون آنان هستم.

مایه کمال خوشوقتی است که بمن اجازه داده شده است تا این مجلد را مخصوصاً به پیشگاه «سر نورمان مور»^۳ که سنت نیک کسب دانش و خوی بشر دوستی را که در همه جهان و همه اعصار خاص حرفه شریف و والای پزشکی بوده و هست در وجود خود دارد تقدیم کنم. من با این مظهر زنده این سیره و همچنین با بسیاری از استادان بزرگ که در روزگار تحصیل با آنان در دانشگاه کمبریج و بیمارستان «سن بارتولومه»^۴ محشور بوده و از شیوه تحقیق و بیان آنان استفاده‌های بسیار برده‌ام و آنرا در دیگر رشته بکار بسته‌ام.

ادوارد. ج. براون

۱۶ آوریل ۱۹۲۱

۱- D. S. Margoliouth

A. A. Bevan

۲- Sir Bartholomew

۳- Sir. Norman Moore

خطابه اول

وسعت مطالب موضوع مورد بحث من و تنگی مجال و محدودیت وقتی که برای عرضه کردن آن در اختیار دارم مرا مجبور میسازد که حتی اگر احیاناً پیش کشیدن بعضی مطالب معترضه و بحث در حواشی هم مطلوب باشد، از آن پرهیز کنم. مع هذا نمیتوانم ازین نخستین فرصتی که پس از برگزیدن من بعضویت این کالج در اختیارم گذاشته شده است، استفاده نکنم و حق شناسی و سپاس خود را بمناسبت افتخاری که فوق العاده مورد تقدیر و احترام من است، تاحدی که هیچگاه انتظار حصول بآنها نداشتم، اظهار ندارم. بخوبی آگاهم که چون تعیین مقام طب اسلامی در تاریخ حرفه ما مورد نظر بوده است، این سرافرازی نصیب من شده (این تنها علتی است که میتوان برای چنین افتخار غیر مترقی تصور کرد). در میان اعراب مثلی است که بمناسبت ضرورت خدمت شخص معینی در پیش آمدن دشواری میگویند «ما در خرتک یاد معنی الالشدتی - ای سرشک دیده ترا جز برای روز گاران دشوار وسخت، ذخیره نکرده ام.» چون امسال مرا برای ایراد این رشته سخنرانیها دعوت کردند، احساس کردم که این ضرب المثل مصداق یافته است. لهذا با آنکه خویشتن را در قبال چنین سرافرازی و دعوتی ناچیز میدیدم، نتوانستم از زیر بار آن شانه خالی کنم و مخصوصاً آنکه این امر مورد علاقه خاص رئیس محترم دانشکده «سر نورمان مور» است که بروز گار بسیار دوران تحصیل، تعلیمات مؤثر و الهام بخش وی در من آنچنان حس حق شناسی و سپاسگزاری ایجاد کرده است که بیانم از توصیف آن قاصر است. امیدوارم که بهنگام پایان این رشته سخنرانیها، شما

ای شنوندگان مرا مصداق این ضرب المثل عربی که «من اول غزواته انکسرت عصائه - در آغاز کارزار چوبدستش شکست» ندانید.

چون از «علم اسلامی» یا «طب اسلامی» سخن گفتیم، منظور ما آن اصول و نظرات علمی پزشکی است که در کتب بزبان عرب تدوین گشته است. گویانکه در اصل اکثر مؤلفین آنها یونانی هستند و هندیان و ایرانیان و سریانیان نیز ضمایمی بر آن افزوده اند و فقط بخش بسیار اندکی زیائیده و محصول اندیشه اعراب است. چنانکه مدتهای مدیدی است آشکار شده است، اهمیت آن نه از نظر اصالت و صحت آن است بلکه از آن لحاظ است که در دوران طولانی قرون ظلمانی که همچون برزخی تمدن باستان و علی الخصوص یونان را از عصر جدید و رنسانس جدا میسازد، اینان بهترین و اصیلترین نمونه علوم و فرهنگ باستان را بجهانیان عرضه کردند و در سراسر قرون وسطی اروپائیان از منابع فلسفی و علمی اسلامی برخوردار گشتند. ترجمه کتب یونانی عبری بطور مستقیم یا با واسطه ترجمه های سریانی غالباً در تحت حمایت و پشتیبانی مدبرانه خلفای اوایل دوران عباسی بغداد یعنی مابین قرن هشتم و نهم میلادی (قرون دوم و سوم هجری) بدست اشخاصی که غالباً نه عرب بودند و نه مسلمان بلکه پیرو سریانی ها و عبرانی ها یا احیاناً ایرانیان مؤمن به کیش مسیح و یهود و دین زرتشت، صورت گرفته است. چهار یا پنج قرن بعد محققین و شیفتگان علوم در اروپا هم خود را مقصود این نسخ حاوی دانشهای باستانی ساختند و آنرا بزبان لاتینی ترجمه کردند و محصول چاپخانه های اروپا در قرن اول بعد از اختراع ماشین چاپ بیشتر کتب فلسفی و علمی و طبی بود که از عربی به لاتینی ترجمه شده بود. این امر همچنان ادامه یافت تا اینکه دسترس یافتن اروپائیان بمنابع دست اول یونانی و آغاز دوران تحقیقات و تبعات مستقیم در تجلیات و مظاهر طبیعت باعث گشت که از شهرت و نفوذ و استفاده منابع عربی بطور محسوس بکاهد

و احترام خاصی که سابقاً اروپائیان نسبت به آن داشتند مبدل به نفرت شود . همچنانکه آن مبالغه در احترام نابجا و نامتناسب بود ، این رمیدگی و نفرت نیز مبالغه آمیز و بیش از حد اعتدال است .

در سالهای اخیر که اهمیت و مقام جنین شناسی در علوم آشکار گشته است ، روشهای عربی و دیگر روشهای فراموش شده باستانی طبی کسب اهمیت کرده و بسیاری را مشغول داشته و معلوم شده است که تجسسات و تحقیقات ذیقیمت بسیاری درین رشته بعمل آمده و آثار نسبتاً مفصلی درین باره نگاشته شده است و مأخذ عمدۀ عربی همچون الفهرست (۳۷۷ هـ : ق ۹۸۷ م) اخبار الحکماء یا تاریخ الحکمای «الفقطی» (در حدود ۶۲۴ هـ . ق ۱۲۲۷ م) و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه (۶۴۰ هـ . ق ۱۲۴۲ م) و مأخذ بسیار مهم کشف الظنون حاجی خلیفه (۱۰۶۸ هـ . ق ۱۶۵۸ م) و نظایر آن با چاپهای مرغوب تهیه شده است و مهمترین مطالب اصلی آنان توسط «نریخ»^۱ و «ووستنفلد»^۲ و «لکرك»^۳ و «بروکلن»^۴ و دیگران خلاصه شده است و خصوصیات عمومی و مقام طب اسلامی بطور موجز و فشرده و متناسب توسط «نوبورگر»^۵ و «پاگل»^۶ و «ویتینگتون»^۷ و «گریسون»^۸ که در عداد نویسندگان متأخر تاریخ پزشکی هستند تدوین گشته است و ضمناً د کتر «ب . دو کسینگ»^۹ و د کتر «ماکس سیمون»^{۱۰} در آثار خویش بطور دقیق معادل اصطلاحات علم تشریح را در عربی و یونانی یافته و تعیین کرده اند .

در مورد اصطلاحات در دشناسی کار بسیارست و من در مطالعه کتب طبی عربی بواسطه اشکال در تعیین معنی علمی صحیح بسیاری لغات که در زبان ادبی معمول

Leclerc - ۳	Wüstenfeld - ۲	Wenrich - ۱
Withington - ۶	Pagel - ۵	Brockelmann - ۴
Max Simon - ۹	Koning - ۸	Garrison - ۷

بمفاهیم عامتر و غیر دقیقتری از آنچه در آثار فنی مورد بحث بکار رفته است، دچار کندی کار شدم. از ترجمه های لاتینی عوامانه و دست و پا شکسته نیز نمیتوان استفاده بسیار در ترجمه لغات و مفاهیم قرون وسطائی کرد زیرا که در غالب موارد بعنوان ترجمه، لغت عربی را سر و دست شکسته نوشته است. مثلاً در ترجمه لاتین بخش نخست کتاب سوم قانون بوعلی سینا، چنین آمده است «*universalis de Sodā Sermo*» آیا کسی که اصل آن اثر را در برابر نظر نداشته باشد چگونه میتواند حدس بزند که *Soda* همان مفهوم عربی «صداع» یعنی لغت معمول عربی سردرد است که از ریشه صدع «یعنی جدائی و اشتقاق» مشتق شده است.

اینک باید گفت که تاریخ طب اسلامی را میتوان فقط همراه با تاریخ عمومی اسلامی که چنانکه بر شنوندگان پوشیده نیست، از ۶۲۲ م. آغاز میشود، مورد مطالعه قرار داد. در آن سال محمد (ص) که معجزه بزرگ وی همانا الهام بخشیدن به قبایل جزیره العرب بود با کیش و اندیشه اجتماعی مخصوصی آنان را چون يك پیکر بهم متصل ساخت و برای فتح نیمی از جهان آن زمان گسیل داشت و امپراطوری بنیان نهاد که سر انجام جانشین قیصره و اکسره گشت، از مکه به مدینه مهاجرت کرد و مرکز فعالیت خویش را بشهر اخیر منتقل ساخت. این حادثه مأخذ تاریخ مسلمین یعنی تاریخ هجری قمری شد که اینک ۱۳۳۸ سال از آن زمان میگذرد.

در اواسط این فاصله زمانی، یعنی در قرن هفتم هجرت که مقارن قرن سیزدهم میلادی است، تمدن عرب یا بهتر بگوییم تمدن اسلامی از اثر حمله مغول یا تاتار دچار چنان ضربه مهلك شد که هنوز هم از عوارض آن خلاص نشده و قد علم نکرده است. بر اثر همین حمله اساس خلافت که اسماً اتحاد امپراطوری عربی را حفظ میکرد از میان رفت و بغداد پایتخت آنان که مرکز علمی امپراطوری اسلامی

بود بکلی نابود شد. اما حتی درپیش ازین حمله نیز در نتیجه پیشرفت و غلبه اصول «اشاعره»^۱ که پیروان آن مردمی بودند تاریک اندیش و کوتاه فکر و تعصبات خشک داشتند، بر فرقه «معتزله»^۲ که عقاید آنان بر اساس آزادی و بلند نظری قرارداد داشت و همچنین بر اثر استقرار نفوذ ترکان در عالم سیاست و نابودی قدرت اعراب و ایرانیان، علم و مخصوصاً فلسفه‌ای (که چنان باطرب پیوسته بود که هنوز هم عنوان حکیم در مورد فیلسوف و طبیب هر دو بکار می‌رود) آن رونق روزگار خلافت هرون الرشید را که بنام عصر زرین خوانده می‌شود از دست داده بود. این دوران زرین علوم عربی در بین سالهای ۷۵۰ تا ۸۵۰ م. (۱۳۳ ه. تا ۲۳۶ ه.) باوج و ذروة ترقی خود رسید. این قرن بلافاصله پس از استقرار خلافت عباسی در بغداد آغاز گشت از ده تنی که درین دوران بخلافت رسیدند، دومی یعنی «المنصور»^۳ و هفتمی المأمون^۴ (که مادر و زنش هردو ایرانی بودند و نفوذ ایرانیان در دوران خلافت وی بمنتهای درجه رسید) در موضوعات علمی رغبت بسیار داشتند و در حمایت و پشتیبانی دوستانه و جوانمردانه خویش و مسامحه و بلند نظری نسبت به عقاید مخالفین اسلام چنان بودند که یکی از متعصبین و جفات لقب آنان را از «امیر المؤمنین» به «امیر الکافین»^۵ مبدل ساخت.

۱- اشاعره از پیروان ابوالحسن اشعری بودند ووی از معتقدین بجهربود یعنی بندگان را در کارهای خودشان مجبور میدانست و میگفت که در قیامت خداوند با همین چشم عصری دیده میشود. و صفات خدا خارج از ذات اوست و قرآن نیز قدیم است نه حادث و مخلوق. این شخص که نامش علی بن اسمعیل است نسبش منتهی میشود بابوموسی اشعری. مولدش بصره ونشو ونمایش در بغداد بود. ابوالحسن یکی از پیشوایان اشاعره بود و این طریقه بوسیله او اعتباری حاصل کرده است و گر نه پیش از او نیز این عقاید در بین مسلمانان بوده است. م.

۲- معتزله پیروان «حسن بصری» و «واصل عطاء» اند و برعکس اشاعره انسان را در کارها مطلقاً آزاد و مستقل میدانند و عقیده بحدوث وخلق قرآن دارند ووجه تسمیه این فرقه آنست که گویند واصل بن عطاء شاگرد حسن بصری بود و پس از مدتی با او اختلاف نظر پیدا کرد و از وی کناره گرفت و اعتزال جسته است. از این جهت طرفداران وی بمعزله معروف شده اند. م.

۳- مراد ابوجعفر عبدالله ملقب به منصور دوانیقی است که از سال ۱۲۶ تا ۱۵۸ هجری خلافت کرده است.

۴- مراد عبدالله ملقب به مأمون پسر هرون الرشید است که مادر او کنیزی بود ایرانی بنام «مراجل» و زنش «پوران» دختر «حسن بن سهل» نیز ایرانی بوده است. م. ۱.

۵- الیعقوبی چاپ هوسمان ص ۵۴۶.

اینان نسبت به علوم قدیمی و خصوصاً دانش و فرهنگ یونانیان که مشتاقانه بآن دلبستگی داشتند خدمت کردند و با خرید و بغنیمت گرفتن و تعویض کتب، نسخ بیشماری از آثار یونانیان و دیگران گرد آوردند و در کتابخانه سلطنتی «بیت الحکمه» جای دادند و به سفارش آنان بسیاری از آن کتب توسط علمای لایق و شایسته‌ای که بدربار خویش جلب ساخته بودند از یونانی مستقیماً یا با واسطه زبان سریانی عبری ترجمه شد. در الفهرست (فهرست کتب عربی) که کتابی است بزبان عربی و در ۹۸۷ م. (۳۶۷ هـ) یعنی یک قرن بعد از «عصر طلایی» مورد بحث تألیف گشته است، آینه‌ای از علوم و معارف آن زمان در اختیار داریم. مبالغه و اغراق نیست اگر بگوییم که از هر هزار کتابی که در آن فهرست نام برده شده است یکی هم بطور ناقص بدست ما نرسیده است.

مغولان نفرت انگیز یا بقول «ماتئوپاریس»^۱ در ۱۲۴۰ م. (۶۳۸ هـ) «قوم منفور شیطان صفت که از سرزمین تاتار»^۲ که نامی است مناسب این قوم سبع و درنده خو، بیرون ریختند و تجاوز کردند. چنان بکارویران ساختن و نابود کردن پرداختند و چنان بادقت این مأموریت خویش را بانجام رسانیدند که فرهنگ اسلامی که پس از ۱۲۵۷ م. برابر ۶۵۶ هـ. یاسال فتح بغداد بجای مانده فقط سایه و شبیحی است از آن وجود سابق.

من اصطلاح «تمدن اسلامی» را بکار بردم، ازین رو که ذیلاً علت رجحان آنرا بنظر خویش بر اصطلاح تمدن عربی بیان دارم. همچنانکه لاین زبان دانش و فرهنگ اروپای قرون وسطی بود، زبان عربی نیز تا حدودی زبان دانش و فرهنگ جهان اسلامی بود. در صورتیکه همواره این نکته را باید در نظر داشته باشیم که

Mathew Paris-1 روحانی و مورخ انگلیسی مؤلف کتاب «تاریخ بزرگه انگلستان» متوفی ۱۲۵۹ میلادی. م.

۲ — تاتار در زبانهای اروپایی معنی وحشی را پیدا کرده م.

اصطلاح « علم عربی » یا « طب عربی » تنها مشتمل بر اصول علمی و پزشکی است که بزبان عربی برشته تحریر کشیده شده است. زیرا تا قرن یازدهم میلادی (قرن چهارم هجری) در جهان اسلام به کتب علمی که بزبان محلی نوشته شده باشد مثل « التفهیم » ابو ریحان بیرونی در علم نجوم (قرن یازدهم میلادی) و « ذخیره خوارزمشاهی » بنام پادشاه خوارزم یا خیوه در مباحث طبی که در قرن دوازدهم تدوین گشته است بر نمیخوریم .

اینک این مطالب علمی بزبان عربی را غالباً ایرانیان و سریانیان و یهود و تا حدود کمتری یونانیان نوشته اند و فقط جزء بسیار ناچیزی از آن تألیف اعراب است. ابن خلدون که « مقدمه » معروف خود را برای مطالعه تاریخ در حدود سال ۱۴۰۰ م . (۸۰۳ ه .) نگاشته و از جمله متون عربی بسیار ممتاز و برجسته است ، هموطنان خویش را بسیار ناشایسته میدانند و بیان میدارد که هر کشوری که بدست آنان گشاده شد بزودی رو بویرانی گذاشت ^۱ و آنان توانایی ایجاد یک نظام حکومتی ثابت را ندارند ^۲ و در فرمانروایی و اداره کشور از همه ملل دیگر ناتوان تر ^۳ و از همه ملل دیگر از امور هنری و استعدادات مربوط بان کمتر و ناقص تر هستند ^۴ . « گلذیهر » یکی از متبحر ترین علمای معاصر در زبان عرب که خود نیز یهودی است بحق میگوید که « لا گارد » ^۵ دریان این مطلب که « در میان مسلمانانی که در علوم موفقیتی کسب کرده اند حتی یک تن هم از نژادهای سامی نتوان یافت » مبالغه کرده ولی مع الوصف همین محقق اضطراب و بناچار پذیرفته است که حتی در علوم دینی (تفسیر و حدیث و فقه

۱ — ترجمه دواسلون (De Sloan) ج ۱ ص ۳۱۰ .

۲ — « « « ج ۱ ص ۳۱۱ .

۳ — « « « ج ۲ ص ۳۱۴ .

۴ — « « « ج ۲ ص ۳۶۵ .

۵ — Goldziher

۶ — Lagarde

و نظیر آنان) «عناصر عرب بسیار عقب‌تر از غیر اعراب بودند»^۱. گرچه امثله فراوان میتوان ذکر کرد ولی من بذکر يك مثال (که تا کنون در اروپا بر آن وقوف نیافته‌اند) که حاکی است از عدم اطمینان نسبت به پزشکان عرب، حتی توسط خود اعراب، کفایت میکنم. داستان مورد بحث از «جاحظ» (که باین نام بواسطه دیدگان از حدقه بیرون آمده‌اش شناخته شده) نویسنده مشهور و دانشمند عرب است و در اثر معروف او بنام « کتاب البخلاء »^۲ آمده است و مربوط است بیک پزشک عرب بنام «اسد بن جانی» که حتی در سال شیوع مرض طاعون هم با آنکه شهرت و مهارت و زیرکی وی بسیار بود تنها معدودی بوی مراجعه میکردند. مردی از آشنایان از وی علت این امر را پرسید. جواب شنید که: «اولا من مسلمانم و نه تنها قبل از آنکه بتحصيل علم طب پردازم بلکه پیش از ولادتم، مردم برین عقیده استوار بوده اند که پزشک مسلمان در کار خود وارد نیست. وانگهی نام من اسد است و حال آنکه اگر صلیبا یا مراعیل یا یوحنا یا بیرا (بعضی اسامی سریانی یا آرامی) میبود بهتر بود و کنیه‌ام ابو حارث است در صورتی که بهتر بود که ابو عیسی یا ابوزکریا یا ابوابراهیم (یعنی القاب مسیحی یا یهودی بجای کنیه‌های اسلامی) باشد و من يك جبه پنبه‌ای سفید در بر میکنم و حال آنکه بهتر میبود که قبای سیاه پیوشم و زبان من عربی است در صورتیکه بهتر میبود که زبان مردم جندی شاپور (واقع در جنوب غربی ایران) سخن میگفتم.»

اعراب که نظر شکاک و پرت‌دید خود را مقصور و منحصر به امور دینی نساخته بودند، تا حدودی انتقام خویش را با اشاعه اشعاری درباره پزشکان همچون آیات ذیل که بمناسبت فوت یوحنا ابن ماسویه (Maseus معروف نویسندگان قرون

۱ — به تاریخ ادبی ایران اثر نگارنده ج ۱ ص ۲۶۰ نگاه کنید.

۲ — چاپ وان فلونن ص ۱۰۹ تا ۱۱۰.

وسطای اروپا) در ۸۵۷ م. (۲۴۳ هـ) سروده شده میگرفتند:

ان الطیب بطبه و دوائه لا یستطیع دفاع امر قدائی
ما للطیب یموت بانداء الذی قد کان یری منه فیما قد مضی
مات المداوی والمداوی والذی جلب الدواء وباعه ومن اشتری

یعنی آنکه: پزشک با علم و دارویش

نمی‌تواند از فرمانی که آمده است سر باز زند.

طیب را چه میشود که از دردی می‌میرد که:

در زمان گذشته آنرا معالجه کرده بود؟

آنکه دارو تجویز میکند و آنکه دارو مصرف میکند.

و آنکه دارو می‌آورد و می‌فروشد و می‌خرد، همه مردند.

مضمون مشابهی در ابیات ذیل از داستان عشقی محبوب عنتره، پهلوان باستانی

اعراب بدوی مشاهده میشود:

یقول لك الطیب دواك عندی اذا ما حس "زندك و الذراعا
ولو علم الطیب دواء داء یرد الموت ما قاسی النزاعا

پزشک بتو میگوید داروی بیماری تو نزد من است

بهنگامی که نبض و بازوی ترا بدست میگیرد

اما اگر پزشک معالجه‌ای یا دارویی برای بیماری بداند

همانا از مرگ جلومی‌گرفت و خود، هرگز بحال نزع نمی‌افتاد.

حال در مورد مطالعهٔ تکوین و رشد و ترقی آنچه طب اسلامی نامیده میشود و

حدود کلی آن بطور صریح بسیاری از جزئیات را باید بیان داشت. اینک ممکن است

با سهولت تام شروع کنیم بتحقیق در وضع علم یا جهل پزشکی در میان اعراب

جاهلیت یعنی آن زمان که هنوز نیروی ایمان اسلامی اعراب را از عزلت و گوشه -

گیری بدرنیاورده و آنان را برای فتح نیمی از جهان آترمان گسیل نداشته و این مردم بدوی نیمه متمدن ولی زیرک و باهوش را با تمدنهای باستانی یونانی و ایرانی و مصری و هندی و جز آنان در حشر و نشر نزدیک نیاورده بود.

باید سه مرحله را بطور مشخص در نظر داشته باشیم. این سه مرحله پیش از « دوران زرین » است که ذکر آن رفت :

(۱) جاهلیت یا دوران کفر که پیش از نشأت و فتح سریع اسلام که تا اواسط قرن هفتم میلادی کاملاً انجام شده و کامل گشته بود، قرار گرفته .
(۲) دوران حکومت کامل دینی پیغمبر اکرم اسلام و جانشینان بلا فصل وی که خلفای راشدین باشند - این دوران از تاریخ هجرت محمد (ص) تا شهادت علی (ع) چهل سال (یعنی از ۶۲۲ تا ۶۶۱) و مرکز این حکومت در مدینه یا « یشرب » سابق بود .

(۳) دوران خلفای اموی که امپراطوری پهنآور آنان از اسپانیا تا سمرقند دامنه داشت - درین دوره مرکز امپراطوری دمشق بود و جلال و عظمت خیره کننده دربار امویان و ثروت هنگفت آن برای اعراب غیر قابل تصور مینمود .

برای منظور فعلی ما مطالعه جدا گانه دو دوره اول و دوم، یعنی دوران قبل از ظهور اسلام و دورانی که بلافاصله پس از اسلام روی نمود و از نظر علوم الهی و اخلاقی و سیاسی بایکدیگر اختلاف بسیار داشتند ولی از نظر معلومات علمی باهم مساوی و معادل بودند، چندان ضروری نمینماید .

زندگی اعراب جاهلی بسیار دشوار و از لحاظ تمدن بس عقب افتاده و بسیار شبیه بزندگان اعراب بدوی امروزی صحاری وسط جزیره العرب بود . قبایل مختلف مرتباً به جنگهای داخلی که دوائر دزدی و قتل و غارتها ی پایان ناپذیر روی مینمود سرگرم بودند . فقط اقویا و آنانکه وسایل بهتری در اختیار داشتند قادر به ادامه

حیات بودند و برای ضعفا و بیماران هیچ امکان ادامه زندگی نبود. از جانب دیگر این اعراب باهوش و زیرک و دلیر و پراستقامت و جوانمرد بودند و نیروی مشاهده و دقت آنان بسیار بود و دارای زبانی چنان بسیط و غنی بودند که مایه غرور و افتخار آنان بود. چنانکه تا با امروز هم هر گاه خدا را شکر میگزارند میگویند خدایی «که زبان عرب را از همه زبانهای دیگر بهتر آفرید.» اشعاری که درخصوص غارتگریها و جنگها و سفرهای پرحادثه و عشقبازیها دارند از موازین اصلی و بهترین نمونههای ادبیات کلاسیک عرب بشمارست. اکثر این قبایل بهیچ قدرتی سر نمینهادند، جز به رؤسا و شیوخ خود. فقط درنواحی مرزی ایران و روم دولتهای کوچکی همچون حیره و غسان بودند که اولی از ایران و دومی از روم فرمان میبردند و مبادی تمدن و علم این امپراطوریه در سرزمین آنان راه یافته بود.

اولین پزشک عرب که در آثار القفطی «وابن ابی اصیبعه» که در گردآوری شرح حال پزشکان و فلاسفه بسیار دقیق بودند، آمده است «حارث بن کله» است وی پیرمردی بود از معاصرین محمد (ص) که تحصیلات خود را در ایران در مدرسه طب جندی شاپور تکمیل کرده و حداقل یکبار افتخار تشریف بحضور و مشاوره با خسرو انوشیروان را (که اعراب بدو کسری و یونانیان خسرو می گویند) یافته بود. این خسرو انوشیروان همان است که فلاسفه مکتب افلاطونی جدید را که بدست «ژوستینین» امپراطور روم تبعید گشته بودند، حمایت کرد و آنان را در قلمرو خویش متوطن ساخت. شرح این مجلس مشاوره و مکالمه که شاید عین واقعیت باشد، چند صفحه از کتاب ابن ابی اصیبعه یعنی طبقات الاطباء را با حروف ریز پر کرده و مطالب اساسی آنرا دکتر «لوسین لکرك» در «تاریخ طب عربی» آورده است. این شرح تقریباً پر است از مطالب بهداشتی بسیار معمول که نسبتاً منطقی است ولی از لحاظ فنی چندان جالب نیست. سرانجام غم انگیز نضر پسر حارث که مانند پدر در کار خود مهارت

داشت و در ایران تحصیل کرده بود، بسیار جالب است. بواسطه همین سوابق وی داستانها و قصص مقدس قرآنی را به باد تمسخر و استهزا گرفت و بدون اندکی تردید گفت داستان رستم و اسفندیار ایرانیان از لحاظ آموزندگی و جنبه سرگرمی و تفریحی از این قصص بهتر است. و چون ممکن بود این سخن وی باعث انحراف توجه و گمراهی ذهن شنوندگان سخنان پیغمبر اکرم شود، محمد (ص) این گناه ویرا هرگز نبخشود و هنگامی که نصر در جنگ بدر که اولین فتح مهم مسلمین بشمارست، اسیر گشت، پیغمبر فرمان قتل او را صادر فرمود.^۱

به نظرات و معتقدات پیغمبر اکرم اسلام در پزشکی و بهداشت (که قسمتی از آنرا باید با احتمال قوی از حارث سابق الذکر گرفته باشند) از طریق مطالعه در احادیث و سیره وی که بعد از قرآن از احکام اصلی و مورد قبول عموم مسلمین است، میتوان بطور نسبتاً کامل پی برد. این سنن یعنی احادیث و سیره را در قرون نهم و دهم میلادی (قرن سوم و چهارم هجری) گردآورند و بر حسب موضوع تنظیم کردند و هر موضوع آن را کتابی جداگانه خواندند و هر سنت را بابتی نام نهادند. اگر به مجموعه احادیث «صحیح»^۲ بخاری که از مشهورترین مجموعه احادیث است مراجعه کنیم، در آغاز جلد چهارم به دو کتاب که حاوی هشتاد بابست در خصوص بیماران و علم پزشکی بر میخوریم. البته بر خورد با این وسعت مطالب بسیار مایه خوشوقتی است ولی چون در مطالب مزبور دقیق شویم خواهیم دید که جز بخش اندکی که بامور طب و جراحی و ادویه مربوط است بقیه یعنی اکثر مطالب آن مربوط باموری است همچون طرز برخورد بامریض و تشویق و تلقین وی و تقویت و تسکین روحی بیماران و نظریا چشم بدو

۱ - دوست دانشمند آقای میرزا محمد قزوینی پس از مطالعه این صفحات با دلایل متعدد باینجانب ثابت و مدلل کردند آنچنان که این ایاصیبه پنداشته است نصر پسر الحارث بن کلهه پزشک قبیله ثقیف نبوده بلکه پسر حارث بن علقمه بن کلهه میباشد که شخص دیگری از معاصرین پیغمبر اسلام بوده است.

۲ - مدار اخبار اهل تسنن برشش کتاب است که هر یک را «صحیح» و جمع آنان را «صحاح» مینامند و از آن جمله است کتاب صحیح محمد بن اسمعیل بخاری که صحیحترین کتب در نزد عامه است. م

سحر و طلسم و تعویذ و ادعیه و عبارات برای حراست و حفاظت بیمار و نظایر آن . با آنکه پیغمبر اسلام بیان میدارد که خداوند تبارک و تعالی برای هر دردی که بر بندگان خویش نازل فرموده دوائی مناسب آن تعیین فرموده ، معالجه را فقط به سه طریق منحصر ساخته است که عبارتند از تجویز غسل و باد کش و داغ کردن و پیروان خود را از استفاده از طریق اخیر بر حذر میدارد . در عداد داروهای که تجویز شده شونیز یا سیاه دانه (*Nigella Sativa*) و صبر زرد و سورمه یا توتیا (برای چشم درد) و شیر خشت و خا کستر و حصیر سوخته بعنوان خون بند یا قابض قرار دارند . امراضی که نام برده شده است عبارتند از سردرد و درد شقیقه و چشم درد و خوره یا جذام و برص و طاعون و تب که بیماری اخیر با صفت « زفیر جهنم » آمده است و پیغمبر اکرم به پیروان خویش توصیه کرده است که به سرزمینی که در آن طاعون شیوع دارد نروند ، اما اگر احیاناً خویش را بدون آگاهی قبلی در چنین کشوری یافتند از آن نگریزند . این مطالب مختصر موجود در احادیث و روایات وسیره و سنت (زیرا که در قرآن جز اشاره به زخم ، مطالب جنین شناسی غیر دقیق و غیر فنی بسیار رایج و معمول دیگر مطلب طبی علمی نمیتوان یافت) کم و بیش تمام آن مطالبی را تشکیل میدهد که نویسندگان متأخر بنام طب النبی میخوانند . شنیده ام که هنوز هم محصلین طب قدیم در هندوستان کلیه این احادیث و سنن را که بهمان نام طب النبی در کتابی گرد آمده است بضمیمه مختصر قانون بوعلی سینا که با اسم « قانونچه » معروف است در او ان تحصیل مطالعه میکنند .

ابن خلدون که از نوابع جهان است و هم اکنون یکبار از وی یاد کردیم از « طب النبی » و طب محلی عربی که در آن مجموعه مختصراً یاد شده بنحوی موجزو مختصر سخن یاد می کند اما با نظری دقیق و نکته سنج میگوید که بما هیچگاه

توصیه نشده است تا به آن اصول پایبند باشیم و از آن منحصرأ پیروی کنیم زیرا که: «بعثت پیغمبر از برای آن بود تا قانون الهی را بر ما تجویز کنند و تعلیم دهد و هرگز رسالت وی جنبهٔ تعلیم طب و امور روزمره و معمول زندگی را شامل نبوده است.» در بیان همین مبحث یادآور میشود که زمانی پیغمبر اکرم عمل تأییر یا القاح مصنوعی درخت خرما را حرام کرد و در نتیجه خسران بسیاری متوجه محصول شد، بطوریکه حرمت این عمل را برداشتند و فرمودند «شما آنچه مربوط بمنافع این جهانی است بهتر از من وقوف دارید.» سپس ابن خلدون همچنان می گوید پس هیچکس الزامی ندارد که به تجویزی که به ما رسیده است حتی اگر از طریق حدیث معتبر و صحیح هم باشد معتقد و مؤمن باشد و بآن عمل کند و هیچ حدیث و سنتی دال بر چنین الزامی وجود ندارد. علی ای حال این نیز صحیح و درست است که اگر کسی بخواهد از این داروها بمنظور تحصیل و کسب فیض الهی استفاده کند و اگر کسی آن داروها را با ایمان کامل بکاربرد، ممکن است از آنان، اگرچه در عالم طب بمعنی اخص محلی ندارند، باز فایدهٔ بسیار برد.

تصور میکنم که در نمودن تفاوت عمیق و بسیاری که بین آنچه در زمان جاهلیت و بلافاصله پس از بعثت پیغمبر اکرم و خلفای راشدین علم طب خوانده میشد با اصول دقیق مبتنی بر اساس طب بقراط و جالینوس که در زمان خلفای اولیهٔ عباسی معمول گشت بقدر کافی سخن گفته و آنرا آشکار ساخته ام. در این دومورد اطلاعات و شواهد بسیاری در دست داریم. اما روشن کردن وضع طب و کارهایی که درین رشته در زمان خلافت اموی یعنی صد سالهٔ بین نیمهٔ قرن هفتم تا نیمهٔ قرن هشتم میلادی انجام شده دشوارتر است. خلفا و درباریان و ارکان دولت اموی با آنکه خون خالص عرب در عروقشان جاری بود و کاملاً عرب نژاد بودند، اینک که بازندگی شهرنشینی و آسایش و راحت تمدن خو گرفته بودند، با اعراب فاتح تیسفون، پایتخت ساسانیان که کافور

را بجای نمک در طعام میریختند و از بی مزگی خوراك شكایت میکردند و زر را باسیم به نسبت مساوی تعویض مینمودند و از تفاوت قیمت آن بی خبر بودند و آنرا باخشنودی تمام «تعویض زردی باسفیدی» نام مینهادند و گوهر بسیار نفیس و منحصر بفرد متعلق به دربار شاهی را بهزار پاره پول می فروختند، از آن رو که فروشندگان تصویری از عدد بالاتر از هزار نداشتند و چون آنرا برای چنین معامله ای سرزنش میکردند، می پرسیدند که مگر بعد از هزار عددی وجود دارد، تفاوت بسیار داشتند.

در تحت حکومت اموی، امپراطوری عرب یا امپراطوری اسلامی به منتها حد توسعه و قلمرو خویش رسید. زیرا که در زمان آنان اسپانیا متعاقب یکی از بزرگترین و پرافتخارترین فتوحات مسلمین بصرف آمد (و هر گز حکومت عباسی در اسپانیا نفوذ نکرد). در مصر و ایران و سوریه و دمشق که پایتخت آنان محسوب میشد با مراکز عمده علوم و فرهنگ باستانی جهان ارتباط نزدیک حاصل کردند. حال باید پرسید که: این مردم از فرصتهای مناسبی که در دسترس آنها قرار گرفته بود تا چه حدودی استفاده کردند؟

در رشد و ترقی علوم الهی، چنانکه «فن کومر» بیان میدارد^۱ امویان تقریباً بدون تردید تحت نفوذ «یوحنا دمشقی» ملقب به Chrysorrhoeas و مسمی به منصور عربی که مورد التفات اولین خلیفه اموی معاویه بن ابی سفیان بود قرار داشتند. نخستین انگیزه و محرک اعراب در تمایل بسوی علوم و معارف یونان شخص خالد بن یزید بن معاویه^۲ بود که به علم کیمیا علاقه مفراط داشت. طبق مندرجات الفهرست^۳ که قدیمترین و مهمترین منبعی است که راجع باین گونه مطالب در اختیار داریم خالد

۱ - ... *Culturgeschichte des Orients* (اصول فرهنگ شرق) اثر Von Kremer ص ۴۰۱ بعد.

۲ - خالد بن یزید بن معاویه پسر دومین خلیفه اموی است که در طب و کیمیا دستی داشته و معلومات خود را از راهی رومی بنام «مریانس» فرا گرفته بود. خالد ترجمه و نشر کتب قدیم عنایت و توجه کامل داشت و نخستین کسی بود که با مر وی کتب طب و نجوم و کیمیا ترجمه شد. وی در سنه ۸۵ هـ یا ۷۰۴ م. درگذشت ۴۰ م.

فلاسفۀ یونان را در مصر گرد آورد و ایشان را به ترجمۀ متون کیمیاگری یونان و مصر
 بعربی فرمان داد و در الفهرست آمده است که اینها «نخستین آثار ترجمه‌ای بودند که
 در دوران اسلامی صورت گرفت» کیمیاگر معروف عرب «جابر بن حیان» که در
 اروپای قرون وسطی بنام **Geber** شهرت داشت با این خلیفه مربوط و نزدیک بود.
 بسیاری از کتب لاتینی منتسب بوی، توسط علمای اروپائی نوشته شده است و اینان
 میخواستند فرضیه‌ها و تجربیات خویش را با اسم و شهرت و اعتبار او به همه عرضه
 کنند. متون اصلی آثار وی بعربی بسیار نادر و کمیاب است و تنها مطلب نسبتاً
 علمی و اساسی که از آثار وی دیدم در کتاب برتلو^۱ بنام تاریخ علم شیمی در قرون
 وسطی^۲ بود که ترجمۀ فرانسه^۳ یکی از مباحث علمی وی از اصل عربی بدست داده
 شده است. برتلو خود گوید که از مدت‌ها پیش چنین مشهور شده است که تنها عمل و
 هدف کیمیاگران همانا یافتن «حجر الفلاسفۀ» و «اکسیر الحیات» است، ولی باید
 پذیرفت که به بعضی کشفیات ذیقیمت و واقعی نیز موفق گشته‌اند. کشفیات فراوان
 آنان از مواد شیمیائی که بنام عربی در زبانهای اروپائی معمول گشته است، همچون
 الکحل^۴ و انبیک یا الانبیک و نظایر آنان معلوم و آشکار میشود. این امر مورد قبول و
 اذعان عموم است که اعراب در رشته شیمی و مواد دارویی بیشتر از دیگر رشته‌ها
 بر آنچه از یونانیان بارث با آنان رسیده بود، افزودند.

درین دوران در میان اعراب از رشته طب بطور اخص آثار ناچیزی مشاهده
 میکنیم. عدۀ اطبای این دوران که اسامی آنان در کتب آمده است از سه یا چهار
 تجاوز نمیکند. که اینان نیز اکثر عیسوی یا احیاناً غیر عرب بودند. یکی از آنان

۱ - *Berthelot* (۱۸۲۷-۱۹۰۷) شیمی‌دان و سیاستمدار فرانسوی مؤلف آثار مهمی در شیمی است . ۲

Histoire de la Chimie en Moyen Age - ۲

Alcohol - ۳

Alembic - ۴

«ابن اثال»^۱ پزشك مخصوص معاویه اولین خلیفه اموی بود که بدست مردی از قبیله مخزوم بقتل رسید. و علت قتل آن بود که به تصور قاتل، پزشك مزبور بتحریر و توصیه خلیفه به یکی از بستگان او عبدالرحمن نام که مردی بد خوی و تنفر انگیز بود، زهر داده است. دیگر از اطباء آترمان مردی عیسوی بود بنام ابوالحکم که عمرش برصد بالغ شد و پسرش حکم نیز بهمین مدت بزیست. درخصوص این پسر شرح مفصلی از طرز معالجه يك خونریزی بسیار دشوار که معلول عدم مهارت فساد یا حجامت گر بود، در دست داریم. گویا هیچیک از این پزشکان چیزی ننوشته باشند جز عیسی و پسر حکم سابق الذکر که بوی نگارش يك کناش *Kunnāsh* بزرگ یار سالهای در علم طب را که هیچ جزئی از آن باقی نمانده، نسبت میدهند. شرح حال نویسان عرب از پزشکی «تئودوسیوس» یا «تیادوروس»^۲ نام یاد میکنند. علی الظاهر یونانی و پزشك خاص حجاج بن یوسف ثقفی حاکم ستمگر و پرقدرت دوران اموی بود. این پزشك مورد احترام و اکرام بسیار حجاج بوده است. برخی از کلمات قصار وی حفظ شده و موجود است. ولی از سه یا چهار کتابی که بوی نسبت میدهند هیچیک نمانده. این فهرست بسیار مختصر پزشکان دوره اموی را با نام «زینب» يك زن بدوی عرب که بعضی امراض چشم را معالجه میکرد، پایان میدهم. از مطالبی که طبری^۳ مورخ راجع به «ولید» خلیفه اموی بیان میدارد و میگوید که وی بسال ۸۸ ه. ق ر ۷۰۷ م. جذامیان را از اجتماع مردم دور ساخت و برای آنان مقدار کافی خوراك مقرر کرد، معلوم میشود که توجه بیشتری درین دوران نسبت به بهداشت عمومی مبذول میگشت.

۱ — *Ibn-Uthāl*

۲ — *Theodosius* یا *Theodorus*. ابن ابی اصیبه (در مجلد اول ص ۱۲ تا ۱۲۳ نام او را ثیاذوق ذکر میکند).

۳ — سری دوم جلد دوم ص ۱۱۹۶

در میان اعراب بدوی هنوز هم اعتقاد عمومی و وسیلهٔ معالجه منحصر بهمان خواندن اوراد و ادعیه بود که غالباً در پایان آن از آب دهان خوانندهٔ ورد یادعا به بیمار داده میشد. مثالی ازین عمل اخیر در کتب آمده است که یکی از شعرا بنام «جریر»^۱ دختر خود «ام غیلان» را بیک ساحر «بلق» نام که آن دختر را بهمین کیفیت از باد سرخ رهانیده بود بزنی داد. «زومر»^۲ در کتاب «عربستان یا گهوارهٔ اسلام»^۳ بطور مختصر و موجز از کیفیت معالجات و اعمال طبی معمول در میان قبایل و مردم صحرائشین و بیابان گرد و شهر نشین عربستان سخن میگوید و توصیفی که بدست میدهد تا آنجا که بر میآید نموداری است از وضع زندگی و معالجات رایج در آن دوران قدیمی که اینک مورد بحث ما است.

یک موضوع مهم دیگر باقی است که قبل از پرداختن به وضع دانش پزشکی در زمان خلفای عباسی بغداد در قرون هشت و نه میلادی، باید بآن توجه کنیم. لک رک در «تاریخ طبع عربی»^۴ اظهار میدارد که حتی یک قرن پیش از فتح مصر بدست اعراب مرحلهٔ جلب یا جذب دانش یونان آغاز گشته بود. درین مرحله بقول وی یکی از کسانی که سهم عمده‌ای داشته یحیی النحوی بوده که در نزد عمرو بن العاص، اولین فاتح مسلمان مصر، تقرب و احترام بسیار داشت. لک رک او را با «یحیی - فیلوپنوس»^۵ مفسر و شارح آثار ارسطو تطبیق میکند. ابن یحیی که کاملترین شرح مربوط بوی در کتاب تاریخ الحکمه یا اخبار الحکمای القفطی آمده است^۶ اسقفی

۱ - نقائض چاپ بوان ص ۸۴۰

۲ - Zwemer

۳ - Arabia, the Cradle of Islam ص ۲۸۰ تا ۲۸۴

۴ - Histoire de la Médecine Arabe

۵ - John Philoponus

۶ - چاپ لیپرت ص ۳۵۱ تا ۳۵۷

از فرقه یعقوبی^۱ اسکندریه بود که در نتیجه این تقرب منکر اساس تثلیث مسیحیت گشت و در نزد مسلمین که با اصل یکتا پرستی بسیار محکم آنان عقیده به تثلیث سازگار نیست، محبوب گشت. موجب آتش سوزی کتابخانه بزرگ اسکندریه بدست مسلمین طبق داستان مشهوری که اکنون نزد بیشتر شرق شناسان مردودست وی بوده، گواينکه این مرد درین عمل تعمدي نداشته است. مایه شگفتی است که لک لک باتعصب فراوانی که نسبت به عرب و اسلام دارد، این داستان آتش زدن کتابخانه را بدست مسلمین صحیح و حقیقی می پندارد^۲. بهر حال این یحیی در زبان یونانی تبحر بسیار داشت و بگفته القفطی، یحیی در یکی از آثار خود سنه ۳۴۳ تقویم دیوکسین را (که مبدأ آن سنه ۲۸۴ م. است) بعنوان سال جاری تدوین آن اثر یاد کرده است. این سنه بخوبی با حضور وی در زمان حمله عرب بر مصر یعنی ۶۴۰ م. تطبیق میکند اما با این فرضیه که یحیی مزبور همان یحیی فیلوپنوس باشد سازگار نیست. زیرا که پروفیسور «بری»^۳ در حاشیه تاریخ گیون درباره این حادثه میافزاید که یحیی فیلوپنوس در اوایل قرن ششم میلادی میزیسته نه در قرن هفتم^۴. چنانکه گیون اظهار میدارد، کتابخانه گرانبهای اسکندریه سه قرن پیش از حمله مسلمین به مصر بدست مسیحیان متعصب سوخته شد.

موضوع سرگذشت کتابخانه اسکندریه و یکی بودن دویحیی مزبور کاملاً بسته است بموضوع بسیار عمده و مهم تر وضع دانش و علوم در مصر هنگام فتح آن سرزمین

۱ - یعقوبی ها پیروان یکی از روحانیون مسیحی اند بنام «یعقوب بارادبوس» و آنها درباره طبیعت خدایی و انسانی عیسی معتقدات خاص دارند. از این دسته آنها که در سوریه و شمال عراق ساکنند بنام یعقوبی و آنها که در مصر مقیمند بنام قبطی و آنها که در حبشه اند «اتیوپی» نامیده میشوند. م ۱۰۰.

۲ - دلایل مخالف واقعیت این داستان توسط ل. کرهل (L. Krehl) در مجموعه سخنرانیهای کنگره بین المللی چهارم مه مستشرقین

(Über die Sagen der Verbrunnung der Alexandrinischen Bibliothek die Araber) اقامه شده است.

(درفلورانس، ۱۸۸۰).

Bury - ۳

۴ - در ج ۵ چاپ بری ص ۴۵۲.

بدست اعراب . نظر لکړک آنست که مدرسه طب آن شهر که زمانی بسیار مشهور بود، پس از نابودی مدرسه فلسفه همچنان بکار خویش ادامه میداد و با آنکه بسیاری از اعتبار سابق را ازدست داده بود باز تا زمان حمله عرب همچنان دایر بود . البته اظهار نظر قطعی در این باره دشوارست ، ولی دکتر «والیس باج»^۱ که از ایشان نظر خواستم ، اظهار نظر قطعی کردند که آثار مدون مصری بهر صورت تا آنجا که مربوط بامور پزشکی بوده ، نشان میدهد که اطلاعات مصریان بسیار اندک بوده و حتی میتوان گفت که هیچگونه اثری از موضوعات طبی خواه یونانی یا غیر یونانی را شامل نیست . در عین حال باید این نکته را از نظر دور نداریم که روایت عربی بسیار معتبری دایر بر ترجمه آثار یونانی راجع به کیمیا برای خالد بن یزید اموی ، خود امکان ترجمه کتب مربوط به فلسفه وطب و نظایر آنرا که از سر گرمیهای آن خلیفه بوده است بذهن میآورد .

* * *

علی ای حال در اواسط قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) در شهر جدید البناء بغداد نهری عظیم از دانش یونان و علوم قدیمه دیگر با شدت بفرهنگ اسلامی پیوست و جامعه عربیت پوشیده . در موارد امور طبی ، مدرسه جندی شاپور همچنان سنت وعظمت سابق خود را حفظ کرد . ازین مدرسه مشهور باستانی که اکنون جز نامش چیزی نمانده و سیاحان و علمای معاصر با دشواری محوطه بنای آنرا در خوزستان ، ایالت جنوب غربی ایران با دهکده ای بنام شاه آباد^۲ تطبیق میکنند ، باید شرح مختصری گفته شود .

۱ — Wallis Bodge

۲ — به مقاله « رالینسون » (Rawlinson) بنام یادداشتهای سفر زهاب تاخوزستان (Notes on a March from Zohob to Khuzistan) در مجله انجمن جغرافیائی سلطنتی (Journal of the Royal Geographical Society) سال نهم ص ۷۱ تا ۷۲ و نظرات لایارد (Lazard) سال شانزدهم ص ۸۶ همان مجله رجوع کنید .

این شهر را شاپور اول پادشاه ساسانی، پسر و جانشین اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانیان در قرن سوم میلادی و باز آورنده جلال و عظمت عهد هخامنشیان، پس از پنچ قرن و نیم گمنامی، بنانهاد. شاپور پس از آنکه والرین امپراطور روم را شکست داد و شهر انطاکیه را بکلی غارت و ویران کرد، در محلی که بزبان سریانی بیت‌لاباط خوانده میشود شهری ساخت و آنرا خود «وه ازاندوشاپور» - *Veh-az Andev-i-shapur* یا بهتر از انطاکیه لقب داد. یک بهتر از انطاکیه دیگر هم در در قرن ششم میلادی بدست خسروانشیروان (که یونانیان او را *Chosroes* و اعراب کسری مینامند) بنا شد که برای تشخیص و تمیز با شهر اول بنام «وه ازاند و خسرو» *> Veh-az - Andev-i-Khosraw <* خوانده شد. این شهر (یعنی جندی شاپور) بر رسمی که از دیرگاه حتی تا قرن ششم میلادی هم در ایران معمول بوده^۱ در اندک زمان با انتقال اجباری ساکنین - مخصوصاً هنرمندان و ارباب حرف - آن شهر خارجی که^۲ شهر جدید الاحداث بنام آن خوانده شده بود کاملاً مسکون شد و همچنین احتمال قوی میرود که عدّه بسیاری یونانی در آن مسکن گرفته باشند. زیرا که ترجمه یونانی سنگنبشته‌های شاپور از زبان پهلوی که بر صخره‌های استخر فارس موجود است مدلل میدارد که کارگران یونانی در آن زمان حتی در داخل ایران نیز وجود داشته‌اند.

چهل یا پنجاه سال بعد در اوایل قرن چهارم میلادی زمان پادشاهی شاپور دوم شهر مزبور محل اقامت شاه شد و در همین شهر بود که مانی یا **بقول فرنگیها** «مانس»^۳ بانی مکتب کفر آمیز مانوی بقتل رسید و پوست او را از کاه آکندند و از یکی از

۱ - به کتاب نندکه بنام «حکومت ایران و عرب در زمان ساسانیان»

(*Gesch. d. Perser und Arab. zur Zeit der Sasaniden*) چاپ لیدن سال ۱۸۷۹ ص ۴۰ تا ۴۲

رجوع شود.

۲ - مراد انطاکیه است ۴۰ م.

۳ - *Manes*.

دروازه‌های شهر آویختند که تامت مدیدی حتی تا زمان استقرار اسلام آن دروازه بنام «دروازه مانی» خوانده میشد. چنانکه احتمال می‌رود در همین شهر شاپور دوم پزشک یونانی تئودسیوس یا تیادوروس را که برای معالجه خویش احضار کرده بود منزل داد. والفهرست^۱ از روش معالجه وی یاد میکند و میگوید که آنرا در کتابی در پزشکی بزبان فارسی نوشتند و بعدها عبری ترجمه شد و مطالب آن تا قرن دهم میلادی همچنان موجود و در دسترس بود. این پزشک مسیحی در ایران چنان وزن و احترامی یافت که بدستور شاپور برایش کلیسایی بنا کردند و بسیاری از همشهریان اسیر او را آزاد ساخت.

اما علت توسعه و پیشرفت عظیم مدرسه جندی شاپور، نتیجه غیر قابل انتظار و بلا تعمد عمل تعصب آمیز و بر تافتن آراء و عقاید دیگران در حکومت روم شرقی یا بیزنتیه بود که در قرن پنجم میلادی نسطوریان از مدرسه «ادس»^۲ راندند و آنان ناچار بقلمرو ایران پناه بردند، در قرون بعد پادشاه روشن ضمیر و دانش دوست خسرو انوشیروان، حامی و پشتیبان فلاسفه و حکمای مکتب افلاطونی جدید^۳ برزویه پزشک مخصوص خود را بهند فرستاد و وی کتاب معروف کلیله و دمنه و شطرنج را با بعضی آثار طبی و همچنین علی الظاهر تنی چند از پزشکان هندی را با خود بایران آورد.

مدرسه جندی شاپور بمقارن میلاد محمد (ص) باوج عظمت خویش رسیده بود. در آنجا دانش یونانی باعلوم شرقی برخورد حاصل میکرد. بعض متون یونانی را خود یونانیان مستقیماً ترجمه میکردند. ولی غالباً علمای سریانی که آنچه از ابداع و ابتکار کم داشتند با پشتکار و تحمل رنج جبران میکردند، به پهلوی میگرداندند.

۱ - ص ۳۰۳.

۲ - Edessa - یا «رها» از شهرهای قدیم شمال سوریه و جنوب آسیای صغیر در کنار فرات بود. این شهر و دوشهر «حران» و «رأس العین» از مراکز صابنه و علمای سریانی بوده است ۴۰.

۳ - در حدود سال ۵۳۱ میلادی.

«سرجیوس رأس العینی» که اندکی پیش ازین دوران^۱ کسب شهرت کرد، یکی از مترجمان آثار بقراط و جالینوس بزبان سریانی بود. ازین ترجمه‌های سریانی که بعدها مرجع ترجمه به پهلوی قرار گرفتند، آثار ناچیزی مانده است. اما از ترجمه فرانسوئیه^۲ معالجه بقراط^۳ که از زبان سریانی ترجمه شده چاپ م. ه. پونیون^۴ و از کتاب «طب سریانی»^۵ اثر دکتر والیس باج میتوان از کیفیت ترجمه‌های سریانی مطلع شد. حال نواقص کار سریانیان هر چه بوده باشد، آسیا به آنها و مخصوصاً نسطوریان^۶ بسیار مدیون است. الفبا و خطوط مغولی و منچوو او یغور و بسیاری مردم دیگر ساکن قسمت غربی آسیا نمودار نفوذ فراوان فرهنگ مردم آرامی است.

گواينکه آموزش و تدریس طب در مدرسه جندی شاپور کلاً بزبان یونانی بود، در این نکته تردید نیست که عامل فارسی نیز بطور غیر مرئی مخصوصاً در رشته داروسازی وجود داشت و این امر در اسماء ادویئزبان عرب که از ریشه فارسی هستند بخوبی آشکار میگردد. متأسفانه هر دو دوره مجید و عظمت ایران قبل از اسلام یعنی سلسله هخامنشی (۵۵۰ تا ۳۳۰ ق. م.) و ساسانی (۲۲۶ تا ۶۴۰ ب. م.) با یورش تباہ کننده بیگانگان (یونان و عرب) که باعث نابودی کامل دانش و فرهنگ بومی شد

۱ — وی سال ۵۲۶ ب. م. در قسطنطنیه درگذشت.

۲ — متن سریانی «فصول» بقراط چاپ لایبزیگ سال ۱۹۳۰ بنام :

(Une Version Syriac des Aphorismes d Hippocrate)

M.H. Pognone — ۳

Syria Book of Medicine — ۴

• — پیروان یکی از روحانیون مسیحی بنام «نسطوریوس» از اهل «ژرمارکنه» در شمال سوریه. نسطوریوس در باب طبیعت لاهوتی و ناسوتی عیسی باروحانیون زمان خود اختلاف نظر داشت و رساله‌ای در تفکیک طبیعت مسیح تألیف نمود که بنام اومشهور است. نسطوریها مورد کینه امپراطوری روم شرقی قرار گرفتند و بناچار بایران فرار کردند و دولت ایران از آنان حمایت کرد و این طریقه در ایران شیوع کامل یافت، بطوریکه کلیسای نسطوری را «کلیسای ایران» نامیده‌اند. بعدها این طریقه از راه ایران به آسیای مرکزی و شرقی سرایت کرد. نسطوریها بدو شعبه مهم تقسیم میشوند :

الف — یوسفی‌ها که مقیم موصل و بآلکسیای روم مؤلف‌اند.

ب — شمعونیها که بیشتر ساکن دوشهر «وان» و «اورمیه» (رضایه) اند و بنام کلدانی و آشوری نامیده میشوند. م. ۱.

پایان یافت. چنانکه دیگر جز تصویری کلی از حدود تمدن باستانی آن دو دوران چیز دیگری برای ما نمانده است. مع الوصف اوستا کتاب مقدس زرتشتیان از سه طبقه مردم شفا بخش و معالج سخن میراند که عبارت باشند از آنان که بادعا و رسوم دینی و آنان که با پرهیز و دارو و دیگران که با وسایل و لوازم شفاهی بخشند نام میبرد. عبارت دیگر این سه طبقه عبارتند از مؤبدان و پزشکان و جراحان. راجع به طبقه اخیر در وندیدا عبارت جالبی وجود دارد دائر براینکه پزشك تازه کار قبل از آنکه معالجه یکی از « نیکان مزدیسنا کیش » را آغاز کند باید سه کافرا، با موفقیت معالجه کرده باشد. از پزشکان یونانی « کترباس » معروفترین آنان است و بعلاوه يك پزشك مصری هم گاهی در دربار هخامنشیان بیش از زمان اسکندر مقدونی خدمت میکرد.

مدرسه طب جندی شاپور گویا از حمله و یورش عرب چندان لطمه نخورد ولی اواخر قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) که بغداد مرکز اقتدار اسلامی گشت نفوذ و اهمیت آن در جهان اسلام چندان نبود. در سال ۷۶۵ ب. م. (۱۶۳ هـ)^۱ منصور خلیفه دوم عباسی به بیماری دشواری مبتلا گشت که همه مشاوران طبیبی پیرامون خویش را حیران و در درک و تشخیص آن ناتوان ساخت.

وی جورجیس بن بختیشوع (که این نامی است نیم ایرانی و نیم سریانی بمعنی «نجات یافته بدست عیسی»)^۲ رئیس بیمارستان جندی شاپور را احضار کرد. چهار سال بعد جورجیس بیمار شد و از خلیفه اذن بازگشت بدیار خویش و دیدار خانواده و فرزندان خواست تا اگر احیاناً در گذشت در کنار پدران و اجدادش بجاگ سپرده شود. خلیفه او را بدین حنیف اسلام دعوت کرد، اما جورجیس گفت که بهتر

۱ - تاریخ الحکمای القفطی ص ۱۵۸.

۲ - این اسامی قدیمی فارسی را که با «بخت» آغاز می شود و یا پایان مییابد پرفسور نلدکه در کتاب *Gesch. d. Artakhschiv-i-Papakan* ص ۴۹ سطر ۴ تشریح و توصیف میکند.

میداند که در جهنم یا بهشت بهر حال همراه پدرانش باشد. لذا خلیفه خندید و گفت: «از زمانی که ترا یاقم از بیماریهائی که با آنها خو گرفته بودم رهایی یافتم.» و خلیفه او را با هدیه‌ای بالغ بر ده هزار دینار مرخص کرد و خادمی با وی همراه ساخت که زنده یا مرده او را بهر حال بجندی شاپور که به «شهر بقراط»^۱ معروف بود ووی آنرا بسیار دوست میداشت، برساند. جورجیس قول داد تا عیسی بن شهلاشا گرد خویش را به بغداد بفرستد تا در آنجا جانشین او باشد ولی از فرستادن پسر خود بختیشوع دوم بی‌بهره اینک حضور وی در بیمارستان جندی شاپور ضروری است، امتناع ورزید.

تأشش نسل یا بیش از ۲۵۰ سال خاندان بختیشوع در پزشکی بلامنازع و سرآمد دیگران بودند. آخرین آنان (جبرئیل بن عبدالله بن بختیشوع بن جبرئیل بن بختیشوع بن جورجیس بن جبرئیل) که در ۱۰ آوریل ۱۰۰۶ م. (۴۹۷) ه. در گذشت در بلندی مقام و رفعت منزلت و تقرب به حکمرانان و اشراف همانند و همپایه اولین آنان بود.

دلیل اینکه خاصیت و صفت مشخص پزشکان جندی شاپور این بود که دانش خویش را به بیگانگان نمی‌آموختند از رفتاری که باحنین بن اسحاق کردند روشن می‌شود. وی مترجم کتب طبی یونانی و عربی است که در اروپای قرون وسطی به «Johannitius» معروف بود. حنین یکی از مسیحیان حیره و بسیار دلباخته دانش بودوزیر دست یوحنا بن ماسویه (که به لاتینی سرودست شکسته به Messues مشهور شد) بعنوان داروساز انجام وظیفه میکرد و ضمناً در جلسات درس وی نیز حاضر میشد، ولی همواره پرسشهای دشوار بسیار میکرد. یکروز استاد که صبر و تحمل از دست داده بود بروی پر خاش کرد که: «مردم حیره را بطب چه کار؟ برو و در کوی و

برزن صرافی کن ! » واورا که گریان گشته بود بیرون کرد . فقطی^۱ میگوید ؟
 « زیرا که این مردم جندی شاپور ، فقط خود را شایسته^۲ فرا گرفتن ، این دانش می -
 پنداشتند و تاب تحمل آنرا نداشته که این علم از انحصار آنان و فرزندان و بستگان
 آنان خارج شود . » اما از آنجا که حنین مصمم بود که علم را تا سرچشمه دنبال
 کند ، هفت سال بتحصیل زبان یونانی پرداخت .

در جریان این مدت یکی از آشنایان سابق وی بنام یوسف که طیب بود مردی
 را با گیسوان دراز و ریش و سیلی انبوه و قیچی نخورده در خیابان دید که اشعار هم را
 از حفظ میخواند . با آنکه قیافه^۳ این مرد بکلی تغییر یافته و دگرگون شده بود ، وی
 حنین را از صدایش شناخت . حنین در برابر پرسش یوسف ، ناچار هویت خود را
 اقرار کرد ، ولی دم در کشید و فقط گفت که سوگند خورده است تا زبان یونانی را
 کاملاً فرا نگیرد به تحصیل پزشکی نپردازد سرانجام هنگامی که بمدرسه^۴ جندی
 شاپور باز گشت ، جبرئیل بن بختیشوع که حنین خویش را باو نزدیک^۵ میساخت ،
 از معلومات یونانی او بسیار خوشوقت و شادمان گشت و بیان داشت که حنین در
 فرا گرفتن علوم معجزه میکند و یوحنا ابن ماسویه که سابقاً او را از حلقه^۶ درس
 خویش رانده بود ، از یوسف یاری خواست تا او را با حنین آشتی دهد .

بعدها حنین در درگاه خلیفه بسیار تقرب یافت و محبوب واقع گشت . ولی این
 مقام را پس از گذراندن يك امتحان بسیار دشوار بدست آورد . خلیفه بمنظور آزمایش
 وی فرمان داد تا ترکیبی سمی برای یکی از دشمنان او بسازد و در مقابل او را با
 وعده^۷ بخشیدن گنجهای گرانبها دل گرم ساخت . اما یاد آورد شد که اگر فرمان
 خلیفه را اطاعت نکند به عقوبتی دشوار یعنی زندان یا مرگ دوچار خواهد شد .
 حنین از اطاعت سرباز زد و یکسال در زندان بسربرد و بار دیگر که بحضور خلیفه

رسید، باو گفته شد که یکی ازدوراه را برگزیند: یا پاداش بسیار را اختیار کند یا تیغ دژخیم را. حنین پاسخ داد: «من هم اکنون به امیرالمؤمنین عرض کرده‌ام که مهارت من فقط در امور خیر و مفیدست و از امور دیگر خبری ندارم و آنرا مطالعه و تحصیل نکرده‌ام». چون او را تهدید بمرگ فوری کردند اضافه کرد که: «مرا خداوندی است که حق مرا در رستاخیز خواهد داد. در صورتی که خلیفه بخواهد روح خویشتن را بیازارد، بگذار آنچنان کند.» آنگاه خلیفه خندید و گفت که فقط میخواست از ثبات قدم و امانت حنین مطمئن شود و سپس بروی اعتماد کند. این وقایع به همین جا پایان پذیرفت. اما از آن برمیآمد که کارپزشکان دربار بغداد تاچه حد دشواروپر امتحان بوده است. در هزار و یکشب داستان طیب و امیر یونان (که دارای یابانی بس غمانگیزست) نیز دال بر همین نکته میباشد^۱.

حنین نه تنها مشهورترین، بلکه از پیرکارترین مترجمان جندی شاپور بود. از مجموع ده ترجمه‌ای که از آثار بقراط در هنگام حیات مؤلف الفهرست موجود بوده هفت اثر متعلق با ووسه اثر دیگر از آن عیسی بن یحیی شاگرد اوست. شائزده کتاب (یاسته عشر) «جالینوس» همه بدست او یا شاگردش «حبیش الاعسم»^۲ ترجمه شده است. از الفهرست چنین برمیآید که بطور کلی حنین از یونان به سریانی و حبیش از سریانی عبری میگردانده. سپس حنین درین ترجمه عربی تجدید نظر میکرد. خود حنین نیز گاهی مستقیماً از یونانی ترجمه میکرد.

بیشتر مترجمان مزبور با هر سه زبان فوق‌آشنایی داشتند، و بقرار اظهار لکلرک تعیین اینکه ترجمه باید بزبان سریانی یا عربی باشد، وابسته باین بود که مترجم

۱ — ترجمه لین (چاپ لندن بسال ۱۸۵۹) ج ۱ ص ۸۳ تا ۸۶

۲ — حبیش بن حسن معروف به «اعسم» پسر خواهر حنین بن اسحق است و اعسم بمعنی خشک شدن مقضیل ساق و قدم است، بطوریکه باعث کجی پا و اعوجاج قدم گردد. حنین حبیش را بسیار دوست میداشت و از ترجمه‌های او رضایت داشت و حتی بسیاری از ترجمه‌های حبیش بعلت تشابه اسم او با اسم حنین «در نوشتن» بنام حنین شهرت یافته است. ۱۲۰.

برای مطالعه اهل اسلام یا مسیحیت، آنرا در نظر گرفته باشد.

امروزه معدودی ازین ترجمه ها حتی بصورت نسخه خطی یافت میشود. اما نسخه های خوب خطی الفصول^۱ و تشخیص^۲ بقراط در موزه بریتانیا موجود است. بعلاوه در همین موزه، خلاصه ای از ترجمه سته عشر جالینوس^۳ موجود است که آنرا کاریحی النحوی میدانند. متن فصول عربی بقراط در هندوستان چاپ سنگی شده، اما من آنرا ندیده ام.

کمیابی و گرانی متون برای طلاب طب عربی بسیار ناگوار و تأسف آورست زیرا که آنان از حل دو مسأله مقدماتی حائز کمال اهمیت باز میمانند. دو مسأله مزبور عبارتند از تعیین دقت و امانت در این ترجمه های عربی متعلق بادوار قدیم و تحولات اصطلاحات طبی عرب که غالباً بدون مراجعه به اصل یونانی غیر مفهوم است. راجع به مسأله اول، ظاهراً قول لکرك^۴ صحیح است که ترجمه از یونانی به عربی عموماً با استادی و دانش بسیار زیادتری نسبت بترجمه هایی که بعدها از عربی به لاتینی بعمل آمده، انجام شده. و آنکس که طب عربی را منحصرأ بامطالعه ترجمه های اخیر بسنجد و مورد قضاوت قرار دهد، بدون تردید ارزش و بهای آنرا بسیار کمتر از قیمت واقعی آن تعیین و نسبت بآنان ظلم و بیداد گری میکند.

درواقع باشکال ممکن است در برابر این عقیده مقاومت کرد و آنرا نپذیرفت که بسیاری از عبارات متن لاتینی **قانون** بوعلی سینا، آمیخته با شتباه است یا اصولاً معنی آنرا مترجم دریافته. و در نتیجه نمیتوانسته مفهوم روشن و آشکاری بدست خواننده بدهد.

گروه دیگری از مترجمان که از یونانی بعربی ترجمه میکردند، در شهر

۱ - تحت شماره Or. 5914, Or. 6419, Or. 5920, Or. 6386, Or. 5939.

۲ - Or. 5914.

۳ - Arundel, Or. 17 شهر اروندل.

۴ - Hist. de la Médecine Arabe ج ۲ ص ۳۴۶ تا ۳۴۸.

حران (که همان Charrae معروف در نزد اروپائیان است) پیداشدند . از آنجا که مردم این شهر تا قرن سیزدهم میلادی بدین آباء واجدادی خود باقی ماندند و بعلت آنکه فرهنگ عالی یونانی تاملتهای مدیدی در آن جاری بود ، آنرا Hellenopolis یا شهر یونانی خواندند . کیفیت اینکه چگونه ساکنان این شهر از قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) ببعده به « Sabians » « صابی » معروف شدند بر ما معلوم نیست . با آنکه آنان هیچ ربطی به صابئین Sabians^۱ کلدی نداشتند (که بقایایی از آنها در نزد مسلمین بعلت مراسم آب بازی و شستشوی بسیار ، بنام « المغتسله » معروف هستند و بهمین جهت هم اروپائیان تصور میکنند که اینها از « مسیحیان پیرویحیی تعمید دهنده » میباشند ، و امروزه در جوار بصره در کنار ساحل شطالعرب قرار دارند) . این داستان شگفت را « خولسن »^۲ با مدارك و شواهد بسیار بطور مفصل در کتاب^۳ خویش مورد بحث قرار داده . ازین گروه مترجم حرانی از همه معروف تر « ثابت بن قره » بود (که بسال ۸۳۶ میلادی (۲۲۲ هـ) بجهان آمد و در ۹۰۱ میلادی (۲۸۹ هـ) ازین جهان رفت) و پسران وی ابراهیم و سنان و نوه هایش ثابت و ابراهیم و نبیره اش سنان و خاندان « زهرون » هستند .

باید از يك مترجم دیگر نیز که از معاصران آنهاست نام ببریم . گرچه وی بیشتر تمایل به ریاضیات نشان داده است تا به طب . مترجم مزبور قسطنطنیة لوقا نام

۱ - در این مورد در ص ۲۸۸ کتاب « پرتو اسلام » شرحی ذکر شده است که خلاصه آن این است که مأمون در سفری که بجنگ با رومیان میرفت ، عده ای از اهالی حران را که همه قبایوش و گیسو بلند بودند و به پیشوازاو رفته بودند مشاهده کرده از دین آنها پرسید ، چون خود را به هیچیک از ادیان آسمانی منتسب نکردند ، آنها را کافر شمرد و تا بازگشت از سفر بآنها مهلت داد که یا یکی از ادیان آسمانی غیر از اسلام را بپذیرند و جزیه بدهند یا اسلام اختیار کنند یا کشته شوند . حرانیان بوحشت افتادند و یکی از روحانیون آن سال آنان آنها را راهنمایی کرد که خود را « صابئه » بنامند که در قرآن یاد شده است . گرچه مأمون از این سفر برنگشت و بجهان دیگر رفت ، اما این مردم از آن زمان ببعده در شمار صابئه درآمدند . م . ا .

۲ - Chwolson

۳ - Die Ssabier und Ssabismus

دارد که از مسیحیان بعلبک واقع در سوریه بشمار ست و در ۹۲۳ م. (۳۱۱ هـ) در گذشته .

بنابرین تا قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) زبان عرب برای مسلمین ، قطع نظر از نژاد و قومیت ، نه تنها زبان قرآن و زبان مذهبی بود بلکه همچون زبان علمی و دیپلماسی مخصوص محاورات مؤدبانه نیز بشمار میرفت . تعداد بسیاری از ترجمه های عالی اغلب آثار معروف فلسفی و علمی که از یونانی بزبان عربی ترجمه شده بود در اختیار مسلمین قرار داشت . به شعر و نمایشنامه های یونانی اندک توجهی داشتند و نسبت به نویسندگان لاتینی کاملاً بی اطلاع بودند . از زمره نویسندگان یونانی که آثارشان مربوط به طب است علاوه بر بقراط و جالینوس ، « روفوس افسوسی »^۱ و « اریباسیوس » و « بولس الاجانیطی »^۲ و « اسکندر طرایوس »^۳ و در رشته داروشناسی هم « دیسکوریدس »^۴ در نزد آنان محبوب بودند در بعضی موارد که اصل آثار یونانی مفقود شده است ، ترجمه عربی آنها موجود میباشد . مهمترین مثال این امر در هفت کتاب جالینوس در تشریح است (کتاب نهم تا پانزدهم) که اصل یونانی آنها گم شده ، ولی ترجمه عربی آنها موجود است . دکتر ماکس سیمون^۵ متن آنها را با ترجمه آلمانی و شرح کامل apparatus criticus با انضمام فرهنگ اصطلاحات فنی عربی - یونانی - آلمانی چاپ کرده است و ما هم بآن اشاراتی کردیم .

اگر امکان داشت بسیار جالب مینمود که ترجمه های عربی بلا واسطه از یونانی یا ترجمه هایی که با واسطه زبان سریانی شده با هم مقایسه شود . از روی متون معدود

۱ - Rufus d' Éphèse یا Rufus of Ephesus

۲ - Paul d'Ægina یا Paul of Ægina

۳ - Alexandre de Tralles یا Alexander of Tralles

۴ - Discorides

۵ - Sieben Bücher Anatomie des Galen U.S.W. 2 vols. (Leipzig 1906)

هفت کتاب تشریح جالینوس (چاپ لایپزیک بسال ۱۹۰۶)

سریانی که برای ما مانده شخصاً نمیتوانم عقیده و نظری بیان کنم، زیرا متأسفانه با این زبان آشنائی ندارم.

اما آقای «پوینون»^۱ که اکنون بترجمه‌ای که از **الفصول** بقراط از زبان سریانی کرده اشاره کردم، اظهار نظر شدید و بر انتقادی از آن میکند. وی میگوید که متن سریانی «فصول» نسخه خطی من، ترجمه‌ای است که در آن بسیار بلکه فوق‌العاده از اصل یونانی پیروی شده است و گاه واقعاً ترجمه‌ای تحت‌اللفظ و کاملاً عاری از مفهوم است. این امر متأسفانه، موجب شده که نتوان زمان ترجمه آنرا تعیین کرد. چون اصولاً غالب مترجمان سریانی به نقص ترجمه بسیار تحت‌اللفظ گرفتار بودند.

سپس آقای پوینون همچنان میگوید: «من جرأت این ادعا را ندارم که سریانیان هر گز ترجمه‌های قابل فهم و صریح که با سبکی صحیح نوشته شده باشد نکرده‌اند، اما غالب ترجمه‌هایی که بدست ما رسیده دارای سبکی مبهم و نامفهوم و ترکیب و ساختمانی نادرست هستند و بسیاری از لغات را در معانی و مفاهیمی غیر از از آنچه در زبان معمول بوده است بکار برده‌اند. این امور غالباً معلول میل بسیار مترجم سریانی است به امانت در ترجمه و نگهداری متن اصلی. مترجمین سریانی هر گاه به عبارتی مشکل برخورد میکردند، غالباً بمعنی و مفهوم سریانی هر لغت یونانی اکتفا میکردند و بهیچوجه بخود زحمت ترکیب جمله‌ای قابل فهم نمیدادند باین ترتیب در آثار ترجمه آنان بجملات مغلوط و حتی اصطلاحات زائد و بدون مفهوم بر میخوریم.

خلاصه، من معتقدم که هر گاه مترجم معنی يك لغت یونانی را در نیافت، تردید نمیکرد در این که آن لغت یونانی را با الفبای سریانی بنویسد و خواننده را

بحال خود گذارد تا شخصاً معنی اثر نامفهوم و غیر معقول را که بوجود آورده بود، بحس دریا بد. « ترجمه الفصول را که مخصوصاً مورد نظر وی بوده است، » تنفر انگیز « میخواند و اضافه میکند که « هر گاه مترجم به عبارتی مبهم میرسد، ترجمه اش هم مبهم است و هر گاه که با عبارتی چند پهلوی برخورد میکند، ترجمه اش هم قابل تعبیر بچند مفهوم است. » این اظهارات را با امثله بسیار مدلل میسازد. از طرفی، فکر عرب واضح و دقیق است و زبان این قوم هم موجز و مؤثر و دقیق و پرمایه و غنی است. اعراب روزگار قدیم، مردمی باهوش و زیرک بودند و دقت بصری داشتند و برای کلیه اشیاء طبیعی که در مد نظر و محیط زندگانی آنها بود، لغات مناسب و کاملاً متمایز و مشخص داشتند.

اعراب جهت ترجمه آثار یونانی بزبان خودشان، البته در بسیاری موارد بوضع اصطلاحات جدید یا تقلید از زبان یونانی محتاج بودند. وغالباً معنی آنها فقط با مراجعه باصل یونانی معلوم میگشت. اما ضمناً مجموعه ای نسبتاً مفصل از لغات علم تشریح در زبان خود داشتند که شیفته بکار بردن آنها در زندگی روزمره و در اشعار خود بودند، خلیفه اموی یزید بن عبدالملک که در سال ۱۰۵ هـ. ق (۷۲۳-۴ م.) بر اثر عشق نسبت بیک کنیز «حبابه» نام در گذشت، از مشاهده آن کنیز که بیت ذیل را میخواند، سخت منقلب شد:

بین التراقی واللهاة حرارة
ما تطمئن ولا تسوغ فتبرد

یعنی: بین ترقوه و زبان کوچک (ملاظه) گرمای سوزانی است که نمیتوان آنرا فرونشاند یا فروبرد و سرد کرد.

متنبی شاعر (قرن چهارم) شعری دارد که مضمون آن مربوط است به تبی که در مصر در ماه ذی الحجه ۳۴۸ هـ. ق (فوریه ۹۶۰ م.) برومستولی شد و سپس از تنش بیرون رفت.

علیل الجسم ممتنع القيام
 یعنی : تن بیمار است و برخاستن غیر ممکن. سخت مست است (یعنی در حال هذیان)
 بدون صرف شراب. متنبی تب مزبور را به دختری طناز تشبیه میکند که فقط در نقاب
 تاریکی بسراغ اومیاید !

و زائرتی کأن بها حیاء	فلیس تزور الافی الظلام
بذلت لها المطارف والحشایا	فعاقتها وباتت فی عظامی
یضیق الجلد وعن نفسی وعنہا	فتوسعه بانواع السقام
اذا ما فارقتنی غسلتنی	کانا عاکفان علی حرام
کان الصبح یطردها فتجری	مدامعها باربعة سجام
أراقب وقتها من غیر شوق	مراقبة المشوق المستهام
ویصدق وعدھا والصدق شر	اذا القاک فی الکرب العظام

گوئی آنکه بیدار من میاید پدر آزرم است زیرا که جز در نقاب تاریکی پدیدار نمیاید
 بسترو بالش را باو تعارف میکنم اما اواز قبول آنها سر باز میزند و شب را در استخوان من
 می ماند پوست من تنگ تر از آن است که گنجایش نفس خودم و او را داشته باشد -
 لذا آنرا با انواع بیماری گشاد میکند هر گاه که مرا ترك گوید مرا میشود
 (البته با عرق) که گوئی ما در اثر يك فعل حرام از هم جدا شده ایم گویی که صبح
 آنرا بکناری میراند و مسامات اشک او در چهار مجرا متمرکز شده اند من بایی میلی
 مراقب (فرا رسیدن) وقت (آمدن) او هستم (مع هذا) بای مراقبت يك عاشق بیقرار
 او همواره بقول خود وفادار است ، اما این وفاداری نا میمون است چون ترا در بلای
 عظیمی میاندازد .

با این تصورات شگفت انگیز حالت هذیان و آمدن مرتب و شبانه تب و شدت
 فشار آن و عرق حاصل از تب را توصیف میکند . تب را به گریه زنی که از آغوش

محبوبش بزور جدا کرده باشند، تشبیه می کند.

این حقیقت که در روزگار خلفا از هر شخص تحصیل کرده انتظار میرفت که نسبت به پزشکی علاقه داشته و از علم تشریح معلومات و اطلاعاتی کسب کرده باشد. از کیفیت احوال کنیز بسیار زیبا و پراسعدادی که «تودد» نام داشت و در هزار و یکشب ذکر او آمده است معلوم میشود. کنیز مزبور را ابو الحسن صاحب ورشکسته وی به هرون الرشید خلیفه عباسی در قبال قیمت شگرف (۱۰۰,۰۰۰ دینار) عرضه میکند. خلیفه با پرداخت مبالغ مذکور موافقت می نماید بشرط آنکه از عهده جواب سؤالات علمای درجه اول در هر يك از رشته های علوم که آن کنیزك ادعای اطلاع و معلومات دارد، بطرز قانع کننده و رضایت بخش بر آید. لذا مشهور ترین دانشمندان علم کلام و فقه و علوم قرآنی و پزشکی و نجوم و فلسفه و معانی بیان و شطرنج از او بنوبت امتحان میکنند آن کنیزك نه فقط به همه پرسشهای پاسخهای مقنع می دهد، بلکه در پایان مصاحبه سؤالی طرح می کند که آن دانشمندان در جواب عاجز میمانند. این داستان را که شش شب از هزار و یکشب^۱ را بخود اختصاص داده است^۲ برای بیشتر خوانندگان خسته کننده میدانند. اما این داستان ازین نظر ذیقیمت است که معلوم میدارد مسلمین قرون وسطی چگونه تربیتی را آموزش مطلوب و کامل میدانستند. قسمت مربوط بامتحان پزشکی مشتمل است بر مختصری از تشریح - البته طبق افکار و اطلاعات اعراب و تشخیص بوسیله علائم و بروزات و دردشناسی طبایع و بهداشت و پرهیز و رژیم غذایی و نظایر آن. شناسائی استخوانها نسبتاً کامل است، ولی در مورد زگها بسیار ابهام و تاریکی وجود دارد. از شعب و شاخه های سرخ رگ آور تا بقول تودد «کس چیزی نمیداند جز آنکه آنها را خلق کرده. اما گفته اند که عدد آنها ۳۶۰ است.»

این عدد اسرار انگیز و مرموز که حاصل ضرب ۱۲ و ۳۰ است هنوز هم در

۱ - هزار و یکشب شبهای ۴۴۹ تا ۴۵۴، چاپ Macnaghten ج ۲ ص ۵۱۲ تا ۵۲۱ ترجمه سر ر. بورتن (Sir.R. Burton) ج ۵ ص ۲۱۸ تا ۲۲۷.

معتقدات برخی فرق مسلمان که آنرا « عدد کل شیء » (عدد همه چیز) میخوانند ، اهمیت شایانی دارد که بیان علت آن در اینجا خسته کننده و ملال انگیز است .

هم اکنون با بحث درین امور مقدماتی ، در این بعد از ظهر ، بسیار مصدع اوقات شما شدم ، در خطابه آینده در نظر دارم راجع به چهار تن از عالیقدرترین نویسندگان آثار پزشکی مسلمان که بلافاصله پس از عصر مترجمان زیسته اند ، بحث کنم . این چهار تن اگرچه به عربی مینوشتند ، ولی از نظر نثر اد و قومیت ایرانی بودند . آثار عمده سه تن از آنان بزبان لاتینی دست و پا شکسته و نادرست ، مؤلفین خود را به Avicenna و Haly Abbas و Rhazes معروف ساخته است و آن کتب در نزد دانشمندان قرون وسطای اروپا از پر ارج ترین آثار و مورد بس احترام بود .

خطابه دوم

در جلسه پیش چگونگی پیشرفت ورشد آنچه را که به «طب اسلامی» معروف است، تا قرن نهم میلادی (قرن سوم) هجری یعنی عصر مترجمان بزرگ اوایل دوران خلافت عباسی بیان کردم. ضمناً یادآور شدم که چگونه از اثر فکر، روشن و معلومات آنان تعلیمات عالیه قدرترین و برجسته ترین پزشکان یونان باستان همچون بقراط و جالینوس و ارباسیوس و روفوس افسوسی و بولس اجاینطی یا اجنطی در دسترس مسلمین گذاشته شد. اینک باید به نویسندگان مبتکر و مستقل الفکری که در رشته پزشکی به عربی آثاری نوشته اند و براساس این ترجمه ها شروع بکار کرده اند و کم و بیش آثار ابتکاری متضمن نظرات و آزمایشهای آنها و مبتنی بر پایه طررها و نقشه های شخصی، بوجود آورده اند توجه کنیم. حدود پنهان و موضوع مورد بحث مرا مجبور میسازد که خود را تابع حدود معینی از زمان و مکان و موضوعات مخصوص سازم و لذا توجه خویش را به دو قرن پس از عصر جالینوس که بین سالهای ۷۵۰ تا ۸۵۰ م (۱۳۳ تا ۲۳۶ هـ) قرار دارد و نیز به سرزمینهای شرقی قلمرو خلافت مخصوصاً ایران معطوف میدارم. بعلاوه نظر خود را متوجه چهار یا پنج نویسنده آثار اساسی پزشکی دوره مذکور میسازم و از هر یک از آنان يك اثر را مورد بحث قرار میدهم. با وجود چنین حدودی پنهان و فقط میتوان نظری بسیار مجمل و سطحی بآنها انداخت. زیرا که ظاهراً يك رشته سخنرانی برای هر يك از قسمتهای آثاری که امروز میخواهم مختصری درباره آنها سخن بگویم ضروری است.

قبل از این که در موضوع مورد بحث وارد شویم، یکی دو نکته مقدماتی است که

باید چند کلمه ای در باره آنها صحبت شود. اول از همه موضوع تحول و تکامل اصطلاحات علمی عربی است. سریانیان چنانکه دیدیم بسیار متمایل بودند به نقل لغات یونانی بهمان ترتیبی که در جمله آمده بود و برای توضیح و روشن ساختن مطلب هیچ کوششی بعمل نمیآوردند و خواننده را همچنان بحال خود می گذاشتند تا خود بفهم خویش هر چه میتواند از آن درک کند. مترجمان قرون وسطی که از عربی به لاتینی ترجمه میکردند نیز عین همین عمل را میکردند و متن لاتینی **قانون** بوعلی سینا پر است از لغات بیگانه که نه تنها عین لغت نقل شده است بلکه در بسیاری موارد تقریباً نقل اصل عربی لغات بطور غلط انجام شده باین ترتیب لغت **Coccyx** که در عربی **عصص** و باحرف تعریف **العصص** خوانده می شود در لاتینی بصورت **alhosos** و **القطن**، ناحیه کمر بصورت **alchatim** درآ آمده است **العجز** که هم بضم و هم به کسر عین خوانده میشود و بمعنی عظم عجربا استخوان خاجی است، بطور مختلف بصورت **alhaus** و **al-hagiazi** ضبط شده است و بالاخره **النواجذ** که همان دندان عقل باشد بصورت **nuaged** یا **negugidi** آمده است.

بسیاری از این قبیل ترکیبات شگفت را میتوان در کتاب «متون عربی و عبری مربوط به تشریح» (**Das Arabische und Hebräische in der Anatomie**) (چاپ وین سال ۱۸۷۹) تألیف کترهیرتل (**Hyrtl**) یافت و باید اعتراف کرد که اعراب نیز تا درجه ای کمتر ازین، چنین دخل و تصرفها و تغییرات را در لغات یونانی باعث شده اند. مثلاً لغت **anfelos** را **الافس** کرده اند که بعدها بنوبه خود در زبان لاتینی دست و پا شکسته و ناصحیح بصورت **abgas** درآمده.

با آنکه زبان عرب بطور کلی نسبت بزبان یونانی فاقد خاصیت سهولت ترکیب و تشکیل لغات برای بیان مفاهیم جدید و افکار پیچیده است، اعراب توانسته اند اصطلاحات فنی یونانی را بکمک روش تعبیر و تفسیر باموفقیت بسازند. **Diagnosis**

بنحو رضایت بخش باتشخیص متعادل شده است که اصل آن بمعنی شناختن يك شخص یا يك تن است . Prognosis بصورت **تقدمة المعرفة** که معنی تحت اللفظ آن پیش فرستادن شناسایی یا تشخیص قبلی است در آمده است. در کتب قدیمی پزشکی عربی، همچون **فردوس الحکمه** که در این خطابه از آن بحث میکنم، لغات سریانی و فارسی عجیبی یافت میشود. شاید این لغات از کلمات مستعمل در جندی - شاپور باشد که پس از اندکی لغات مترادف و مناسب عربی تازه در آمد و بدیع جایگزین آنها میشد. باین طریق در آن نسخه خطی که شاید اثر منحصر بفردی باشد، دوبار از لغتی بمعنی سردردی که تمام سر را فرا گیرد یاد شده (یکبار بصورت سنوریا و بار دیگر سورتا) که پس از پرسشهای بیشمار از دانشمندان متخصص در زبان سریانی معلوم شد از لغت سریانی **Sanwarta ṣḥia** است که گویند از لغتی فارسی بمعنی خود یا کلاه خود مشتق شده. در واقع این بدیهی است که همان لغت فارسی **سر بند** یا **سروند** است که دو حرف را و نون آن جابجا و مقدم و مؤخر شده (و بجای سروند، سنورد گفته اند) و در آخر آنها حرف تأکید **a** سریانی اضافه گشته. این مثال ممکن است نمونه خوبی باشد از میزان اشکالی که خواننده یا مترجم یا مخصوصاً ناشر این گونه متون قدیمی پزشکی عرب در پیش دارد. چه معدودی از این گونه آثار حتی نسخ اصلی آنها که بچاپ رسیده با انتقاد و حواشی توأم میباشد. از طرفی هم علاوه بر مجموعه لغات نسبتاً مفصل علم تشریح و دردشناسی و پزشکی که در زبان عرب وجود دارد، این زبان قدرت عظیمی در ساختمان مشتقات يك ریشه دارد، که بمجرد تشکیل با کمال سهولت و فوری قابل تشخیص و فهم است. مثلاً در عربی وزن یا هیأت بخصوصی برای «نام بیماری» هست که حرف اول ریشه لغت مضموم است و پس از عین الفعل الف قرار میگیرد (وزنی که نزد نحویون عرب به وزن فعال شناخته است) و این وزنی است که اغلب نام بیماریها و دردها بر آن بنا شده است

مانند **صداع** که سابقاً از آن یاد شد و بمعنی «سردرد موضعی و جزئی» است و همان است که در زبان لاتینی بغلط «*soda*» آمده است. **زکام و جذام** «خوره» و غیره باین قیاس ما از **دور** بمعنی «گردش» **دوار** که بیماری گیجی است و از **بحر** بمعنی «دریا» **بحار** که ناخوشی کشتی است و از **خمر** بمعنی «شراب» **خمار** که سردرد و کسالت ناشی از زیاده روی در پاده گساری است و نظایر آن بدست میآوریم. هرگز به لغت **جبال** که باید از مشتقات **جبل** بمعنی «کوه» باشد، برخورد نکرده ام ولی اگر برخورد فوراً میتوانم دریابم که جز «ناخوشی کوه» مفهوم دیگری ندارد. در موارد دیگر اصطلاح فنی عربی برای دلالت بر شخصی که به بیماری مخصوصی مبتلاست دارای قاعده خاصی است. مثلاً از **استسقاء مستسقی** میسازند که اولی اسم فعل است و دوم وجه وصفی یا صیغه طلب است از فعل **سقی یسقی** یعنی «آب دادن» و در زبان معمول آب خواستن است یا طلب آب کردن و آنکس که طلب آب میکند اما در طب بمعنی «استسقا» و «مستسقی» است که بامثل لاتینی *Crescit indulgens sibi dirus hydrops* مصداق پیدا میکند. باین طریق دیده میشود که زبان عرب بطور کلی مستعد تدارك اصطلاحات فنی مناسب است. در واقع هم این زبان توانسته است وظیفه مزبور را برای کلیه جهان اسلام، اعم از مردم عرب زبان یا فارسی زبان یا ترك زبان و اردو زبان انجام دهد و هم اینک چنان که مطبوعات مصری گواه هستند زبان عربی هنوز هم همین وظیفه را ایفا میکند و نکته شایان توجه دیگر این مسئله است که آیا تشریح هرگز بدست مسلمین انجام گرفته است یا خیر. پاسخ سؤال فوق غالباً بطور منفی داده شده است و باید بگویم که خود من نیز باین عقیده تمایل دارم، ولی در فرهنگ جدید شرح احوال فارسی موسوم به **نامه دانشوران** که بدستور ناصرالدین شاه توسط چهارتن یعنی میرزا ابوالفضل ساوجی طیب و شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی ملقب به شمس العلماء و میرزا حسن طالقانی

ملقب به ادیب و میرزا عبدالوهاب بن عبدالعلی قزوینی تألیف و در ۲۵ سال پیش در طهران چاپ سنگی شده، مسطورست که^۱ یوحنا بن ماسویه معروف، چون نمیتوانست در جسد انسان مطالعه تشریحی کند، میمونها را در اطاق مخصوص تشریحی که در ساحل دجله بنا کرده بود تشریح میکرد و مخصوصاً نوع بخصوصی از میمون را که تصور میرفت بسیار بانسان شبیه باشد و بفرمان المعتصم خلیفه عباسی توسط حاکم نوییه در حدود سال ۸۳۶ م. (۱۱۸ هـ) در دسترس او گذاشته شده بود، مورد تشریح قرار داد. مأخذ این حکایت را ابن ابی صبیعه ذکر کرده اند که در «طبقات الاطباء»^۲ او این داستان نسبتاً مبهم و مختصر آمده است.

باری این حکایت را در (اخبار الحکما) یا «تاریخ الحکمای» القفطی نمیتوان یافت و میترسم که نتوان شواهد و دلایل قابل ملاحظه ای در اقامه این دعوی که تشریح در مکانب طبی عرب معمول بوده یافت. این یوحنا بن ماسویه مردی تند مزاج و درشت خوی و تیز زبان بود. طبق روایت الفهرست زمانی به یکی از درباریان که او را آزار رسانیده بود گفت «اگر نابخردی و نافهمی که در وجود توست مبدل به فراست میگشت و آنرا بین صدسوسک توزیع میکردند، هریک از آنان از ارسطو در معرفت میگذشت!»

حال بپردازیم بمؤلفین آثار پزشکی که موضوع بحث امروز ماست. مقدم بر دیگران علی بن ربن طبری است که اهل ولایتی در سواحل جنوبی دریای خزر است. ربن، چنان که خود در آغاز کتاب خویش گوید، لقب پدرش بوده نه اسم او. وی گوید «پدرم پسر کاتبی از مردم مرو بود که در کسب فضایل علاقه و اشتیاق فراوان داشت و در تکاپوی استفاده از کتب طبی و فلسفی بود. ولی طب را به حرفه پدران خویش رجحان می نهاد. درین رشته هدف و منظورش بیشتر کسب

۱- ج ۲ ص ۸-۲۷

۲- ج ۱ ص ۱۷۸ چاپ قاهره.

فضایل روحانی و باین وسیله جلب نظر مردم و کسب محبوبیت در میان آنان بود تاشنیدن تحسین و تحصیل نفع . و بهمین علت وی را ربن لقب دادند که «مولای ما» یا «استاد ما» معنی میدهد .

ازین لقب میتوان پی برد باین که پدر مؤلف مورد بحث ما مسیحی یا یهودی بوده است . و در واقع هم القبطی^۱ ازو بطور اختصار یاد میکند و میگوید که وی یهودی بود و بعلاوه میگوید که اسم اوسهل بود و پسر وی یعنی علی پس از آن که در خدمت المتوکل خلیفه عباسی وارد شد ، اسلام پذیرفت . قبل ازین قضایا وی منشی ما زیار از خاندان اشرافی ایرانی قارن بود که بامید آزاد ساختن کشور خویش از یوغ سلطه عرب برضد خایفه شورید و سرانجام دستگیر و در کنار بابک خرمدینی (یا کافر کیش) مصلوب شد . علی بن ربن پس ازین امر داخل در خدمت خلیفه شد و عاقبت در سومین سال خلافت وی (۸۵۰ م . ۲۳۶ هـ) پس از بسیاری وقفه و فاصله ، موفق به تکمیل اثر معروف خود بنام « **فردوس الحکمه** » در مباحث طب و طبیعیات گردید .

این تمام تفصیلی است که راجع بزندگی او در دست داریم ، ازین گذشته از مثالی که وی در کتاب^۲ خود ذکر میکند ، معلوم میشود چنان که از نسبتش به طبرستان بر میآید با کوهها و هوای مه آلود و مرطوب طبرستان آشنایی داشته است و از همه مهمتر آنکه وی یکی از استادان پزشک بزرگ محمد زکریای رازی است که فرنگیها او را بنام **Razes** میشناسند . مطلب اخیر به تنهایی اثر وی را بسیار جالب و قابل توجه میسازد . طبق مفاد الفهرست^۳ وی فقط چهار کتاب نوشت که مهمتر از همه **فردوس الحکمه** است . کتاب مزبور بایستی زمانی شهرت بسیار

۱ - ص ۲۴۱

۲ - موزه بریتانیا در کتب خطی شماره *Armael Ortl* ص عکس ۱۵ الف .

۳ - مجموعه کتب اوقاف گیب شماره ۶ ص ۴۹ .

کسب کرده و از کتب مورد نظر خواص بوده باشد زیرا که در کتاب «مجموع الادباء» یاقوت حموی مسطور است که مورخ بزرگ محمد بن جریر الطبری این کتاب^۱ را بهنگامی که در بستر بیماری افتاده بود مطالعه میکرد و در عبارت دیگری در همین اثر^۲ نوشته شده که صاحب اسمعیل بن عباد مورد سرزنش قرار گرفته است که خویشتن را از استادان مسلم و مراجع بزرگ همه علوم و فنون برتر میداند و در زمرة این مرجع از «فردوس» علی بن ربن نام میبرد. این کتاب، مانند بسیاری از آثار دیگر کرانهای عرب، تقریباً نایاب شده است و امروزه، تا آنجا که من آگاهی دارم تنها يك نسخه قدیمی و خوب تحت شماره Arundel Or. 41 در موزه بریتانیا موجود است که از آن برای استفاده شخصی عکس برداری کرده‌ام و یکی دیگر هم تحت شماره Landberg 266 در برلن هست. اما این نسخه تا آنجا که من خبردارم، اختصاری است از اصل یا اینکه اقلاً حاوی قسمتهایی از کتاب مزبور است یا متنی است مختصر.

«فردوس الحکمه» که امیدوارم روزی آن را چاپ و شاید ترجمه کنم، مربوط است به پزشکی. اما تا حدودی هم از فلسفه و هواشناسی و زیست شناسی و جنین شناسی و روانشناسی و ستاره شناسی بحث میکند. این کتابی است نسبتاً ضخیم با ۵۵۰ صفحه که به هفت نوع و ۳۰ مقاله و ۳۶۰ فصل تقسیم میشود مؤلف بقراط و ارسطو و جالینوس و یوحنا بن ماسویه و حنین «مترجم» یعنی همان حنین بن اسحق که در نزد ما در قرون وسطی به Johannitius معروف بود، اشاره میکند و آثار آنها را مراجع و مأخذ مطالب کتاب خود میداند. در مقاله چهارم نوع هفتم در ۳۶ فصل باختصار از طب هندی بحث شده است.

اگر بخواهم لب مطالب کتاب مزبور را برای شما بخوانم کسالت آور و ملال -

۱ - مجموعه کتب اوقاف گیب شماره ۶ ص ۲۷۹.

۲ - متن مزبور اشتهاً بجای ربن زبن نوشته است.

انگیز خواهد بود و بعلاوه مؤلف خود نیز هرگز با این امر رضایت نمیدهد. چه در کتاب خود گفته است :

«آنکس که درین کتاب بافهم و کیاست تفکر کند همچون کسی است که در باغهای پر میوه و مطبوع، یا در بازار شهرهای بزرگ که در آنها همه گونه وسایل لذت و خوشی هریک از حواس تهیه و تدارک شده، در گردش باشد. اما آن که معرفت خویش را درباره این باغها و شهرها به نظاره دروازه ها مقصور دارد، همچون کسی است که فصول این کتاب را بدون مطالعه دقیق محتویات آنها و فهم معنی واقعی آنان و غرض من برشمرد. اما کسی که این کتاب را نیکو فرا گیرد و کاملاً در آن مستغرق شود و در آن تفکر کند، قسمت اعظم مطالبی را که در علم طب در یافت و تأثیر نیروهای طبیعی در عالم صغیر و همچنین عالم کبیر، برای فارغ التحصیلان جوان لازم است، فرامی گیرد.»

در ترجمه لفظ **متخرج** - به اصطلاح جدید فارغ التحصیل - کمی انحراف معنی را واجب شمردیم بسیار محتمل است که این لفظ دال بر معنی، بیرون رفتن یا خارج شدن از مدرسه یا دانشکده ای که در آن مشغول تحصیل هستند، باشد. ضمناً لازم است یادآور شویم که نوعی امتحان شایستگی یا امتحان نهائی طب، که حتی تا سنه ۱۵۰ م (۳۳۶ ه. ق) برقرار نبوده و در ۸۰ سال پس ازین تاریخ در ۹۳۱ م. (۳۱۹ ه.) در زمان خلافت المقتدر بر اثر مسامحه و سهل انگاری در معالجه که در موردی پیش آمده بود، و توجه خلیفه را جلب کرده بود، معمول شد. لذا خلیفه فرمانی صادر کرد که بقول القفطی^۱ در بغداد تنها کسانی حق اشتغال بطب را داشته باشند که بتوانند سنان بن ثابت حرانی را از شایستگی و قابلیت و کاردانی خود قانع و راضی سازند. باستثنای چندتن از پزشکان معروف که در اثر شهرت ازین

امتحان مستثنی شدند، بقیه پزشکان که بالغ بر ۸۶۰ تن بودند ناچار از متابعت این فرمان گشتند. این امتحان همیشه مربوط بمسائل و پرسشهای متجسسانه علمی نبود و واقعه ای که اینک از آن سخن خواهیم راند، صحت قول مارا نشان میدهد. دزمره پزشکانی که در برابر سنان حاضر شده بودند، پیرمردی خوش پوش و موقر باقیافه ای جالب و ظاهری جاذب بود. سنان هم بهمین علت با او با احترام و رعایت ادب رفتار کرد و از موارد مسائل مختلفی که در آن مجلس به نظرش میرسید با او همچون يك خبره سخن گفت. هنگامی که بقیه امتحان دهندگان مرخص شدند، سنان باو گفت «میخواهم از شیخ (استاد) بعضی مطالب بشنوم تا آنرا بیادگار داشته باشم. ممکن است بفرمائید که استاد شما درین حرفه کی بود؟» فوراً پیرمرد بدره ای زر در برابر سنان گذاشت و گفت «من نه میتوانم خوب بخوانم نه خوب بنویسم و نه رشته ای را مرتب و منظم تحصیل و مطالعه کرده ام. اما خانواده ای در تحت تکفل دارم که بائمه حرفه و شغلم آنها را اداره میکنم و لذا از شما خواهشمندم که در زندگی آنان اخلال نکنید.» سنان خندید و جواب داد «يك شرط که هیچگاه بیماری را با آنچه از خواص آن چیزی که نمیدانی معالجه نکنی و هرگز بیهوده فصد و مسهل را جز در مورد بیماریهای ساده تجویز ننمایی.» مرد پیر گفت «این امری است که در تمام طول عمرم از آن پیروی کرده ام و هرگز جرأت تجویز دارویی جز سکنجبین و جلاب (جلپ) ندارم.» فردای آنروز در میان آنان که در برابر سنان حاضر شدند، جوان خوش پوش با ظاهری مطبوع و حاکی از از ذکاوت و هوش، دیده شد.

سنان پرسید «نزد کی تحصیل کرده ای؟» جوان پاسخ داد «نزد پدرم.» سنان پرسید «پدرت کیست؟» وی جواب داد «همان پیرمردی که دیروز نزد شما بود.» سنان با تعجب گفت «آن پیرمرد برازنده! تو از روش او پیروی میکنی؟ ...» «بله!» «... پس کاری کن که هرگز از تعلیمات وی تخلف نکنی!»

هرچند چنان که گفتم نقل مفصل محتویات «فردوس الحکمه» در اینجا بيمورد و نابجاست، ولی میتوان طرح کلی کتاب مزبور را مختصراً بیان کرد.

نوع اول - راجع به بعضی افکار کلی فلسفی و مقولات و طبایع و عناصر و تناسخ و کون و فساد.

نوع دوم - راجع به جنین شناسی و آستنی و وظایف و شکل اعضای مختلف، سنین و فصول، روان شناسی و حواس خارجی و داخلی و خلق و هیجانات و حالات روحی خاص و بعضی اثرات روحی (تنشج و بیخوابی و رعشه و رؤیاهای هول انگیز و غیره) نظر (چشم زخم) و بهداشت و پرهیز.

نوع سوم - راجع به غذا و پرهیز.

نوع چهارم - (که مطول ترین انواع و حاوی ۱۲ مقاله است) راجع به درد شناسی عمومی و خصوصی.

از سرتاپا در پایان آن بمقداری از اعصاب و عضلات و رگها اشاره مئی کند و دستورالعملی از فصد و نبض و ادراک بیان میدارد.

نوع پنجم - راجع به چشیدنیهها و بوها و رنگها.

نوع ششم - راجع به مواد دارویی و زهر شناسی.

نوع هفتم - راجع به اقلیم (آب و هوا) و آبها و فصول و ارتباط آنان با سلامت و تندرستی، مختصری از جغرافیای جهانی و ستاره شناسی و فایده علم پزشکی و همچنان که سابقاً یاد آور شدیم این نوع بابحثی از طب هندی که متضمن ۳۶ فصل است خاتمه مییابد.

ملاحظه میفرمایید که مطالب این کتاب درباره تشریح و جراحی بسیار اندک است و در عوض مفصلاً از اقلیم یا آب و هوا و رژیم غذایی و ادویه که مشتمل بر سمیات نیز میشود، بحث کرده است. نوع چهارم که در موضوع بیماری شناسی یا درد شناسی

است بطور کلی بسیار جالب است، اجازه بفرمایید تا مطالب دوازده فصلی را که در آن بحث هست نقل کنم :

مقاله اول (حاوی ۹ فصل است) درباره درشناسی عمومی و بروتات و علائم و اختلال داخلی و اصول درمان شناسی.

مقاله دوم (حاوی ۱۴ فصل است) درباره بیماریها و صدمات سر و بیماریهای مغز و مشتمل بر صرع و انواع سردرد و سرسام و سرگیجه و دوار و نسیان یا فراموشی و رؤیا های هول انگیز.

مقاله سوم (۱۲ فصل) درباره چشم و پلك چشم و گوش و بینی (مشتمل بر عاف یا خون دماغ و زكام) و صورت و دندانها.

مقاله چهارم (۷ فصل) درباره بیماریهای عصبی مشتمل بر تشنج موضعی و تشنج و فلج و رعشه و غیره.

مقاله پنجم (۷ فصل) درباره بیماریهای گلو و سینه و اعضای صوتی متضمن تنگ نفس.

مقاله ششم (۶ فصل) درباره بیماریهای معدی و همچنین سکسکه (فواق).

مقاله هفتم (۵ فصل) درباره بیماریهای کبد من جمله استسقا.

مقاله هشتم (۱۴ فصل) درباره بیماریهای قلب و ریتین و کیسه صفرا و طحال.

مقاله نهم (۱۹ فصل) درباره بیماریهای روده ها (مخصوصاً قولون) و ادرار و بیماری های اعضای تناسلی.

مقاله دهم (۲۶ فصل) درباره تبها و تب کوتاه و سرخک و تبهای طولانی و تبهای سه روزه و چهار روزه و دوزخ در میان و ذات الجنب و باد سرخ و آبله در مرحله بحرانی و تقدمة المعرفة یا پیش بینی و بروتات مطلوب و نامطلوب و علائم احتضار و تزغ.

مقاله یازدهم (۱۳ فصل) درباره استخوان درد و نفرس و سیانیک و جذام و داء الفیل

و خنازیر و زخم سلی (لوبوس) و سرطان و غده‌ها و قانقاریا و زخم‌ها و داغ‌ها و کوفتگی و طاعون. چهار فصل آخر آن هم مربوط است به مطالب تشریح مشتمل بر مطالعه در تعدادی عضله و عصب و رگ.

مقاله دوازدهم (۲۰ فصل) درباره فصد و باد کش و انواع حمام‌ها و علائمی که میتوان از نبض و ادرار دریافت.

این نوع چهارم مشتمل است تقریباً بر دو پنجم تمام حجم کتاب و از ۲۷۶ صفحه بقطع ربعی این قسمت ۱۰۷ صفحه را مختص مطالب خود ساخته است و دارای ۱۵۲ فصل میباشد، لذا هر فصل بسیار کوتاه است و غالباً از يك صفحه تجاوز نمیکند و بندرت بدو صفحه و نیم میرسد. تا آنجا که من میدانم در آن سعی شده است که جز ذکر علائم عمده هر مرض و روش درمان آن، کمتر سخنی از امثله واقعی بکار بستن روشها یا تشخیص‌ها و یادداشتهای مشاهداتی مطبی بمیان آورده شود. کتاب مزبور، واقعاً جز در نوع اول که مربوط به کلیاتی در افکار و ادراکات فلسفی و جوی بعضی افکار جالب در خصوص تکوین چهار عنصر (خاک و باد و آتش و آب) از چهار طبع (حرارت و برودت و خشکی و رطوبت) و استحاله آنهاست، در دیگر قسمتها بندرت مطلبی را بیش از آنچه در دفتر چهموردا احتیاج همیشگی پزشکان باید نوشته شود، متضمن است. اهمیت آن کتاب از این جهت است که یکی از آثار طبّی کامل قدیمی موجود و باقی مانده زبانه عرب است که بدست استاد پزشک عالی قدری که هم اکنون ازو سخن رانده ایم، نوشته شده. ابوبکر محمد بن زکریای رازی که اعراب او را الرازی و مؤلفین لاتین قرون وسطی «Razes» گفته اند، شاید از بزرگترین و مبتکرترین پزشکان اسلامی و یکی از مؤلفین پر اثر است. مسقط الرأس او ری بود که چند فرسنگی با تهران پایتخت جدید ایران فاصله دارد. این شهر از شهرهای بسیار قدیمی ایران است که از آن در اوستا^۱ نام برده شده است. در آنجا که میگوید «رغه متشکل از سه نژاد است»

و این دوازدهمین سرزمین نیکویی است که اهورامزدا خلق کرد. رازی در کودکی به موسیقی علاقه‌ای وافر و در نواختن نای مهارتی بسزا داشت. سپس هم خود را مصروف فلسفه کرد. ولی طبق گفته قاضی سعید^۱ «در حکمت اولی به عمق مطلب پی نبرد و مقصود نهایی آنرا دریافت، چنانکه نوق سلیم و فهم قضاوت وی مختل شد و نتایج نامطلوب گرفت و نظرات و عقاید ممتنع (یعنی بدعت گذاری و مخالفت با نظر عمومی) اتخاذ کرد و سخن هر کس را که در نمی یافت مورد انتقاد قرار میداد و بدستوری رفتار نمی کرد.» ازین لحاظ وی کاملاً نقطه مقابل بوعلی سیناست که ازو قریباً سخن میداریم. زیرا که در بوعلی سینا جنبه فلسفه بر پزشکی میچربید، در صورتی که در رازی بعکس جنبه پزشکی بر فلسفه غلبه داشت.

چنان که ابن ابی اصیبعه خبر میدهد، رازی بیشتر عمر خود را در ایران گذراند زیرا آنجا میهن وی بود و برادر، بستگان وی در ایران مقیم بودند. علاقه وی نسبت به طب موقعی جلب شد که بسن رشد رسیده بود. درین سنین به بیمارستانی رفته و بایک داروساز که در آن بیمارستان بخدمت اشتغال داشت بصحبت پرداخته بود. سرانجام در بیمارستان ری پزشک مسؤول شد و مرتباً در حالی که شاگردان و شاگردان شاگردانش پیرامون او را گرفته بودند آنجا میرفت. هر بیماری که به بیمارستان مراجعه میکرد ابتدا توسط شاگردان و شاگردان او (شاگردمطب) معاینه میشد و اگر مسئله برای آنان بسیار پیچیده و غامض بود به شاگردان بالا فصل استاد عرضه میگشت و در صورتیکه آنها هم در تشخیص عاجز میماندند بخود وی عرضه میشد. عاقبت رازی پزشک مسؤول بیمارستان بزرگ بغداد شد. و گفته اند که در نحوه ساختمان آن باوی مشورت کردند: چون ازو خواستند که محل مناسبی برای بنای بیمارستان

نشان دهد؛ دستور داد تاقطعاتی از گوشت در محلات مختلف شهر بپاویزند و آن محل را برگزینند که در آن علائم فساد در گوشت دیرتر ظاهر گردد. در ایران وی از حمایت و یاری «منصور بن اسحق»^۱ حکمران خراسان برخوردار بود. و برای او **کتاب المنصوری** را نوشت. تواریخ مربوط به زندگی او بسیار مورد شک و تردید است. تاریخ مرگ او را بین ۹۰۳.م. (۲۹۱.ه.ق) و ۹۲۳.م. (۳۱۱.ه.ق)^۲ گفته‌اند. اما بعضی از مؤلفین^۳ او را با حکمران بزرگ آل بویه، عضدالدوله که از ۹۴۹.م. (۳۳۸.ه.ق) تا ۹۸۲.م. (۳۷۲.ه.ق) سلطنت کرد و **بیمارستان العضدی** را بنا نهاد مربوط ساختند. گویند محل بنای ساختمان بیمارستان مزبور را هم در اواخر دوران سلطنت عضدالدوله، رازی برگزید. مطلبی که در همه سرگذشت‌های رازی نوشته شده آن است که در اواخر حیات از اثر درد چشم کور شد و نپذیرفت که مورد عمل جراحی قرار گیرد. عذرش این بود که نمیخواهد دیگر چشم باین جهانی که از آن سیر شده و ناپایداری آنرا دریافته بود، بگشاید. اما علت غیر مستقیم کوری او را نیز گفته‌اند که نتیجه اشتغال او به کیمیا بود. این حقیقت از فهرست آثار او که در نوشته‌های قفطی و ابی‌اصیبه آمده است و شامل دوازده مبحث و مقاله در کیمیاست بخوبی معلوم میشود. یکی از آنها را بنام مردی بزرگ گرداند و باو تقدیم کرد و در مقابل آن بزرگ هم بعنوان پاداش مبلغی هنگفت باو داد. ولی ازو خواست که علم خود را جهت تهیه و ساختن طلا بکار اندازد. رازی به معاذیر متعددی برای علت

۱- مراد ابوصالح منصور بن اسحق برادرزاده امیر اسمعیل سامانی است که از ۲۹۰ تا ۲۹۶ ه. از طرف امیر اسمعیل بری حکومت نموده و اینکه بر او را حکمران خراسان میدانند شاید از جهت انتساب بخاندان سامانی است که فرمانروای خراسان و ماوراءالنهر بوده‌اند. م. ا.

۲- ابن ابی‌اصیبه ج ۱ ص ۳۱۴.

۳- در همان کتاب ص ۲۰۹ تا ۲۱۰. اما مؤلف نظری صحیح ابراز میدارد که رازی پس از دوران عضدالدوله. میزیست و بیمارستانی که به وی نسبت میدهند نام عضدی را در تاریخی متأخرتر یافته‌است.

عدم موفقیت خویش و بیهوده شدن رنجش متشبث میشد. سرانجام آن مرد بزرگ خشمگین شد و او را به فریب و خدعه متهم ساخت و ضربهای بر سر وی زد که بتدریج منجر به ناینبایی او شد. برخی از مؤلفین تصریح میکنند که بعلت عدم کامیابی در ساختن زر در پنهانی خفه‌اش کردند. بعضی دیگر هم ناینبایی او را ناشی از صرف فوق‌العاده باقلا که بآن علاقه بسیار داشت، میدانند. خلاصه آنکه هر يك از سرگذشت‌نویسان معلومات مختصر خود را درباره زندگی رازی با اظهار اینگونه داستانهای غیرعادی جبران میکنند. راجع به علمای قرون وسطای اروپا نیز ازین گونه شایعات بسیارست و هر خواستار علمی که سالخورده میشد، او را ساحر و جادو گر تصور میکردند.

وقتی بآثار رازی توجه میکنیم به اسناد قابل اعتمادی میرسیم. چون هیچ علت ندارد که نسبت به دقت فهرستی که هر سه مترجم احوال وی که همه از معتمدترین شرح حال نویسان هستند و میگویند این فهرست از یادداشتها و اظهارات خود صاحب آثار نقل شده است، شك کنیم. الفهرست که قدیمیترین سند ماست ۱۱۳ اثر مفصل و ۲۸ اثر مختصر بعلاوه دو منظومه باو نسبت میدهد. این آثار مفقود شده است. ولی آنچه باقیمانده گو اینکه جز معدودی از آن نسخ خطی در دسترس قرار ندارد باز برای تخمین و تعیین کیفیت علم او کافی است. از آثار مفصل او رساله‌ای است که در آبله و سرخك نوشته و در اروپا مشهورتر از سایر رسالات اوست. اصل عربی این رساله با ترجمه لاتینی بدست چنینگ^۱ (کسی که آبله کوبی را معمول کرد.) در ۱۷۶۶ م. (۱۱۸۰ هـ.) در شهر لندن چاپ شده است. ترجمه لاتینی این رساله در ۱۵۶۵ م. (۹۷۲ هـ.) در ونیز تهیه شد و يك ترجمه انگلیسی هم توسط گرین هیل^۲ تهیه و بسمایه انجمن سیدنهام

Sydenham Society در سال ۱۸۴۷ چاپ شد، این رساله سابقاً بنام *de Peste* یا *de Pestilentia* (بیماریهای واگیردار) معروف بود و چنان که نوربورگر میگوید^۱ «از هر لحاظ و از روی انصاف، این (رساله) زینتی است بر آثار طبی اعراب.» سپس اظهار نظر می کند که «این رساله از نظر اهمیت بسیار ممتاز است و در تاریخ شناخت بیماریهای واگیردار قدیمترین رساله است که راجع به آبله نوشته شده است و رازی را همچون پزشکی با وجدان و خالی از هر گونه تعصب مینماید که در پی بقراط روان است.»

اثر مفصل دیگر رازی در خصوص سنگ صفر است. اصل عربی آن با ترجمه فرانسه (لیدن ۱۸۹۶) توسط دکتر پ. دو کنینگ منتشر شد. دکتر پ. دو کنینگ متن عربی و ترجمه مطالب مربوط به علم تشریح **کتاب الحاوی** را با آنچه در **کتاب الملکی** علی بن العباس و **فانون** بوعلی سینا در تشریح آمده است، چاپ کرد. ترجمه آلمانی دیگر آثار رازی و خصوصاً اثر تفریحی و مقرون بمزاح او در خصوص موفقیت شیادان و طراران در کسب تجربت و شهرت در قبال پزشکان شایسته و کاردان^۲ مرهون زحمات اشتاینشneider (Steinschneider) است. آثار مفصل چاپ نشده دیگر رازی در کتابخانه های عمومی اروپا و شرق موجود است. مانند نسخه خطی (شماره 3516 Add.) کتابخانه دانشگاه کمبریج که اخیراً خریداری شده است و حاوی رسالاتیست درباره نقرس و رماتیسم^۳ و قولنج که القفطی از آنها یاد کرده است.

رازی بغیر از رسالات مفصل، آثاری درباره مباحث کلی طبی نوشته است که عدد آنان به ده تادوازده بالغ میشود. از آن جمله است :

«جامع» و «کافی» و «مدخل» که از لحاظ مقام پائین تر از رسالات دیگر

۱- ترجمه Ernest Playfair ج ۱ ص ۲۶۲

۲- Archiv ویرشو Virchow ج ۳۶ ص ۵۲۰ تا ۵۸۸ .

۳- ص عکس ۱۱۰ تا ۱۴۲

اوست و از نظر مطالب پرست و همچنین «ملوکی» که برای علی بن و هسودان فرمانروای طبرستان گردآوری کرده و «فناخر» (که مؤلف آن کاملاً معلوم نیست) و **منصوری** که ترجمه لاتینی آن در ۱۴۸۹ م. / ۸۹۵ ه. چاپ شد و **حاوی** که ترجمه لاتینی آن در ۱۴۸۶ م. / ۸۹۲ ه. در برسیا Brescia بچاپ رسید و بار دیگر در و نیز بسال ۱۵۴۲ م. / ۹۴۹ ه. تجدید چاپ شد. ترجمه اخیر بسیار نادرست و تنها نسخه‌ای که در شهر کمبریج موجود است متعلق است به کتابخانه دانشکده کیننگ^۱ من در نظر دارم که راجع به **حاوی** بحث کنم. زیرا بزرگترین و مهمترین اثر رازی است.

متأسفانه مطالعه **حاوی** دارای دشواریهای خاصی است. نه تنها اصل آن تا کنون چاپ نشده، بلکه هیچ نسخه کاملی از آن موجود نیست. و تا آنجا که فعلاً بر من معلوم است، شك دارم که نصف این اثر مفصل و حجیم امروز باقی باشد. ضمناً مجلدات موجود هم بسیار پراکنده هستند. سه مجلد درموزه بریتانیاست و سه مجلد در بودلین (Bodleian) و چهار یا پنج مجلد هم در اسکوریال (Escorial) و مجلدات دیگری در مونیخ و پطروگراد و خلاصه‌هایی در بران. بعلاوه تردیدهایی در تعداد و مطالب مجلدات این اثر موجود است. زیرا الفهرست^۲ تعداد قسمتهای آنرا ۱۲۵ میداند. در صورتی که ترجمه‌های لاتین آن بالغ بر ۲۵ است. و درین اصل و ترجمه لاتینی هیچ ارتباطی نه از لحاظ موضوع و نه از نظر ترتیب موجود است. این عدم ترتیب از آنجا ناشی شده که **حاوی** پس از مرگ رازی توسط شاگردانش از یادداشتها و کاغذهای تکمیل نشده او گردآوری شد و آن ترتیب و تألیفی که خاص دستهای مؤلف است در مورد آن بعمل نیامده است و از طرفی هم گویا همین نام بر آثار بزرگتر مؤلف

۱- شماره طبقه بندی آن ۴. ۲. XV است.

۲- ص ۳۰۰

نیز اطلاق شده است. از اینها گذشته **حاوی** بواسطه حجم بسیار و مطالب مفصل غالب نساخ پرکار را هم بوحشت می انداخت و کسی جز اغنیایی که از دوستان داران کتاب باشند نمیتوانست کامل آنرا تدارک کند. چنان که علی بن العباس که بعدها ازو سخن خواهیم گفت و تقریباً پنجاه یا شصت سال پس از مرگ رازی شروع به تحریر کرده، نوشته است در روزگار وی فقط دو نسخه کامل از کتاب الحاوی سراغ دارد.^۱ از این که ترجمه لاتینی از کدام نسخه اصلی بعمل آمده و آن نسخه اکنون در کجاست، متأسفانه بکلی بیخبریم. زیرا که مترجمین قرون وسطی هرگز بذکر این گونه جزئیات توجه نداشتند. در قبال این دشواریها، آنچه از دستم برآمد، این بود که بطور سطحی پنجشش نسخه موجود در کتابخانه های موزه بریتانیا و بودلین را مقایسه کنم. جالبترین این نسخ در کتابخانه اخیر تحت شماره Marsh 156 است و مخصوصاً ص ۲۳۹ ب. تا ۲۴۵ ب. آن جالبتر است که در اثر مراحم دکتر کولی^۲ و پروفیسور مارگالیوت^۳ عکس آن صفحات را تهیه کرده ام.

همچنان که سابقاً یاد کردم و آنچنان که فی الحقیقه عموماً تصدیق دارند آثار رازی بواسطه شرح مشاهدات و جریان امور مطب (کلینیک) از آثار مؤلفان دیگر بسیار ممتاز است و بر آنها برتری دارد. و از آنجا که یادداشتهای مطبی این پزشکان قدیمی «اسلامی» بسیار جالبتر و مهمتر از شرح بیهوده ای است که در خصوص علم وظایف الاعضاء یا اطلاعات مربوط به تشریح از دست دوم میدهند، یک مطالعه دقیق آثار رازی، خصوصاً اثر بزرگ او **حاوی** برای محصلان عربی دان که برشته طب علاقه داشته باشند، خیلی ارزنده است. برخی از موارد آزمایشهای جالب و پرهیجان او به مجموعه حکایات مسطور در متن عربی **فرج بعد الشدة** تألیف التنوخی متوفی

۱- کامل الصناعة (الكتاب الملكي) چاپ قاهره ۱۲۹۴ هـ ۱۸۷۷ م، ج ۱ ص ۶۵

۲- Dr. Cowley

۳- Margoliouth

در ۹۹۴م/ ۳۸۴هـ. و متن فارسی **چهارمقاله** تألیف نظامی عروضی سمرقندی که در حدود سال ۱۱۵۵م/ ۵۵۰هـ. میزیسته است، شباهت دارد^۱ ابن ابی اصیبعه در طبقات الاطباء میگوید «تفصیل بسیاری از مشاهدات گوناگون و گرانبهای رازی در دست است که نشان میدهد در کار و تخصص خویش تا چه پایه از مهارت رسید و در مداوای بیماران تا چه حد کامیابی شایان بدست آورده بود و چگونه در تشخیص درست و صائب و تجویز دارو مهارت داشته است بطوری که کمتر پزشکی بیایه بلند اورسیده است. وی بسیاری از تجارب خود که مبین کارهای بزرگ اوست درین آثار بیان کرده است.»

چند صفحه‌ای که در نسخه بودلین فوقاً بان اشاره رفت که تصور می‌رود از جلد هفتم **حاوی** باشد، ولی بیشتر با جلد هفدهم ترجمه لاتینی تطبیق میکند^۲ شامل یادداشتهای مطبی دقیق است و عین توصیفی است که ابن ابی اصیبعه بان میکند. وی در باب این ملاحظات مطبی می‌گوید «امثله برجسته‌ای از بیماران و حکایات در موارد استثنائی و نادر که مورد تردید و شک بوده‌اند»^۳.

بیست و چهار مورد بانام کامل بیماران و علائم و روش معالجه و نتیجه ثبت شده. فهم آنها آسان نیست. زیرا متن عربی فقط نسخه‌ای منحصر بفردست و گذشته از اشتباهات نساخ سبک آن بسیار بر تعقید و فنی است.

اولین مورد از آن بیست و چهار مورد مذکور که ممکن است بمنزله نمونه‌ای از ملاحظات مطبی رازی بشمار آید و من باندازه توانائی خویش در تصریح ترجمه آن کوشیده‌ام بقرار ذیل است:

کان یأتی عبدالله بن سواده حمیات مخلطة تنوب مرة، فی ستة ایام ومرة غب و

۱- ج ۱ ص ۳۱۱.

۲- عنوان ترجمه لاتینی کتاب هفتم چنین است: *De Passionibus cordis et epatis et splenis* و عنوان ترجمه متن کتاب هفدهم چنین: *(Sectica) De effimerâ et ethicâ*

۳- امثله من قصص المرضى و حکایات لنا خلط نوادر

مره ربع ومرة كل يوم ويتقدمها نافض يسير وكان يبول مرات كثيرة وحكمت انه لا يخلوان تكون هذه الحميات تريدان تنقلب ربعاً واما يكون به خراج في كلاه فلم يلبث الامديدة حتى بال مدة اعلمته انه لا يعاود هذه الحميات وكان كذلك وانما صدني في اول الامر عن ان ابت القول بان به خراجاً في كلاه انه كان يحم قبل ذلك حمى غب وحميات اخر فكان للظن بان تلك الحمى المخلطة من احتراقات تريد ان تصير ربعاً موضعاً اقوى ولم يشك الى ان قطنه شبه ثقل معلق منه اذا قام واغفلت انا ايضاً ان اسئله عنه وقد كان كثرة البول يقوى ظني بالخراج في الكلى الا اني كنت لا اعلم ان اباه ايضاً ضعيف المثانة يعتريه هذا الداء وهو ايضاً قد كان يعتريه في صحته فينبغي ان لا يفعل بعد ذلك غاية التقضي ان شاء الله، ولما بال المدة اكبت عليه بما يدر البول حتى صفا البول من المدة ثم سقيته بعد ذلك الطين المختوم والكندر ودم الاخوين وتخلص من علته وبرأ برواً تاماً سريعاً في نحو من شهرين وكان الخراج صغيراً ودلني على ذلك انه لم يشك الى ابتداء ثقلاً في قطنه لكن بعد ان بال مدة قلت له هل كنت تجد ذلك قال نعم فلو كان كثير القد كان يشكو ذلك وان المدة تثبت سريعاً تدل على صغر الخراج فاما غيري من اطباء فانهم كانوا بعد ان بال مدة ايضاً لا يعلمون حالته البتة،

«عبدالله بن سواده دچار تبهاى نامنظمى بود كه گاه هر روز بوى عارض ميكشت وزمانى يك روز درمیان و گاهى هر چهار روز و شش روز و قبل از عارض شدن تب، لرز مختصرى باو دست ميداد و بدفعات بسيار ادرار ميكرد. من اين نظر را ابراز داشتم كه اين تبها بايد هر چهار روز يكبار عارض شود و الا تب از زخم كلييه است. پس از اندكى چرك در ادرار اوديده شد. لذا من باو اطلاع دادم كه ديگر تب عارض وى نخواهد شد و واقعاً همچنان شد.

«علتى كه مانع شد تا از همان ابتدا بطور قطعى اظهار نظر كنم كه اين بيمار

مبتلا به زخم کلیه هاست ، این بود که سابقه تب یکروز درمیان و دیگر اقسام تب را داشت. این امر باعث تأیید حدس و گمان من شد و گفتم که این تب مخلوط باید از عوارض آماس و التهاب باشد . چون علت شدت کند ، چهارروز یکبار خواهد شد. «ازین گذشته بیمار شکایتی ابراز نکرد ازاینکه چون برمیخیزد احساس میکند که گویی باری از کمرش آویخته اند و من نیز فراموش کردم تا این مسأله را جویا شوم. همچنین از کثرت دفعات ادرار گمان من قوی تر میشد که قرچه ای در کلیه های اوست. اما نمیدانستم که پدرش هم مبتلا به ضعف کلیه بوده و ازین درد مینالید و حتی در حال سلامت و تندرستی هم درد بروی عارض میشد و ازین پس انشاءالله تاعمر دارد این درد بروی عارض نشود.

«لذا پس از آن که چرك در ادرارش دیده شد، داروهای مدر تجویز کردم تا آن که بکلی چرك قطع شد و دیگر در ادرار او مشاهده نگشت. پس از آن او را با طین مختوم و کندر و دم الاخوین معالجه کردم و بیماری در مدت کمی بکلی ازو زایل شد و پس از یکماه بکلی شفا یافت. معلوم است که زخم جزئی بود زیرا که در ابتدای مراجعه هیچ شکایتی از احساس بار در اسافل نمی کرد. پس از آنکه چرك در ادرارش دیده شد، ازو پرسیدم که آیا چنین حالتی هم احساس کرده بودی . گفت آری . اگر زخم شدید بود ، بدون تردید خودش زبان بشکایت میگشود . و اینکه چرك بزودی تمام شد، نشان میدهد که زخم مختصری داشته . دیگر اطبائی که بیمار بآنان مراجعه کرده بود ، هیچ نتوانسته بودند حقیقت را دریابند و حتی بعد از مشاهده چرك در ادرار وی نیز از تشخیص فرو مانده بودند.»

با وجود چند اشکال لفظی و مضمونی که نتوانسته ام بنحو دلخواه خویش حل کنم، ماهیت موضوع نسبتاً برای من روشن است . بیمار دوچار تب مرتب و غیر مرتبی

-- یعنی قبل از عارض شدن تب.

بود که قبل از آن لرز مختصری نیز باو عارض میشد. این علائم در يك سرزمین تب و نوبه خیز گو اینکه علت آن امری عفونی است ممکن است گمان ابتلای مالاریا را در پزشك ایجاد کند و پزشك هم معالجات مالاریائی را معمول دارد. رازی ابتدا چنین نظری پیدا کرد ولی بمجرد مشاهده چرك درادرار، عارضه را از قره کليه دانسته و معالجات آن با کامیابی مواجه شده است.



حال به سومین کسی که در فهرست ماست و آن علی بن العباس است که در اروپای قرون وسطی به «Haly Abbas» معروف شده، میرسیم. اثر وی که **کتاب الملکی** نام دارد و بلاتینی آنرا «*Liber Regius*» خوانده اند توسط «استفان حکیم» ترجمه شده و «میشل دو کاپلا»^۱ بر آن شرح نوشته. در ۱۵۲۳ م. (۹۳۰ هـ) درلیدن بچاپ رسیده است. ملاحظاتی که القفطی^۲ در خصوص او نوشته است بقدری کوتاه است که میتوان در اینجا ترجمه کرد:

«علی بن العباس المجوسی، يك پزشك كامل و حاذق ایرانی الاصل است که با اسم «پسر مجوسی» معروف شده. وی نزد يك استاد (شیخ) ایرانی که بنام ابوماهر (موسی بن سیار) مشهور بود تلمذ و بالاستقلال نیز تحصیل و کارآموزی کرد و خویشتن را با آثار علمای باستان آشنا ساخت. وی کتاب مجموعه طبیی خود را بنام عضدالدوله فناخسرو^۳ تألیف کرد. این اثری است عالی و برجسته و سفینه ای است هفید که علم و عمل طبیی در آن گردآمده و بطور شایسته تنظیم شده. این اثر شهرت و محبوبیت خاص یافت و تا زمان تألیف **قانون** بوعلی سینا همچنان مورد مراجعه عموم بود و

Michael de Capella - ۱

۲- ص ۲۲۲

۳- از ۹۴۹ تا ۹۸۲ م. (۳۲۸ تا ۳۲۲ هـ) سلطنت کرد.

قانون موجب شد که **کتاب الملکی** فراموش شود و از محبوبیت آن کاسته گردد. کتاب الملکی از نظر طب عملی قویست و **قانون** از لحاظ نظری.»

کتاب الفهرست درین مورد، مورد استفاده ما نمیتواند باشد. برای اینکه تاریخ تألیف آن قبل از تاریخی است که اکنون مورد بحث ماست. تنها نکته مهمی که ابن ابی اصیبعه^۱ درین باره اضافه میکند آن است که علی بن العباس از مردم اهواز در جنوب غربی ایران بود و این شهر از مدرسه بزرگ پزشکی جندی شاپور که در سخنرانی سابق راجع بآن بسیار سخن گفتیم، چندان دور نیست. ضمناً نسبت المجوسی ثابت میدارد که پدر و نیای وی از پارسیان باستان و پیرو کیش زرتشت بودند. نه او و نه استادش ابوماهر آثار بسیاری از خود بجای نگذاشته اند. تنها کتابی که توسط شرح حال نویسان بوی نسبت داده شده است همانا **کتاب الملکی** است. (گوا اینکه بروکلمان نسخه خطی دیگری را که در گوتا (Gotha) موجودست و مشتمل بر رساله طبی جدائی است باو نسبت میدهد.) فقط دوائر بداستاد او یعنی ابوماهر نسبت داده شده است. که یکی از آنها در فصد است و دیگری رساله ای است که ضمیمه دستور العمل کوچک طب عملی اسحق بن حنین کرده است.

ما از شرح احوال علی بن العباس بیش از مختصری که هم اکنون نقل کردیم چیزی نمیدانیم و از تواریخ حیات او فقط میدانیم که همزمان با عضدالدوله فرمانروای بزرگ و روشن بین و دانش پرور آل بویه بود که بیمارستان عضدی را در بغداد بنا نهاد و دوران سلطنت وی نیز در اواخر قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) بود. **کتاب الملکی** علی بن العباس از جمله کتب جامع طبی عربی بیشتر قابل دسترسی و مطالعه است. زیرا که یک چاپ عالی در دو جلد در قاهره از آن در سال ۱۲۹۴/۱۸۷۷ بعمل آمده است. و متن لاتینی آن اگر چه کمیابست، ولی خوشبختانه جزء کتبی

نیست که مشمول اصل بامانت دادن نباشند و میتوان از کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌هایی که موجود دارند بامانت گرفت. متن عربی آن تقریباً در حدود چهارصد هزار لغت دارد و به بیست مقاله و هر مقاله مشتمل بر چند فصل تقسیم میگردد و ده مقاله اول مربوط به علوم نظری طب است و ده مقاله بقیه به علوم عملی طبی. مقاله دوم و سوم آن مربوط به تشریح است با ترجمه فرانسۀ آن که توسط دکتر پ. دو کنینگ (P. de Koning) بعمل آمده (درلیدن سال ۱۹۰۳) چاپ شده و ترجمه آن بنام *Trois Traités d'Anatomie Arabes* (سه مقاله در باب تشریح عربی) معروف است.^۱ مقاله نوزدهم که شامل ۱۱ فصل است کلاً مربوط به جراحی است.^۲

قسمت مقدمه کتاب مزبور که حاوی سه فصل اول مقاله اول میباشد، بسیار خوب نوشته شده و بسیار جالب است. مخصوصاً قسمتی که مربوط به انتقاد بر آثار طبی گذشتگان است. از پزشکان یونانی از بقراط و جالینوس و اریباسیوس و پولس اجاینطی و از سریانیان و مسلمانان اهرن کشیش و یوحنا بن سرائیون و رازی سخن میراند. آثار بقراط را بسیار دقیق میداند ولی میگوید در عین حال بعضی مواقع از نهایت دقت با بهام میکشد و آثار جالینوس بسیار درهم است. از آثار اریباسیوس و پولس اجاینطی از آنر، انتقاد میکند که در بحث تشریح و جراحی و حکمت طبیعی و دردشناسی مربوط به طبایع و تشخیص علت امراض بسیاری مطالب را فرو گذاشته یا بطور مختصر از آنها بحث کرده‌اند. از متأخرین فقط آثار اهرن را در رشته خود مناسب و کافی میداند ولی از ابهام و بدی ترجمه عربی آن شکایت میکند. وی می گوید ابن سرائیون در جراحی سر رشته نداشته است و از ذکر بسیاری از بیماریهای مهم من جمله انور یسمان (انساع شرائین) بکلی غافل مانده و مطالب دیگر را بطور

نامرتب و نامطلوب تألیف کرده است. سابقاً راجع به نظر او درباره حجم بسیار کتاب و بسیار گویی و اطناب رازی در کتاب **حاوی** که بالنتیجه عامه از داشتن آن محروم شده اند و جز توانگران کسی نمی تواند بآن دسترسی یابد و پس از مدتی اندک از زمان مؤلف نسخ آن کتاب نادر و کمیاب شده، سخن گفتم. ضمناً راجع به **کتاب المنصوری** رازی که معروفتر از آثار دیگر اوست، نظر وی آنست که برخلاف کتاب **حاوی** بی اندازه مختصر میباشد. آنگاه اشاره به طرح کتاب خودش میکند و میگوید که قصد دارد میان روی کند و از اطناب و اختصار هر دو بپرهیزد و روش خود را با دادن نمونه ای از تعریف و شرح درباره ذات الجنب ارائه مینماید. وی شروع میکند به تعریف مرض و بیان علت آن و سپس به چهار علامت لازم و جدانشدنی آن یعنی تب و سرفه و درد و سختی تنفس یا عسر النفس و بعد می پردازد به بحث تشخیص قبلی و مخصوصاً نکاتی که از خلط دستگیر پزشک میشود و سرانجام بذکر نحوه درمان میپردازد. توصیه های وی در آخر این فصل، درباره اهمیت حضور مرتب در بیمارستان، قابل درج و نقل است:

« از اموری که بر محصل این حرفه فریضه و واجب است یکی آن که وی باید مرتباً به بیمارستان ها و خسته خانه ها سر کشی کند و توجه و مراقبت کاملی از وضع و حالات ساکنین آن بعمل آورد. این حضور و مراقبت باید با همراهی استادان بسیار ماهر و دانشمند طب انجام گیرد. از بیماران باید مرتباً پرسشهایی از حالت آنها بکند و علائمی که در آنان بروز کرده از نظر دقت بگذارند و در نظر آورد که درباره این علائم چه خوانده و کدامیک از آنان نشانه تغییری مطلوب یا نامطلوب است. در صورتی که این دستورات را بکار بندد در فن خود به درجه ای عالی و ممتاز نایل شود. لذا آن که میخواهد پزشکی کامل شود باید این دستورها را کاملاً رعایت کند و خود

را با آنچه در دستورهای مزبور گفته ایم عادت دهد و هر گز آنها را از خاطر نبرد. در صورتی که چنین کند معالجاتش به کامیابی منجر شود و مردم بوی اعتماد و نسبت باو نظری مساعد اتخاذ کنند. و او نیز محبت آنان را بخود جلب و کسب حسن شهرت نماید. ضمناً از سود و استفاده از آنان چیزی از دست ندهد. و خدای تعالی بهتر داند.»

در مورد آخرین قسمت نقل قول بالا باید سخنی از وجوهاتی که یکی از پزشکان عالیقدر دوران اوایل خلافت عباسی تحصیل میکرد بگوئیم. جبرئیل بن بختیشوع که در حدود ۸۳۰ م/۲۱۵ هـ. در گذشت، طبق گفته قفطی^۱ از بیت المال ماهی ۱۰،۰۰۰ درهم دریافت میداشت و از دستگاه خلافت ۵۰،۰۰۰ درهم که در اول هر سال باو ارزانی میشد، باضافه لباسهایی بارزش ۱۰،۰۰۰ درهم. وی سالی دوبار خلیفه هرون الرشید را فصد میکرد و ۱۰۰،۰۰۰ درهم میگرفت و برای تجویز مسهل هر دو سال در میان معادل همین مبلغ را دریافت میکرد. از نجبای دربار سالیانه مبلغ ۴۰۰،۰۰۰ درهم و از خاندان برمکی ۱،۴۰۰،۰۰۰ درهم میگرفت. طبق محاسبه قفطی جمع مبلغی که از این طرق منحصرأ و بدون بحساب آوردن آنچه از بیماران کم اهمیت تر تحصیل میکرد، در بیست و سه سال خدمت در دربار هرون الرشید و سیزده سال خدمت به خاندان برمکی بالغ بر ۸۸،۸۰۰،۰۰۰ درهم شد که با محاسبه هر درهم برابر يك فرانك طبق برآورد فن کرمر *von Kremer* مبلغ مزبور بیش از سه میلیون و نیم لیره استرلینگ میشود.

اینک به آخرین و معروفترین این چهار پزشك ایرانی میرسیم. در نظر دارم که امروز راجع به بوعلی سینا یا صحیح تر بگوئیم ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا که

عموماً او را بلقب شیخ‌الرئیس یعنی «استاد بزرگ یارئیس استادان» میخوانند و همچنین بوی‌لقب معلم‌الثانی یعنی معلم دوم که هماناپس از ارسطو قرار میگیرد میدهند، صحبت کنم. مشکل کار درین است که ازین همه مطالب شایان گفتگو راجع به ابن‌سینا فیلسوف و پزشک و شاعر و سیاستمدار که در وجود او «علم‌عربی»^۱ به‌منتهای سیر و ذروهٔ اوج خود رسید و گویی درو کلاً مجسم شد و تجلی کرد، چه میتوان اختیار کرد و گفت. در وقت محدودی که در اختیار دارم، ممکن نیست آثار بسیار او را در علم و فلسفه بر شمرد یا جزئیات حیات وی را که خودش یادداشت کرده و تالیست و یکسالگی آنچه بروی گذشته در دسترس ماست و پس از آن رانیز شاگرد و دوستش ابوعمید جوزجانی نوشته است، بیان داشت. پدرش از پیروان اسمعیلیه و از مردم بلخ و مادرش نیز اهل یکی از قراء اطراف بخارا بود. وی در حدود ۹۸۰ م. (۳۷۰ هـ) بجهان آمد. در دهسالگی قرآن و ادبیات عرب را بطور کامل فرا گرفته بود. در طی شش سال بعد عمر را صرف فرا گرفتن فقه اسلامی و فلسفه و علوم طبیعی و منطق و هندسهٔ اقلیدس و «المجسطی»^۲ کرد. در شانزدهسالگی توجه خویش را به‌طب معطوف داشت و آنرا «سهل» یافت ولی مسائل حکمت اولی او را رنج میداد و ذهنش را مشغول میداشت تا آنکه بر اثر تصادفی مساعد رساله‌ای از فارابی فیلسوف شهیر بدست آورد که مشکلات او را حل کرد. هنوز سنش از هیجده متجاوز نشده بود که حسن شهرت او بدرجهای رسید که او را بر بالین نوح بن منصور فرمانروای سامانی (که از ۹۷۶ م. / ۳۶۶ هـ. تا ۹۹۷ م. / ۳۸۷ هـ. سلطنت کرد) احضار کردند. نوح بن منصور هم در برابر خدمات او اجازه داد تا از کتابخانهٔ سلطنتی که حاوی بسیاری کتب نفیس و نادر و حتی منحصر بفرد بود، آزادانه استفاده کند. این کتابخانه بعدها طعمهٔ حریق

۱- Arabian science

۲- Almagest - کتاب معروف بطلمیوس عالم یونانی در هیت و نجوم و جغرافیا که در اوایل دورهٔ بنی‌عباس به‌عربی ترجمه شد و مدتها اساس بحث و تحقیق مسلمانان در علوم مزبور بوده. م. ۱۰.

گشت و حاسدان و بدخواهان بوعلی سینا شایع کردند که وی آن کتابخانه را عمداً سوزانیده تا آنچه در آن فرا گرفته است منحصرأ در اختیار خودش باشد و کسی بآن دسترسی حاصل نکند. در بیست سالگی پدرش در گذشت و در همین موقع وی اولین کتاب خود را تألیف کرد. اندک زمانی بخدمت «علی بن مأمون»^۱ حاکم خوارزم و خیوه، درآمد، اما سرانجام از آنجا گریخت تا مبادا ربوده شود و بدست مأموران سلطان محمود غزنوی افتد. پس از سرگردانیهای بسیار به گرگان آمد. زیرا داستانها از کارهای «قابوس»^۲ که فرمانروای آنجا و حامی ارباب علم و معرفت بشمار میرفت، شنیده بود. اما بمجرد رسیدن وی قابوس معزول و کشته شد. در شعری که بمناسبت این واقعه سروده از شوربختی خود شدیداً شکوه و گله میکند:

لما عظمت فلیس مصر و اسعی لما غلا ثمنی عدمت المشتري

چون بزرگ شدم هیچ کشوری گنجایش مرا نداشت (جا برای من نداشت) چون ارزش من بالا رفت خریداری برای من پیدا نشد.

عاقبت «امیر شمس الدوله همدانی»^۳ که قولنجش را ابوعلی معالجه کرده بود

خریدار علم و هنر وی شد و او را بعنوان سپاسگزاری صدراعظم خویش کرد.

بر اثر يك طفیان عسا کر که برضد بوعلی انجام گرفت وی از مقام خود معزول

و محبوس گشت. اما چون باز قولنج امیر عود کرد او را فرا خواند و معذرت خواست

۱— مراد «ابوالحسن علی بن ابوالعباس مأمون بن محمد» حکمران خوارزم است که در سال ۳۸۷ هـ. بسلطنت رسید و از دوستان سلطان محمود غزنوی و شوهرخواهر او بوده است. ۱۰م.

۲— مراد «قابوس بن وشمگیر بن زیار» پادشاه گرگان است که از سال ۳۶۶ تا ۴۰۳ هـ. سلطنت کرد و از سلاطین دانشمند و ادب پرور و علم دوست ایران بوده است. ۱۰م.

۳— مراد «ابوطاهر شمس الدوله» پسر ابوالحسن علی ملقب به فخرالدوله «از دیالمة ری و اصفهان و همدان است که از ۳۸۷ تا حدود ۴۱۲ سلطنت کرد و شهر همدان پایتخت وی بوده است. ۱۰م.

و بمقام سابق باز آورد. زندگی وی درین مرحله فوق العاده خسته کننده بود. تمام روز را بخدمت امیر مشغول بود و شبها تا دیرگاه به تدریس و املاء کردن یادداشتهایی که برای کتابهایش تهیه کرده بود، میگذرانید و ضمناً باده گساری و خوشگذرانی هم میکرد. پس از بسیاری انقلابات و تحولات گوناگون قلت وقت بمن اجازه ذکر آنهارا نمیدهد، ولی دوست باوفا و شاگردش ابو عبید جوزجانی همه را بطور تفصیل نقل کرده، بر اثر کار بسیار و زندگی دشوار در ۳۲۸ هـ. ۱۰۳۶ م. تا ۱۰۳۷ م. در ۵۸ سالگی که چندان عمر طولانی محسوب نمیشود، در گذشت. در مرض موت معالجاتی که درباره خود معمول داشت بلا اثر ماند و بناکامی کشید و این امر هم بهانه ای بدست حاسدان و بدخواهان و یاهوسرایان داد و گفتند که نه حکمت طبیعی وی توانست تنش را نجات بخشد نه حکمت اولی وی روحش را^۱.

آثار او بسیار و بسیاری از آنها نیز حجیم و قطورست. بعض آثار مهم او حاوی بیست مجلد میشود. فهرست کاملی که قفطی بدست میدهد^۲ شامل ۲۱ اثر بزرگ یا مفصل و ۲۴ اثر کوچک یا مختصرست و موضوعات آن مربوط است به فلسفه و طب و کلام و هندسه و احکام نجوم و زبان شناسی و نظایر آن. بیشتر آثار وی عبری است. ولی يك کتاب بزرگ و عمده در علوم فلسفی بنام دانشنامه علائی^۳ که يك نسخه ای از آن در موزه بریتانیا موجودست^۴ و يك رساله مختصر در باب نبض بفارسی که زبان مادری اوست نوشته. فهرستی که بروکلمان در اثر خود بنام *Geschichte der*

۱- اشعار مزبور را ابن ابی اصیبعه (در طبقات الاطباء ج ۲ ص ۶) نقل کرده است و در یادداشت های ترجمه چهارمقاله توسط اینجانب که در آتیمنتشر خواهد شد نیز آمده است (سری ۲ اوقاف گیب ج یازدهم ص ۱۵۶).

۲- چاپ لیبرت ص ۴۱۸

۳- تحت شماره Or. 16,830. به فهرست کتب فارسی ریو ص ۴۲۴ تا ۴۳۴ نگاه کنید.
 ۴- آقای آ. گ. الیس A.G. Ellis توجه مرا به يك چاپ سنگی که ازین کتاب بعمل آمده جلب کرد این چاپ در هندوستان بسال ۱۲۰۹ هـ / ۱۸۹۱ م. انجام شده.

Arabischen Litter (کتب اساسی عربی) ج ۱ ص ۴۵۴ تا ۴۵۸ میدهد و مشتمل بر آثار موجود ابوعلی است، بسیار مفصلتر از آن است که قفطی نقل کرده و مشتمل است بر ۶۸ کتاب در علم کلام و حکمت اولی و ۱۱ کتاب در احکام نجوم و حکمت طبیعی و ۱۶ کتاب در طب و ۴ کتاب هم در فنون شعری که مجموعاً میشود ۹۹ کتاب . مشهورترین شعر عربی او که از هبوط روح از فلک بالاتر (المحل الارفع) که مسکن اوست و استقرار آن در بدن سخن میگوید ، شعری است واقعاً زیبا و من ترجمه‌ای از آنرا در تاریخ ادبی ایران (ج ۲ ص ۱۱۰ تا ۱۱۱) آورده‌ام ، دکتر اتیه **Ethé** هم از آثار مختلف مربوط به شرح احوال پانزده شعر کوتاه فارسی گرد آورده که اغلب آنها رباعی هستند و کلاً چهل بیت میشود. این اشعار به بوعلی سینا منسوب هستند، ازین جمله مشهورترین آنها را شاید باشتباه به عمر خیام نسبت داده‌اند. اقلأً خمس این رباعیات به دیگران نیز نسبت داده شده. رباعی مورد بحث همان است که فیتزجرالد چنین ترجمه کرده است :

«Up from Earth's center through Seventh Gate,
I rose and on the Throne of Saturn Sate,
And many a knot unravelled by the Road,
But not the Master-knot of Human Fate.»

اصل فارسی آن چنانکه در مجمع الفصحا آمده بقرار ذیل است :

از قعر گل سیاه تا اوج زحل دردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل
درست نیمی از آثار طبی بوعلی سینا یعنی ۸ اثر وی رسالات منظوم است در باب موضوعاتی از قبیل ۲۵ علامت انجام و پایان نامطلوب بیماری و قواعد حفظ الصحه و داروهای امتحان شده و یادداشت‌های تشریحی و نظایر آن. یکی دوتا از آنها در مشرق بچاپ رسیده است، ولی من آنها را ندیده‌ام. اما تصور میکنم که نه از لحاظ شعری

چندان پرارزش باشد و نه از نظر علمی. از آثار منشور او پس از **قانون**، شاید رساله «الادویه القلبیه» که چند نسخه بسیار خوب آن در موزه بریتانیا موجود است، مهمترین اثر وی باشد. اما هنوز بچاپ نرسیده است و جز در محوطه داخل دیوارهای موزه بریتانیا و چند کتابخانه دیگر دسترسی بآن ممکن نیست^۱.

قانون البته از بسیاری از آثار طبیبی بوعلی سینا معظم تر و مشهورتر است و همچنین از همه آنها بیشتر در دسترس عموم قرار دارد. نسخ عربی و ترجمه لاتین آن که توسط «ژرارد کرمون» بعمل آمده هر دو فراوان است. چاپ جدیدی از متن عربی آن در مصر اخیراً بعمل آمده است. بعلاوه يك چاپ در رم سال ۱۵۹۳م (۱۰۰۳هـ) و يك چاپ زیبا از ترجمه لاتین آن در ۱۵۴۴م (۹۵۱هـ) دروینز شده. این اثر که تقریباً بالغ بر يك میلیون کلمه میشود و مثل همه کتب و آثار عربی مفصلاً تقسیم بندی شده به پنج کتاب تقسیم گردیده. کتاب اول مربوط است به اصول کلی. دوم داروهای ساده که به ترتیب الفبا تنظیم شده. سوم بیماریهای آلات خاص و اعضای بدن از سرتاپا. چهارم بیماریهایی که اگر چه در آغاز موضعی است و در قسمتی از بدن بروز میکند، بتدریج باعضا و قسمتهای دیگر بدن سرایت میکند همچون تب. پنجم ترکیب داروها. این تعریفات در حقیقت بسیار نارسا هستند. باین طریق کتاب چهارم مثلاً نه تنها به تبها میپردازد، بلکه از روزهای بحرانی و تشخیص قبلی و آماس و قرحه یا زخم و شکستگی و جابجاشدن یا در رفتن استخوان و زهرشناسی بحث میکند

در نظر داشتم تا ازین کتاب بزرگ و مشهور بیش از آن مقداری که وقت امروز بمن اجازه میدهد سخن گویم. اما این عمل نتیجه قابلی ندارد، زیرا که دانشکده

۱- کتابخانه های : لن و کوتا ولیدن واسکوربال.

مرا مفتخر ساخته است و از من دعوت بعمل آورده تا سال دیگر این سلسله سخنرانی-ها را ادامه دهم. امیدوارم که ضمن گفتگو از موضوعاتی که در نظر دارم مورد بحث قرار دهم باین موضوع نیز بپردازم. از آن سخن گویم. کتاب قانون بواسطه توسعه دایره اطلاعات و ترتیب صحیح و طرح فلسفی و شاید حتی جزمی بودن و همچنین با شهرت شگرف مؤلف آن در رشته‌های دیگری جز از پزشکی، در میان آثار طبیبی عالم اسلام دارای مقامی منحصر بفرد و ممتاز شده است. چنانکه آثار رازی و علی بن-العباس با آنکه واجد شایستگی غیر قابل تردیدی است، در قبال آن عملاً منسوخ شدند و هنوز هم پیروان علم پزشکی قدیمی یونانی یا **طب یونانی** مشرق زمین به آن بعنوان آخرین مأخذ کلیه مطالب در امور مربوط به فن معالجه متشبث میشوند. برای مشاهده اینکه بوعلی سینا چه مقام و احترام فوق العاده‌ای دارد، از اثر بسیار شیرین و مطبوع **چهار مقاله** که بفارسی در اواسط قرن دوازدهم میلادی قرن ششم هجری تألیف شده و از چهار طبقه از مردم یعنی منشیان و شعرا و منجمان و پزشکان که بقول مؤلف آن نظامی عروضی سمرقندی این چهار طبقه برای خدمت سلطان ضروری و لازم هستند، نقل قول میکنم. پس از بر شمردن تعدادی کتب برای مطالعه آنکس که می‌خواهد از فن پزشکی به مقامی رفیع برسد، مؤلف گوید که اگر آن محصل بخواهد از همه دیگر آثار فارغ باشد میتواند بهمان **قانون** کفایت کند و چنین ادامه مقال میدهد^۱:

«سید کونین و پیشوای ثقلین می‌فرماید کل الصیدفی جوف الفراء، همه شکارها در شکم گور خر است. این همه که گفتم در قانون یافته شود با بسیاری از زوائد. و

۱- عبارات منقول در فوق در صفحات ۷۰ تا ۷۱ متن چهار مقاله چاپ ۱۹۱۰ اوقاف گیب ج یازدهم و صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۱ چاپ جداگانه ترجمه آن که در ۱۸۹۹ در مجله انجمن آسیائی چاپ کردم یافته میشود. در ترجمه جدید و تجدید نظر شده‌ام که طی ج یازدهم ۲/ اوقاف گیب بزودی که منتشر خواهد شد در ص ۷۹ تا ۸۰ موجود است.

هر کرا مجلد اول از قانون معلوم باشد از اصول علم طب و کلیات او هیچ برو پوشیده نماند. زیرا که اگر بقراط و جالینوس زنده شوند روا بود که پیش این کتاب سجده کنند. و عجیبی شنیدم که یکی درین کتاب بر بوعلی اعتراض کرد و از آن معترضات کتابی ساخت و اصلاح قانون نام کرد. گویی در هر دو می نگریم که مصنف چه معتوه مردی باشد و مصنف چه مکروه کتابی، چرا کسی را بر بزرگی اعتراض باید کرد که تصنیفی از آن او بدست گیرد، مسأله نخستین برو مشکل باشد، چهار هزار سال بود تا حکماء اوائل جانها گداختند و روانها در باختند تا علم حکمت را بجای فرود آرند، نتوانستند. تا بعد از این مدت حکیم مطلق و فیلسوف اعظم ارسطاطالیس این نقدا بقسطاس منطق بسخت و بمحك حدود نقد کرد و بمکیال قیاس پیمود تا شك و ریب ازو برخاست و منقح و محقق گشت و بعد از او درین هزار و پانصد سال هیچ فیلسوف بکنه سخن او نرسید و بر جاده سیاق او نگذشت الا افضل المتأخرین حکیم المشرق حجة الحق علی الخلق ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا و هر که برین دو بزرگ اعتراض کرد خویشتن را از زمره اهل خرد بیرون آورد، و در سلك اهل جنون ترتیب دار و در جمع اهل عته جلوه کرد. ایزد تبارك و تعالی ما را ازین هفوات و شهوات نگاه دارد؛ بمنه و لطفه!

خطابه سوم

پیش از آن که به گفتار خویش ادامه دهم، شاید بهتر باشد تا رؤس مطالبی را که افتخار ایراد آنها در سال گذشته در حضور حضار محترم در طی دو خطابه نصیبم شد، مرور کنم. من به اصطلاح «طب عربی» (که «طب اسلامی» بر آن ترجیح دارد) اشاره کردم و گفتم فقط موقعی چنین اصطلاحی موجه است که بزبانی که بآن متصور در بیان کرده اند و حکومت و اولیای اموری که تحت حکومت آنان این آثار تألیف شده و توسعه یافته است در نظر داشته باشیم. گفتم طب عربی التقاطی است از چند روش و شیوه طبى باستانی مخصوصاً یونانی و در درجه کمتری هندی و ایرانی باستانی و مختصری از روشهای باستانی دیگر که تشخیص و تعیین هویت آنان سهل نیست. و گفتم که علم طب در نزد اعراب در هنگام پیشرفت کار پیغمبر اسلام (ص) که مصادف با اوایل قرن هفتم میلادی است، همچنانکه هنوز هم بهمین حال باقی است، بسیار بدوی و ساده بود. درین مورد به نظرات دکتر «زومر»^۱ که در کتاب «عربستان، گهواره اسلام»^۲ بیان داشته است؛ رجوع کردم. حال باید نظر شمارا بیک کتاب کوچک بسیار جالب که بعربی نوشته و در قاهره بسال ۱۸۹۲ یا ۱۸۹۳ چاپ شده و مؤلف آن دکترى است مصرى بنام «عبدالرحمن افندى اسمعیل» جلب کنم. این کتاب در باب طب معمول در میان عوام است و همچنین مربوط است به خرافات طبى که میان هموطنان مؤلف مخصوصاً زنها رواج دارد. این روش را، در صورتیکه بتوان خرافات طب عوام

۱- Zwemer

۲- Arabia, the Cradle of Islam

را روش خواند، «طب الرکا»^۱ گویند. و این را مؤلف مزبور شدیداً رسوا و انکار و رد کرده و گوید که بقای چنین اصولی تا با امروز آن هم در کشوری چون مصر که تصور میشود با تجدید و علوم جدید در ارتباط و حشر و نشر است، شرم آور میباشد.

در ترقی طب عربی بطور کلی، یعنی، تطبیق و تلفیق طب یونانی با اصول تمدن و علم التقاطی و اکتسابی که بدست محصلین و متفکرین و طلاب علوم اسلامی در «عصر طلایی» خلفای بغداد یعنی از اواسط قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) به بعد، ساخته و پرداخته شده بود، دودوره را متذکر شدم. یکی دوران ترجمه شاهکارهای طبی یونانی عربی بود که میباید اساس و مبنای مطالعات بعدی باشد و دیگر دوران پزشکان عرب زبان یا بهر حال پزشکانی که عربی مینوشتند (که بسیاری از آنان یهودی و مسیحی و صابئی حتی زرتشتی بودند) و آنچه از متقدمین بآنان رسیده بود در ضمن تجربه خود، میازمودند و یحتمل اصلاح میکردند و آثاری کم و بیش مستقل بوجود میآوردند. ازین جمله بطور اختصار بچهار کس از مشهوران آنان که در ایران نشو و نما یافته بودند و بین سالهای ۸۵۰ م. / ۲۳۶ ه. و ۱۰۳۶ م. / ۴۲۸ ه. یعنی سال مرگ آخرین آنها ابوعلی سینا که نزد اروپائیان به Avicenna مشهورست، اشاره کردم و سه تن دیگر عبارت بودند از علی بن ربیع که «فردوس الحکمه» را برای خلیفه متوکل بسال ۸۵۰ م. / ۲۳۶ ه. تصنیف کرد و ابوبکر محمد بن زکریای رازی که نزد اروپائیان قرون وسطی به Rhazes شناخته شده است و علی بن العباس - المجوسی که در لاتینی غیر صحیح قرون وسطی او را «Haly Abbas» خوانده‌اند. باختصار چهار اثر متعلق باین چهارتن پزشک بزرگ را مورد مطالعه و تعریف قرار دادم. چهار اثر مزبور عبارت بود از «فردوس الحکمه» (که در اثر منتهادرجه کمیابی

۱- درباره لغت و کا که ظاهراً از لغت rocco ایتالیائی مشتق شده به نظرات جالب ولرز درج بیست و یکم. Z.D.M.G. ص ۲۲۲ مراجعه نمایند.

تاکنون جز در فهرست کتب عربی موزه بریتانیا و برلن کسی متوجه آنها نبوده) و **حاوی** و **کامل الصناعه** یا **کتاب الملکی** و **قانون ابوعلی سینا** . بعلاوه همداستانی خود را با نوربورگر (Neurburgor) و پاگل (Pagel) و دیگر مورخان علم پزشکی دراینکه باوجود شهرت عظیم بوعلی سینا ، رازی بعلت تحریر مشاهدات کلینیکی (که بعض از آنها درمجلدی خطی از کتاب **حاوی**^۱ متعلق بکتابخانه Bodleian موجود میباشد) ازهمه این چهارتن و شاید از کلیه پزشکانی که درعالم اسلام در مدت سیزده قرن موجودیت آن، پیدا شده اند، بزرگترست ، اعلام داشتم. از آثار او و از آثار سه پزشک دیگر که هم اکنون از آنها یاد شد با کمال مسرت بعدها در صورتیکه وقت اندکی که در اختیار دارم اجازه دهد مجدداً سخن خواهم گفت . اما توجه به همه مطالب دیگری که با تاریخ و آثار و وضع طب در جهان اسلام بستگی دارد ، اولی و ارجح است. تا باین ترتیب اول همه موضوع مورد بررسی قرار گیرد و سپس باز بجزئیات پرداخته شود و آنچه از امور جزئی مانده باز گو گردد.

هم اکنون اشاره شد که مسلمین بیشتر ناقلین دقیق و بدون انحراف دانش یونان بودند تا خلاق و بوجود آورنده اصول جدید. و بتنیگنون در اثر عالی «تاریخ طب»^۲ (Medica His) چنان این حقیقت را نیکو بیان میکند که نمیتوانم از نقل عین عبارات او خودداری کنم.

پس از تعریف و شرح فتوحات شگفت آور اعراب در قرن هفتم میگوید «بدنبال این بروز قدرت مادی، فعالیتی معنوی که شدت آن از اولی کمتر نبود، ظاهر شد. یکی از امپراطوران بیزانس در شگفتی شد از اینکه حق گردآوری و خرید کتب خطی یونانی هم از جمله شروطی بود که این وحشیان فاتح ، بر مغلوبین تحمیل

۱- تحت شماره Marsh 156 ص ۲۳۹ ب تا ۲۴۶ الف به ص ۵۰ تا ۵۳ و بعد نگاه کنید.

۲- Scientific Press London, 894pp. 138-9

میکردند و ازین نیز درشگفتی بود که يك نسخه از آثار «دیسقوریدس»^۱ از تحف بسیار مقبولی بود که يك رئیس قبیله دوست بآنها تقدیم کرد. فلاسفه قسطنطنیه از پیداشدن نویسندگان مسلمان که با کمال بی میلی آنان را «وحشیان دانشمند» خواندند درشگفتی ماندند و درعین حال مسیحیان که از قافله تمدن عقب مانده بودند جهت کسب دانش چنان دست بدامن اعراب زدند که گویی آنان وجودی فوق بشری هستند. همین مردم بودند که اینک از دست جانشینان ناخلف جالینوس و بقراط مشعل طب یونانی را که بخاموش شدنش چیزی نمانده بود گرفتند. گرچه آنان نتوانستند روشنی و تابش سابق آنرا باز آورند، اما افلا^۲ از خاموش کشتن آن پیش گیری کردند و پس از پنج قرن آنرا با فروغی بیشتر از سابق باز پس دادند. «پنج قرن» البته، اغراق و مبالغه است. زیرا در همان زمان که بوعلی سینا در عنفوان شباب و منتهای قدرت جوانی بود، در افریقای شمالی و شاید در تونس مردی که از شرح حالش مطالب اندکی در دست است متولد شد. مقدر بود که این مرد با نام قسطنطین افریقائی مشهور شود و دانش اعراب را از طریق و بواسطه زبان لاتینی^۳ بمردم اروپای غربی بیاموزد. وی خود را به مدرسه طب معروف سالرن^۴ که بنام شهر بقراط^۵ معروف بود منسوب ساخت. در «مونت کازینو»^۶ پس از يك عمر فعالیت شدید نویسندگی در ۱۰۸۱ م. / ۴۸۰ ه. در گذشت. این تاریخ درست يك

۱ — Dscorides — پزشک یونانی در قرن اول میلادی. م.

۲ — مقاله ای راجع به آثار وی در جلد ۲۷ (ص ۳۵۱ تا ۴۰۱) آرشیو «ویرشو» (Virchow) چاپ برلن بسال ۱۸۶۶ که توسط مطلع ترین شرق شناسان یعنی موریتز اشتاینشایدر (Moritz Steinscheider) نگاه کنید.

۳ — Salerno بندری است در ایتالیا در ایالت کامپانیا و مقابل جزیره ساردنی. م.

۴ — Givitas Hippocratica

۵ — Monte Casino

قرن قبل از تولد شرقشناس و مترجم معروف «ژرار د کرمون»^۱ است که از لحاظ دانش از قسطنطنین افریقائی هم گذشته بود. مردم قرون وسطی معلومات مربوط به طب اسلامی را مدیون این دو تن و یک پزشک یهودی بنام «فرج بن سلیم» (که در نزد اروپائیان به Frariius یا Faragut مشهور است) هستند. «فرج بن سلیم» کسی است که کتاب **حاوی** رازی را بسال ۱۲۷۹ م/ ۶۷۸ هـ. تکمیل کرد.

انتقال افکار بین شرق و غرب از طرق دیگری بغیر از طرق نویسندگی و ادبی نیز انجام پذیرفت. گو اینکه هر دو طرف احساسات شدید و بسیار نامطلوبی نسبت به جنگهای صلیبی دارند، ولی مایه شگفتی است که تاچه اندازه روابط دوستانه در خلال این جنگها بین متخصصین (صلیبیون و اعراب) روی داد. از میان بسیاری از یادداشتهای بی هدف و ثمر آزرمان، که برای ما مانده است آقای «درنبورگ»^۲ یکی را با متن اصلی عربی و ترجمه فرانسه^۳ در دسترس عموم قرار داده اند. این یادداشتها متعلق یکی از امرای عرب است با اسم «اسامه بن منقذ»^۴ که در شام در قرن دوازدهم مسیحی (قرن هفتم هجری) بزرگ شده و بیشتر عمرش را صرف جنگ با اروپائیان کرده است.

وی در ۱۰۹۵ م/ ۴۸۸ هـ. یعنی همانسال که صلیبیون انطاکیه و اورشلیم را گشودند متولد شد و بسال ۱۱۸۸/ ۵۸۴ هـ. در گذشت. در طی یک وقفه موقت جنگ بین سالهای ۱۱۴۰ م/ ۵۳۵ هـ. و ۱۱۴۳ م/ ۵۳۸ هـ. بود که بیشتر این روابط با اروپائیان ایجاد شد. امیر مزبور در یادداشتهای مفصل و سرگرم کننده خود، از بسیاری رسوم و عادات و

۱- Gerard of Cremona یا Gerard de Cremona

۲- Derembourg

۳- Leroux, Paris, 1886-1893

۴- مراد «امیر مؤیدالدین اسامه» است که یکی از قهرمانان ابتدای جنگهای صلیبی بود و سرگذشت او بنام «کتاب للاعتباری» در ۱۸۸۴ در پاریس چاپ شده است. (تاریخ عرب و اسلام تألیف سید امیرعلی تاجمه فخر داعی). م. ۱.

اخلاق مسیحیان که بنظر وی عجیب و مضحك جلوه میکند سخن میدارد و از آن جمله در بین مطالب دیگر چند داستان عجیب در خصوص روش معالجات آنان یاد میکند^۱. بنابر خواش کوتوال فرنگی قلعه منیطره که در لبنان واقع است، عموی اسامه پزشک مسیحی خود بنام ثابت را برای معالجه چندتن که در آن قلعه بیمار بودند فرستاد. دوزخ بعد ثابت باز گشت. باو از تأثیر معالجاتش تبریک گفتند. وی گفت که دلیلی برای این تبریک وجود ندارد. بمجرد وصول به مقصد دوتن بیمار باو نشان دادند که یکی مرد بود و از دملی که در پاداش رنج میبرد دیگری زنی که مسلول بود. وی بنای معالجه را گذاشت. اولی را باضاماد و دومی را باخورا کها و داروهای مناسب معالجه میکرد. حال هر دو روبه بهبود نهاد که یک پزشک فرنگی مداخله کرد و طریق معالجات وی را مورد انتقاد و خرده گیری قرار داد و آنها را بی ثمر شمرد و از بیمار مرد پرسید آیا راضی است که بادوپا بمیرد یا آنکه بایک پا بزندگی ادامه دهد. البته مریض اظهار کرد که شق دوم را می پسندد. فوراً مردی جنگی را که تبری داشت، صدا زد و باو امر داد تا پای بیمار را بایک ضربه قطع کند. وی از عهده این کار بر نیامد و باضربه دوم مغز استخوان شکسته شد. بیمار دردم جان بداد. د کتر فرنگی آنگاه متوجه زن شد و پس از آنکه وی را معاینه کرد، اعلام داشت که در سر او شیطان جای گرفته است. دستور داد تا گیسوان او را تراشیدند و از آن ببعد همان خوراک معمولی عموم هموطنانش یعنی سیر و روغن را باو بدهند. و چون حال بیمار رو بشدت گذاشت خراشی بشکل صلیب در سر مریض ایجاد کرد. بطوری که استخوانش ظاهر شد سپس نمک بر زخم پاشید و باین ترتیب آن زن نیز در گذشت. ثابت سپس چنین داستان خود را پایان داد که «پس ازین، پرسیدم که آیا خدمات من باز هم مورد ضرورت است و چون جواب منفی شنیدم باز گشتم.

۱- این مطالب در ص ۹۷ تا ۱۰۱ متن عربی و ص ۴۹۱ تا ۴۹۴ ترجمه فرانسه دیده میشود.

از روش معالجات آنان چیزهایی فرا گرفتم که تا کنون بر من پوشیده بود. «
اسامه حکایتی مشابه این از زبان گیوم دو بور^۱ که به همراه او از عکا تا طبریه
مسافرت کرده بود، نقل میکند. گیوم گفت که در کشور ما و در میان همراهان
ما پهلوانی دلیر و تنومند بود که بیمار گشت و چیزی نمانده بود که بمیرد. سرانجام
دست بکار آخرین علاج زدیم و بیک کشیش مسیحی بسیار مقتدر مراجعه کردیم
و بیمار را بوی سپردیم و باو گفتیم «باما بیایید و حال فلان پهلوان را ملاحظه کنید.»
وی موافقت کرد و باما براه افتاد. ما ایمان داشتیم که کافی است او دست بیدن بیمار
گذارد و او را مس کند تا بوی درنگ بیمار شفا یابد. همین که کشیش بیمار را دید گفت
«موم بیاورید.» مقداری موم آوردیم و او مومها را نرم کرد و از آن (دو کلوله) مانند
بند انگشت ساخت و هریک را در یکی از منحزین بیمار فرو کرد. فوراً مریض
محتضر جان داد. ما تعجب کنان گفتیم «مرد!» کشیش پاسخ داد «بله، رنج
میکشید و من منحزینش را گرفتم تا بمیرد و آرام شود!»

بخوبی میتوان دریافت که بنظر اعراب آن عصر طب اروپائیان در قبال طب
خودشان بسیار وحشیانه و بدوی بود و نباید تعجب کرد که چون اسامه در شیر به
تب و نوبه مبتلا شد، یک طبیب عرب بنام شیخ ابوالوفا تمیم را بر پزشکان فرنگی
ترجیح داد.^۲ اما بمصداق «عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو» وی دو مورد را
که معالجه پزشکان فرنگی بموفقیت انجامید نیز ذکر میکند. یکی راجع است
به برنارد نامی که خزانه دار کنت فولک دائرو^۳ بود که به توصیف اسامه «یکی از
ملعون ترین فرنگان و زلترین آنان بود» و وی مرگ او را از خدا میخواست و برای

۱- Guillaume de Bures - از همان مأخذ متن ص ۱۰۱ و ترجمه ص ۴۹۴.

۲- همان مأخذ متن ص ۱۳۷ و ترجمه ص ۴۹۱

۳- Conte Foulques d'Anjou - ۴

آن دعا میکرد^۱ و یکی دیگر هم مربوط است به کودک خنازیری ابوالفتح نام که^۲ فرزند پیشه‌وری از اعراب بود. برنارد از صدمه‌ای که برپایش از اثر لگد اسب وارد آمده بود رنج میبرد و چهارده شکاف در آن ایجاد شده بود و بهیچوجه خوب نمیشد تا دکتري فرنگی عاقبت روغن‌ها و گچ‌هایی که بر زخم‌ها مالیده بودند پاک کرد و آنهارا با سرکه غلیظ شست و در نتیجه زخم‌ها التیام یافت و بیمار بقول اسامه «شفا یافت و چون شیطان برخاست» آن کودک خنازیری را هم به انطاکیه نزد پدرش که در آنجا به کسب اشتغال داشت، بردند و دلیک فرنگی که در کنار آنها خانه داشت بروی بسوخت و به پدر کودک گفت «بمذهب سو گند بخور که اگر دارویی بتو بدهم که اورا شفا بخشد، تو از بیمارانی که با آن دارو معالجه خواهی کرد، اجرتی هر قدر ناچیز هم باشد نخواهی گرفت.» پدر سو گند یاد کرد و بوی دستور داده شد که جوش شیرین نکوبیده را گرم و باروغن زیتون و سرکه غلیظ مخلوط کند و آن ترکیب را بر زخم‌های کردن طفل نهد. و سپس بامعجونی که بگفته اسامه از «سرب سوخته» و کره و چربی یا روغن باید درست کند بر آن زخم‌ها بمالد. بقراری که نوشته است، آن کودک شفا یافت و عین این دارو مکرر بکار برده شد و نتایج نیکو داد.

حکایات فوق‌الیه مطالب و شواهد طبی موجود درین سلسله یادداشتها نیستند. یك پزشک مسیحی عرب بنام ابن بطلان که در حدود سال ۱۰۶۳م / (۴۵۶ هـ) در گذشت و مؤلف بسیاری آثار طبی بود (که در فهرستهای لک‌لک^۳ و بروکلان^۴ آمده است) و مشهورترین آنها تقویم الصحة است که عنوان ترجمه لاتین آن Tacuini Sanitatis

۱- همان مأخذ متن ص ۹۸ و ترجمه ص ۹۲ تا ۹۳

۲- » » » » ۹۸ تا ۹۹ و ترجمه ص ۹۳ تا ۹۴

۳- Hist. de la Médecine Arabe vol 488-492

۴- Gesch. d. Arab. Lit. 7. vol. I p483.

است در ۱۵۳۱ م. / ۹۲۸ ه. یا ۱۵۳۶ م. / ۹۴۲ ه. در استراسبورگ چاپ شد. يك نسخه ازین اثر وی در نسخ خطی عربی این دانشکده موجودست. ابن بطلان در طی سفرهای بسیار و طولانی خود، تا مدتی با نبیره اسامه در شیزر همراه و همسفر بود. مؤلف مورد بحث ما بعض حکایات که در خصوص او هنوز در روزگار جوانی وی بر سر زبانهای افراد خاندان وی بود نقل کرده است. یکی ازین حکایات مربوط است به يك بیمار مبتلی به استسقا که ابن بطلان بکلی از معالجه وی ناامید میشود و بعدها با او برخورد میکند و می بیند که بکلی شفا یافته است. در جواب پرسشهای وی در خصوص روش معالجه، آن مرد میگوید که هیچکس برای علاج کردن درد وی گامی برنداشت، جز مادر پیرش، که روزانه يك تکه نان خیس خورده در سر که را از کوزه ای بیرون می آید و با او میخورانید. ابن بطلان خواسته بود تا آن کوزه را بوی نشان دهد. بعد بقیه سر کهها را از کوزه بیرون ریخت و از آن دو افعی که به کوزه افتاده و در آن سر که خیس خورده و حل شده بودند نیز بیرون افتادند. ابن بطلان تعجب کنان گفت «ای فرزند، هیچ موجودی جز خداوند تعالی و قادر و ذوالجلال ممکن نبود ترا با معجونى از سر که و افعی بهبودی بخشد!»

در مورد دیگری، مردی نزد ابن بطلان به محل مخصوص جراحی او که در حلب بود رفت و از گرفتگی و خفگی صدایش که گاه گاه بروی عارض میشد نالید. چون پزشك ازو پرسید چکاره است، جواب شنید که خاك الك میکند. ابن بطلان (ربع لیتر) يك استکان سر که غلیظ داد و فوراً بیمار به استفراغ و غشیان افتاد و مقداری گل مخلوط با سر که از دهانش خارج شد. از آن پس گلویش صاف شد و صدایش طبیعی گشت. ابن بطلان به پسر و شاگردانش که حاضر بودند گفت «هیچ کس را

با این دارو معالجه مکنید که او را خواهید کشت. مقداری خاک داخل گلویش شده بود و چیزی جز سر که نمیتوانست آنرا از آنجا بیرون آورد.^۱

هم اکنون یاد آور شدیم که چقدر علاقه به موضوعات طبی در جهان اسلام در قرون وسطی فراوان و بسیار بود. يك شعبه بسیار مورد علاقه مردم در ادبیات عربی و فارسی از مجموعه حکایات غریب و طرفه پیدا شد که بنام **نوادیر** مشهور است و در آن قصص تاریخی و نیم تاریخی در تحت عناوین مناسب و مربوط بموضوع معین قرار داده شده بود. در چنین آثاری قسمت مخصوصی به پزشکی و پزشکان اختصاص داده میشد مطالبی که باین طریق گردآوری گشته اند، گو اینکه تا کنون چندان انتظار را بخود جلب نکرده، بعقیده من آنها بسیار جالب توجه و شایان دقت هستند.

یکی از این قبیل کتب قدیمی عربی که **الفرج بعد الشدة** نام دارد و مؤلف آن «قاضی ابوعلی التنوخی» است که در ۹۳۹ م./ ۳۲۸ هـ. متولد شد و در ۹۹۴ م./ ۳۸۴ هـ. درگذشت. این کتاب در قاهره سال ۱۹۰۳-۴ در دو مجلد بچاپ رسیده کلاً حاوی چهارده فصل است که ده فصل آن (ص ۹۴ تا ۱۰۴ ج ۲) درباره وقایع و حوادث شنیدنی است و پانزده قصه دارد. بعضی از این قصص کم اهمیت و برخی ممتاز و جالب وعده ای از آنها فوق العاده جالب هستند. دوتای آنها را که در اینجا میآورم مربوط است به پزشک بزرگ ابوبکر محمد بن زکریای رازی (Rhazes) که در سال پیش در دومین سخنرانی خود ازو سخن گفتم و مؤلف مورد بحث ما با وی همزمان بوده است.

قصه اول درباره جوانی بغدادی است که به نزد رازی آمد و از استفراغ خون نالید. از معاینه دقیق هم علت یا علامت مرض دستگیر نشد. بیمار نومید شد که

۱ — در همان مأخذ متن ص ۱۳۵ تا ۱۳۶ و ترجمه ص ۴۸۹.

۲ — ج ۲ ص ۹۶. این حکایت را ابن ابی اصیبعه هم در ج ۱ ص ۳۱۱ تا ۳۱۲ آورده است.

آنجا که رازی در علاج فروبماند چاره درد از دست کسی دیگر ساخته نیست. رازی که از نومیدي و ايمان او متأثر گشته بود، ازو بانهايت دقت پرسيد که چه آبي در سر راه مسافرتش آشاميده است. معلوم شد که در بعضی موارد آبی که آشاميده است از آبگیرهای متعفن جاری شده و گذشته بود. به بیمار گفت «فردا که آمدم، ترا معالجه خواهم کرد و ناترا معالجه نکنم دست از کوشش برنمیدارم. فقط شرط من این است که به خدمتکارانت دستور دهی تا به آنچه در باره تو بآنها دستور میدهم اطاعت کنند.» بیمار قول داد و رازی فردای آنروز باد و ظرف پر از خزّه آبی که عربی آنرا *طحلب* و بفارسی *جامه غوک* یا *پشم وزغ*^۱ گویند آمد و به بیمار دستور داد تا آنرا بخورد. بیمار که مقدار شگرفی از آنرا فرو داد، دیگر از خوردن بقیه سرزد و اظهار داشت که نمیتواند بیش ازین تناول کند. فوراً رازی به خدمتکارانش دستور داد تا او را بر پشت روی زمین بخوابانند و دهانش را باز کنند و او خود هر چه توانست از آن ماده متعفن در دهان بیمار انباشت تا آنکه استفراغ شدیدی بوی دست داد. پس از معاینه آنچه استفراغ کرده بود، يك زالو دیده شد که علت مرض همان بود. و با خارج ساختن آن بیمار بکلی بهبود یافت. عین همین داستان در «جوامع الحکایات» عوفی که از آن یاد خواهیم کرد، آورده شده. درین کتاب اضافه شده است که زالو که با آب وارد بدن بیمار شده بود بجدار دهانه معده اش چسبید و آنجا بماند تا آنکه خود را به خزّه آبی که بیشتر موافق طبع وی بود منتقل ساخت.

حکایت بعد^۲ را از زبان رازی نقل میکند راجع به پسری که مبتلی به استسقا بود و پدرش در بسطام واقع در شمال شرقی ایران، بهنگام عودت رازی از سفر بخارا که

۱ - آخوندو (*Achundov*) (ص ۲۴۱ و ۲۸۲) آنرا با *Lemma Palustris* یا *Herba lentis* و (فاکس) دیسکوریدوس و آلمانی *Wasserlinde* یکی دانسته است. اینک ایرانیان آنرا *جل وزغ* میخوانند.

۲ - الفرج بعد الشدة ج ۲ ص ۱۳ تا ۱۰۴ و ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۴۱۲

برای معالجهٔ امیر خراسان بانجا رفته بود و کتاب المنصوری را^۱ با اسم او تألیف کرده بود، باو مراجعه کرد. رازی اعلام داشت که در دوا و علاج پذیر نیست و باو سفارش کرد که هر چه از خوراکی و آشامیدنی که مطلوب طبع پسرش واقع شود، باو بدهد. یکسال بعد که او بهمان شهر باز گشت با کمال تعجب دید که آن پسر بکلی بهبود یافته است. چون از کیفیت این امر استفسار کرد گفتند که پسر چون نومید شد دست از جان بشت و یک روز یک مار بزرگ را دید که به کاسه‌ای از **مضیره** (که نوعی آشامیدنی است و با شیر ترش تهیه میکنند) و بر زمین قرار داشت، نزدیک شد و از آن نوشید و سپس در آن کاسه استفراغ کرد، بطوریکه رنگ بقیهٔ محتویات کاسه عوض شد. آن پسر قصد کرد تا بزندگی خود با نوشیدن از آن مخلوط پایان بخشد و قسمت اعظم آنرا سر کشید و به خواب گرانی فرو رفت و چون برخاست عرق فراوانی بر تنش نشسته بود و بعد از اسهال شدیدی که بوی دست داد بکلی مرض از او زائل شد و اشتهايش سر جا آمد.

داستان سوم مشابه داستان اخیر است و از زبان مردی ابوعلی عمر بن یحیی العلوی^۲ نقل میکند. ابوعلی راجع به شخص کوفی که در سفر زیارتی با او همراه بود میگوید که او بمرض استسقا مبتلی بود و با شترش بدست غارتگران عرب دستگیر و اسیر شد. یکروز دستگیر کنندگان وی داخل آن کلبه‌ای که در آن آرمیده بود شدند و چند مار را که گرفته بودند با خود آوردند و شروع کردند به سرخ کردن آنها تا برای خوردن مهیا و آماده کنند. قبلاً دم و سر آنها را قطع کردند. آن مرد بخیال آنکه این خوراک نامأنوس او را مسموم میکند از آنان خواست تا کمی هم باو بدهند و

۱- در حقیقت باسم فرمانروای ری که منصور بن اسحق بن احمد نام داشت آنرا نوشت. به ترجمه **چهارمقاله** من (چاپ اوقاف گیب ج یازدهم سری ۲ ص ۱۵۰ نگاه کنید).

۲- الفرغ بعد الشدة ج ۲، ص ۱۰۰.

از آن بخورد. پس از بیان همان بروزات و حالاتی که مؤلف در حکایت سابق راجع به آن مریض دیگر گفته بود، بیمار خویشتن را شفا یافته دید.

حکایت چهارم^۱ مربوط است به پسری که به درد شدید و خلیجان معده مبتلی بود، گوا اینکه بسیاری پزشکان اهواز (که در جنوب غربی ایران، در نزدیکی شهر جندی شاپور که زمانی بداشتن مدرسه طب، شهرت جهانی داشت و من در باره آن در سخنرانیهای سابق خود بحث کردم قرار دارد) او را معاینه کردند، بر آن درد نه علتی و نه علاجی معلوم گشت. سرانجام او را نومید روانه موطنش کردند و در آنجا يك پزشك که بر حسب اتفاق از آن شهر میگذشت و نام او را ذکر نکرده، او را دقیقاً بازپرسی کرد و عاقبت دانست که دردش از تاریخی شروع شده که از انارهایی که در طویله گاوان انبار شده بود خورده. فردای آنروز پزشك مزبور آبگوشتی برای او آورد که از گوشت تولهسگ چاقی ساخته بودند و باو دستور داد تا میتواند از آن بخورد، و ماهیت آن را از وی پنهان داشت. سپس باو مقداری هندوانه خورانید و دو ساعت بعد آبجو یا فقاغ را که با آب آمیخته بود باو داد و سپس باو گفت که ماهیت آبگوشت چه بوده. فوراً بیماری او شدت کرد و در استفراغ او پزشك «يك شیء سیاه مشاهده کرد که مانند هسته خرما بود و حرکت میکرد.» و معلوم شد که آن مدفوع گوسفند یا گاو است که در انار داخل شده و آن پسر اتفاقاً فرو داده و بجدار معده اش چسبیده بود و همچون زالویی که در قصه سابق بآن اشاره شد آنجا بود تا آنکه باشیئی مطلوب تر بر خورد کرد.

موضوع قصه پنجم نیز بیماری است که به استسقا مبتلی بود. پس از بکار بردن انواع و اقسام داروها پزشکان بغداد او را غیر قابل علاج تشخیص دادند و جواب کردند. باو اجازه دادند تا از هر چه میخواهد بخورد و بیاشامد. بقول بیمار پیش از این

« از اثر پرهیز از دست نرود. » یکروز مردی را دید که ملخهای بزرگ پخته را میفروشد. از آن خرید و مقدار بسیاری تناول کرد. بلافاصله اسهال سختی باو دست داد که سه روز طول کشید و در پایان این مدت چنان ضعیف شد که از زندگی او مأیوس شدند. اما بتدریج روبه بهبودی نهاد و کاملاً شفا یافت. روز پنجم که توانست از خانه بیرون آید با پزشکی که او را قبلاً دیده بود، برخورد کرد. آن پزشک از سلامت او در شگفت شد و از او علت را جویا گشت. آن پزشک چون مایه را شنید گفت «لهم میخواست که تو آن مرد را که ملخ پخته بتو فروخته بود بمن مینمودی.» چون آن فروشنده را یافتند و ازو پرسیدند، گفت که ملخها را از قریه‌ای که تا بغداد چند فرسخ فاصله دارد گرد می‌آورد. آن مرد در برابر مزد کمی پزشک را بآنجا رهبری کرد. ملخها دردشتی قرار دارند که در آن مقداری علفهای معروف به **مأذریون** (که شلیمر **Schlimmer** و آخوندو **Achundow** آنرا **Daphne oleoides** با **Laorel-sporge** و **Spurge-flax** یکی دانستند) وجود دارد و علفهای مزبور بمقدار اندک برای استسقا مفیدست. اما تجویز آن بطور کلی خطرناک میباشد.

دیگر قصص این کتاب که حال فرصت نقل آنرا ندارم، حاوی معالجه کسی است که سکتۀ ناقص کرده بود با شلاق زدن و بیماری که مبتلی به ذات الجنب بود بانیش عقرب و مریضی که افلیج بود بامعجون هندوانۀ ابو جهل یا حنظل در شیر^۱ معالجه گردیدند.

مجموعۀ حکایات فارسی که سابقاً بآن اشاره شد، توسط محمد عوفی در حدود سال ۱۲۳۰ م/ ۶۲۸ هـ. گردآوری و به آن نام **جوامع الحکایات و لوامع الروایات** داده شده است. آن کتاب اثری است بسیار عظیم مشتمل بر چهار مجلد که هر یک

۱- به قانون ابن سینا (چاپ دوم سال ۱۵۹۲ م/ ۱۰۰۲ هـ. ص ۲۰۵ و ترجمۀ لاتینی (چاپ ونیز سال ۱۵۴۴ م/ ۱۰۵۴ هـ.) ص ۱۴۷ نگاه کنند که نوشته است دودهم ازین سه گیاه کافی است که مردی را از پای بدر آورد. در برهان قاطع و فرهنگ ناصری با املاهای مازربون و نه ماذربون آمده.

از آنها بیست و پنج باب دارد و هر گز بچاپ نرسیده است. اما اقبال بمن روی کرد چنانکه يك دوره نسخه خطی كامل و يك نسخه دیگر هم از مجلد اول آن در اختیار دارم. باب بیستم مجلد اول مربوط است به پزشكان و مشتمل است بر نه قصه که چهار تاي آن از **فرج بعد الشدة** تألیف التنوخی که سابقاً بآن اشاره رفت، اقتباس شده است. تنها در یکی از حکایات جدید اسمی از رازی برده شده است که بیماری را از تغلق امعاء یا درهم رفتگی و گرفتگی آنها با دادن معادل دودرهم جیوه نجات داد. در بقیه قصص موضوع قابل ملاحظه ای یافت نمیشود جز يك پند طبی و يك حکایت. پند مزبور بر زبان پزشکی که نام او را نبرده است خطاب بیک بیمار جاری شده. «بدان که من و تو و بیماری سه عامل طرفین متخاصم هستیم. اگر تو طرف مرا بگیری و فراموش نکنی تا از آنچه من بتو دستور میدهم پیروی کنی و آنچه در خوردن آن ترا منع کرده ام پرهیز کنی، آنوقت ما دوتن در برابر يك تن قرار میگیریم و بر دو فائق میشویم.» حکایت مربوط به ارسطو و پزشک هندی بنام «سربات» یا «سرناب» که بطور ناشناس همچون شاگردی نزد ارسطو آمد تا روش معالجه او را بیاموزد، اما هویت خویش را در يك موقع بحرانی که هزارپا یا گوش خوراکی از راه گوش وارد مغز مردی شده بود، آشکار کرد، بسیار بی معنی است. نکته جالب درین حکایت آن است که قبل از شروع عمل ارسطو «باو دارویی داد که بیهوش گشت.» در ادبیات فارسی فقط یکبار دیگر هم به نام داروی بیهوشی برخوردیم و آن در **شاهنامه** فردوسی^۱ بود که از لحاظ زمان بر کتاب مورد بحث ما تقدم دارد (و در اوایل قرن یازدهم میلادی «قرن پنجم هجری» میلادی سروده شده است). و آن در مورد عمل سزارین است بر رودابه مادر رستم در زمان تولد آن پهلوان. درین مورد از شراب بمنزله داروی بیهوشی استفاده شد و جراح عمل کننده هم مؤبدی بود، که از کهنه دین

زرتشت بشمار میرفت.

يك کتاب دیگر فارسی که **چهارمقاله** نام دارد، در حدود ۱۱۵۵ م./۵۵۰ هـ. توسط يك شاعر درباری موسوم به نظامی عروضی سمرقندی تألیف شده است، که برای موضوع بحث ما ازدو کتاب مذکور در فوق حاوی مطالب فراوانتری است. مؤلف به چهار طبقه از ارباب فنون که وجودشان در دربار و خدمت شاهان ضروری و لازم است یعنی دبیران یا منشیان حکومتی و شاعران و منجمان و طبیبان اشاره میکند. زیرا چنانکه مؤلف باشیوه‌ای مؤدبانه اظهار میدارد و کارشاهان بی‌دبیران شایسته نگذرد و بی‌شاعران سلیس و بلیغ نیز آوازه فتوحات کشور گشائیهای آنان جاودان نماند و بی‌منجمان ماهر که وقت سعد و نحس و ساعت مناسب کارها را پیش‌بینی کنند امور آنان از پیش‌نرود و سلامت و تندرستی که اساس همه خوشبختیها و فعالیتها است نیز بسته به وجود طبای حاذق و مورد اعتماد است. هر يك از این مقالات از یکی از این چهار طبقه سخن میدارد و تعدادی حکایت دال بر اثبات نظر خود بیان میکند (که معمولاً مشتمل بر ده حکایت میشود). این حکایات شامل مقام و ارزش خاصی است از آنرو که غالباً خاطرات و مشاهدات خود مؤلف است. بیست سال پیش من ترجمه‌ای از آنرا در مجله آسیائی چاپ کردم. ده سال بعد يك متن تصحیح‌شده متضمن حواشی فارسی دوست دانشمند ایرانی ام آقای میرزا محمد خان قزوینی در سلسله کتب اوقاف گیب^۲ چاپ کرد. اینک نیز مشغول چاپ يك متن ترجمه تجدید نظر شده که حاوی حواشی نیز میباشد و مخصوصاً به حکایات طبی آن توجه خاصی مبذول شده، میباشد. از آنجا که کتاب مزبور اینک فراوان و در دسترس همگان

۱- ژوئیه و اکتبر ۱۸۹۹ بابك چاپ مجدد که اکنون نسخ آن همه بفروش رفته با ۱۲۹ صفحه و فهرست اعلام.

۲- این شماره یازدهم سلسله انتشارات گیب است که در ۱۹۱۰ چاپ شد. ترجمه تجدید نظر شده حاوی حواشی که اینک تحت طبع است تحت شماره یازدهم سری ۲ همان سلسله انتشارات منتشر خواهد شد.

قرار دارد، مرا از اطالۀ کلام در خصوص آن باز میدارد و فقط توجه خود را به بعضی نکات مربوط به مقاله چهارم که موضوع آن اطباء میباشد، مقصور میگردانم.

مؤلف چهارمقاله گوید «اما طبیب باید که رقیق الخلق حکیم النفس جید الحس باشد و حدس حرکتی باشد که نفس را بود در آراء صائبه اعنی که سرعت انتقالی بود از معلوم بمجهول و هر طبیب که شرف نفس انسان شناسد رقیق الخلق نبود و تا منطبق نداند حکیم النفس نبود و تا مؤید نبود بتأیید الهی جید الحس نبود و هر که جید الحس نبود بمعرفت علت نرسد.»

پس از تشریح و تفسیر این معنی و نقل حکایتی از بیماری که با دعا شفا یافت، مؤلف فهرستی آموزنده از کتبی که طلاب علم پزشکی باید بخوانند و تحصیل کنند بدست میدهد که مشتمل است بر فصول بقراط و سته عشر جالینوس و ذخیره خوارزمشاهی که کتابی است مفصل و مشروح که بنام شاه خوارزم یا خیوه بفارسی توسط سید اسمعیل جرجانی دوسه سال قبل از نگارش چهارمقاله نوشته شده. بعد فهرست را باین شیوه بیان میرساند که «اگر (محصل) خواهد که ازین همه مستغنی باشد، **بقانون** (ابوعلی سینا) کفایت کند.» که او را در مرتبت پس از ارسطو میداند و از وی باشیوه و طرزی بسیار عالی تعریف و تحسین میکند و او را در پانزده قرنی که از زمان ارسطو گذشته تنها متفکری میداند که واقعیت و لب لباب فلسفۀ ارسطو را درک کرده و در همان راه و مشرب حکیم پیشوا و متقدم خویش گام برداشته.

حکایاتی که بعد ذکر میکند اندکی با آنچه تا کنون آوردیم تفاوت دارد. ما در آنها امور غریبه‌ای از حمله شدید انگلها یا خواص عجیب دارویی افعی‌ها و ملخها نمی‌یابیم. از جانبی هم روش مقدماتی در معالجه روحی موضوع چهار حکایت آن است و بعضی از آنها در ادبیات عامیانه مردم ایران داخل و حتی منظوم گشته و

باین طریق بسیار مشهور شده‌اند. ممکن است که ما دوحکایت اول را که در آن از هیجان و خشم و شرم بیماران برای معالجهٔ روماتیسم مفاصل و خشک شدن و بی حرکت ماندن آنها، بکار رفته، یاد کنیم.

رازی پزشک بزرگ به ماوراءالنهر خوانده شد تا امیر منصور را که مبتلی به روماتیسم مفاصل بود و کلیهٔ طبای معالج وی در آن کار درمانده بودند معالجه کند. چون به کنار جیحون رسید از پهناوری آن و خردی، و ناچیزی کشتی که او را برای سوار شدن بآن دعوت کردند بهراس افتاد و از اینکه پپای خود بداخل کشتی رود استنکاف کرد تا آنکه سرانجام پیکی از جانب امیر آمد و دستور داد تادست و پپای رازی را بستند و در کشتی نهادند و البته ازو معذرتها خواستند که آنرا بردل نگیرد. رازی آنان را اطمینان داد که هیچگاه کینه از آنان در دل نگیرد و علت مقاومت خود را چنین بیان داشت که «من دایم که در سال بیست هزار کس از جیحون بگذرند و غرق نشوند و من هم نشوم ولیکن ممکن است که شوم و چون غرق شوم تادامن قیامت گویند ابله مردی بود محمد ز کربا که باختیار در کشتی نشست تا غرق شد و از جملهٔ ملومان باشم نه از جملهٔ معذوران».

چون به بخارا رسیدند روشهای مختلف برای معالجهٔ درد امیر بکار برد و مؤثر نیافتاد. سرانجام بامیر گفت «فردا معالجتی دیگر خواهم کردن اما درین معالجت فلان اسب و فلان استر خرج میشود و این دو مرکب معروف بودند در دوندگی چنانکه شبی چهل فرسنگ برفتندی. پس دیگر روز امیر را بگرمابهٔ جوی مولیان برد، بیرون از سرای. و آن اسب و استر را ساخته و تنگ کشیده بر در گرمابه گذاشتند و رکابداری غلام خویش را بفرمود. از خدم و حشم هیچکس را به گرمابه فرو نگذاشت. پس ملک را در گرمابهٔ میانگین بنشانند و آب فاتر برو همی ریخت و شربتبی که کرده بود چاشنی کرد و بدو داد تا بخورد و چندانی بداشت

که اخلاط را در مفاصل نضجی پدید آمد، پس برفت و جامه درپوشید و بیامد در برابر امیر بایستاد و سقطی چند بگفت که ای کذا و کذا تو بفرمودی تا مرا بیستند و در کشتی افکندند و در خون من شدند. اگر بمکافات آن جانت نبرم نه پسر زکریا ام. امیر بغایت درخشم شد و از جای خودش درآمد تا پسر زانو و محمد زکریا کاردی برکشید و تشدید زیادت کرد. امیر یکی از خشم و یکی از بیم تمام برخاست. «رازی فوراً از گرما به بهیرون دوید و آنجا رفت که غلامش با اسب و استر بانتظار وی ایستاده بود و سوار شد و بامنتهای سرعت برفت و درنگ نکرد تا از جیحون گذشت و بهمرو رسید و از آنجا به امیر چنین نوشت:

«زندگانی پادشاه دراز باد در صحت بدن و نفاذ امر. خادم علاج آغاز کرد و آنچه ممکن بود بجای آورد. حرارت غریزی با ضعفی تمام بود و بعلاج طبیعی درازا کشیدی. دست از آن برداشتم و بعلاج نفسانی آمدم و بگرما به بردم و شربت بی بدادم و رها کردم تا اخلاط نضجی تمام یافت. پس پادشاه را بخشم آوردم تا حرارت غریزی را مدد حادث شد و قوت گرفت و آن اخلاط نضج پذیرفته را تحلیل کرد و از بعد ازین صواب نیست که میان من و پادشاه جمعیتی باشد.»

امیر که خشمش فرو نشست، از اینکه سلامت و آزادی تحرك مفاصل خود را باز یافته خوشوقت شد و فرمان داد تا هر جا در جستجوی طبیب باشند، اما نتیجه‌ای نبخشید تا آنکه روز هفتم غلام رازی با اسب و قاطر و نامه بازگشت. چون رازی در نیامدن پافشاری و اصرار ورزیده بود، امیر برای او جبه و دستار و سلاح و استر و کنیزك و يك اسب باتمامی زین و یراق فرستاد و درباره او سالیانه ۲۰۰۰ دینار طلا مستمری و ۲۰۰ خروار غله مقرر کرد.

۱- پرفسور براون خود گفته است که این نامه را بطور خلاصه آورده است و ترجمه کامل آن در ص ۱۱۷ چاپ مجله آسیائی سال ۱۸۹۹ و ص ۸۴ ترجمه تجدید نظر شده که بزودی منتشر خواهد شد آمده. اما ما در اینجا متن کامل فارسی را نقل کردیم

این حکایت در کتاب اخلاقی فارسی بنام اخلاق جلالی که سیصد سال پس از چهار مقاله تألیف شده است نقل شده. در حکایت دیگری که آنرا از همین طبقه می‌شمارم، مریض زنی است از اندرون شاه که چون برای مرتب کردن سفره دوتا میشود، از اثر حملهٔ «ریحی شدید که در مفاصل او حادث شد» نتوانست قد راست کند، بطیب شاه (که اسمی از او برده نشده) فرمان داده شد تا او را معالجه کند و چون در دسترس وی هیچ دارویی نبود دست به تدبیر نفسانی زد و دستور داد تا نقاب از چهرهٔ کنیز بگرفتند و سپس شلوارش را فرو کشیدند تا هیجان شرم او را بحرکت وا دارد و بقول خود مؤلف «حرارتی در باطن او حادث شد چنانکه آن ریح غلیظ را تحلیل کرد و او راست ایستاد و مستقیم و سلیم باز گشت.» این حکایت نیز در سلسله‌الذهب جامی شاعر بزرگ فارسی گو که در اوایل قرن پانزدهم میلادی (قرن نهم هجری) میزیسته بنظم کشیده شده. اما غریب‌تر آنکه میرزا محمدخان در نسخه‌ای خطی از آثار نادر بوعلی‌سینا که بچاپ نرسیده و **کتاب‌المبدء والمعاد** نام دارد عین این حکایت را یافته است که ظاهراً صاحب چهارمقاله آنرا از کتاب مزبور اقتباس کرده. بوعلی‌سینا هم ظاهراً به حقیقت این حکایت اگرچه نام طبیب را نبرده، باور داشته و گفته است که طبیب مزبور در خدمت یکی از فرمانروایان سامانی که در خراسان و ماوراءالنهر در قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) حکومت داشتند، بوده.

در دو حکایت بعد بوعلی‌سینا نقش قهرمان را بعهدہ دارد. هنگامی که وی از دست محمود غزنوی فراری بود در گرگان یا جرجان (شهری باستانی در مازندران) در ساحل دریای خزر متنکر و ناشناس میزیست که یکی از بستگان و خویشان فرمانروای آن استان به مرضی مبتلی شد که همهٔ اطباء آن خطه در معالجهٔ او

فرو ماندند، با آنکه هویت بوعلی سینا پوشیده بود و کسی وی را نمیشناخت ازو دعوت کردند تا نظر خود را درباره بیمار بیان دارد. پس از معاینه بیمار، درخواست کرد تا کسی را که همه نواحی و ولایات آن خطه را بشناسد بیاورند. در ضمن آنکه وی همه آن نواحی و ولایات را با اسم میگفت بوعلی سینا دست بر نبض مریض داشت چون بنام شهری معین رسید نبض او جهش کرد. بعد گفت «مرا مردی می باید که غرافات و محلات (آن نهر) را همه شناسد» بار دیگر چون بخیا بان بخصوص رسیدند همان حال در نبض وی مشاهده گردید و باز همین حالت با بر شمردن نامهای ساکنان خانه‌ای از خانه‌های آن خیا بان در نبض او دیده شد. سپس بوعلی سینا گفت «این جوان در فلان محلت و در فلان کوی و در فلان سرای بر دختری فلان و فلان نام عاشق است و داروی او وصال آن دختر است و معالجت دیدار او باشد.» لذا عقد و عروسی سر گرفت و در ساعتی سعد که بوعلی سینا اختیار کرده بود عقد انجام پذیرفت و معالجه کامل شد.

در مورد این حکایت و مخصوصاً در قسمت اساسی آن در قانون^۱ بوعلی سینا به تقریر آن دانشمند مأخذی در دست داریم. در کتاب **قانون** این حکایت در تحت فصل عشق که در ذیل امراض روحی و مغزی و همچنین رخوت و کسالت و بیخوابی و نسیان و جنون و ترس و جبن و مالیخولیا و نظایر آنها آمده است. در ترجمه لاتینی^۲ این قسمت بدشواری قابل تشخیص است. زیرا عنوان لاتینی De Ilixi با لغتی که در حاشیه بصورت alhasch آورده شده، میباشد. مقصود از هر دوی این عجایب لغت «العشق» عربی است پس از ذکر علائم مشخصه و خصوصاً بی نظمی کار نبض بوعلی سینا گوید:

۱- رجو کنیده ص ۲۱۶ متن عربی چاپ روم بسال ۱۵۹۲/ (۱۰۰۲ هـ). ابن ابی اصیبعه (در ج ۲ ص ۱۲۸) حکایتی بسیار مشابه این از جالینوس و رشیدالدین ابوحلیفه نقل میکند.

۲- چاپ ونیز بسال ۱۵۴۴/ (۹۵۱ هـ) ورق ۲۰۸ ب.

«و باینوسیله میتوان به هویت معشوق در صورتیکه عاشق از ابراز دلدادگی خودداری کند، پی برد و چنین علمی موجب ووسیله‌ای برای معالجه میگردد. طرحی که بوسیله آن این امر انجام‌پذیر است، عبارت است از اینکه نامها را برشمرند و تکرار کنند و در عین حال نبض بیمار را در دست گیرند. در صورتیکه نبض بسیار غیر منظم شد و تقریباً قطع شد، باید همان مرحله را تکرار کرد. من این روش را مکرر تجربه کرده‌ام و نام معشوق را یافته‌ام. سپس با همان شیوه نام کویها و اماکن و اصناف و پیشه‌ها و حرف و خانواده‌ها و کشورها را برشمرند و در همه احوال نبض بیمار را در دست داشته باشند، که چون بمجرد ادای چیزی چندبار غیر منظم حرکت کند، به هویت معشوق حتی اسم او و شکل او و حرفه و کار او کاملاً پی برده شود. ما خود این نقشه را بکار برده‌ایم و بدان وسیله به نتایج ذی‌قیمتی رسیده‌ایم. در صورتیکه هیچ علاجی برای بیمار پیدا نکردی جز اتحاد دوتن آنچنانکه دین و قانون آنرا تصویب کرده، همچنان کن. ما مواردی را دیده‌ایم چون بیمار بسیار بی‌قرار و رنج کشیده و از فرط عشق در تب و تاب روزگار بسر برده... به‌وصال معشوق رسید در اندک مدتی سلامت وی کاملاً باز آمده و گوشت برتنش افزون گشته، چنانکه ما را از پیروی و تابعیت طبیعت (انسانی) از تصورات روحی و فکری دچار شگفتی ساخته است»

يك اشاره دیگری هم باین نحوه معالجه در دائرة المعارف طبى که بعدها نوشته شده و من از آن یاد کرده‌ام یعنی **ذخیره خوارزمشاهی** که بین سالهای ۱۱۱۱/م ۴۰۲ هـ. و ۱۱۳۶/م ۴۲۸ هـ. تألیف شده، و از آن جهت قابل توجه است که اولین کتاب مشروح طبى است که بجای عربى بفارسى نگارش یافته، موجود است. در آنجا هم مؤلف کتاب سید اسمعیل جرجانى پس از تکرار اساس دستورات بوعلی سینا

اضافه میکند که: استاد ابوعلی رحمه الله گوید «من این شیوه را بکار برده و کشف کرده‌ام که معشوق که بوده.» و یک ترجمه نسبتاً دقیق از سخنان اخیر ابوعلی سینا در موضوع بهبودی سریع بیمار چون منظورش تأمین شود، بدست داده است.

کمی بیش از یکصد سال بعد در اواسط قرن سیزدهم میلادی (قرن هفتم هجری)، شاعر متصوف بزرگ مولانا جلال الدین رومی که میتوان او را دانته ایران لقب داد، این روش را موضوع حکایتی تمثیلی که در ابتدای اثر مشهورش یعنی مثنوی، آمده، قرار داده است. این حکایت توصیف شاهی را میکند که در حین شکار دختری زیبا می‌بیند و عاشق او میشود با او ازدواج میکند. اما شاه سخت از بیماری کنیزک که بلافاصله پس از ازدواج آنان صورت می‌گیرد، اندوهگین میگردد. پزشکانی که بر بالین او خوانده میشوند در معالجه و تسکین درد وی ناتوان و عاجز میشوند. زیرا که چون به شاه عرضه میکردند که میتوانند کنیزک را علاج کنند، لفظ (استثنا) را که بمعنی «ان شاء الله»، اگر خدا بخواهد یا بفضل الهی است حذف میکردند لذا همه داروهای آنان تأثیر عکس می‌بخشید و «سرکنگبین صفرا می‌فزود» و «روغن بادام خشکی مینمود». سرانجام دعا‌های بسیار شاه مستجاب شد و یک «طبيب الهی» آمد و پس از معاینه دقیق، اعلام داشت که آنچه از معالجه تا کنون انجام شده کاملاً بی‌معنی و براساس تشخیص غلط بوده. سپس می‌خواهد تا او را با بیمار تنها بگذارند. و شروع میکند پیرسیدن از شهرهایی که سابقاً در آنها سکنی گزیده و بیان میدارد که طرز و نحوه معالجه او بسته است به موطن بیمار و شهرهایی که در آنها سکنی کرده در ضمن استماع سوابق وی نبض بیمار را در دست داشت و هیچ هیجانی در وی مشاهده نمیکند. تا نام شهر سمرقند آورده میشود و باز باین شیوه

ادامه میدهد تا بنام محله سرپل سمرقند میرسد و عاقبت بنام کوی غاتفر^۱ میرسد. مختصر آنکه سرانجام باعین همان روش بوعلی سینا به این نتیجه میرسد که وی دلداده زرگری است که در آن محله مخصوص شهر سمرقند مسکن دارد. لذا، پس از آنکه او را مطمئن میسازد و قول میدهد که او را شفا بخشد، بشاه دستور میدهد تا یکی به سمرقند بفرستد و آن زرگرا به دربار بخواند و باو بعنوان کمک وجهی گراف بدهد. آن مرد زرگر که هیچ شایبه‌ای درین امر نمی‌بیند خوشحال و خوشدل می‌آید و بمرجرد آمدن از سخنان شفقت‌آمیز و هدایا و وعده‌های نیکوی سلطان سخت خوشنود می‌گردد بدستور **طیب الهی** با آن کنیزك وصلت میکند و در پایان شش ماه آن دختر سلامت و نشاط و زیبایی را از سر می‌گیرد. سپس طیب شروع میکند بدادن سمی تدریجی به زرگر که «زشت و مکروه و عبوس» شود تا آنکه دختر قبل از مرگ زرگر که چندان دور نیست بکلی از او سیر و دلسرد میشود. حال فرصت شرح صحیح و بیان عمیق معنی این تمثیل نیست. اما همین التقاط کاملاً ادبی حکایت طبی که بطور غیر مستقیم از بوعلی سینا نقل شده خود واجد کمال اهمیت است. از **چهارمقاله** فقط يك حکایت دیگر هم نقل میکنم که در آن باز بوعلی سینا نقش قهرمان را بعهدہ دارد. یکی از شاهزادگان دودمان بویه یا آل بویه به مالیخولیا دچار شد و باین تصور افتاده بود که وی گاوست. مؤلف چهارمقاله گوید «همه روزه بانگ همی کرد و این و آنرا همی گفت که مرا بکشید که از گوشت من هر یسه نیکو آید. و تا کار بدرجۀ بکشید که نیز هیچ نخورد و روزها برآمد و نهار کرد و اطباء در معالجت او عاجز آمدند.» سرانجام از بوعلی سینا که درین هنگام وزیر اعظم علاءالدوله بن کاویه بود خواسته شد تا درین امر سعی و اهتمام کند و او نیز با آنکه

۱- این محل واقعاً و فعلاً وجود دارد. به (درازالین ستاراگومروا) اثر ژوکوسکی ص ۱۷۱ پاورقی (۱) نگاه کنید.

مهمات ملك و دولت و امور اجتماعى و شخصى و سياسى و علمى و ادبى بكلى اورا بخود مشغول داشته بود، باين كار رضايت داد. ابتدا پيامى به بیمار فرستاد كه خوشدل باشد كه قصاب براى كشتن وی می آید. ازین مژده بیمار خوشوقت شد و شادىها كرد. اندكى بعد بوعلی سینا با كاردی در دست وارد اطاق بیمار شد و میگفت «اين گاو كجاست تا اورا بكشم؟» بیمار همچون گاو صدا كرد تا نشان دهد كه كجاست. به دستور بوعلی سینا اورا بر زمین خوابانند و دست و پايش را بستند. بوعلی سینا سپس بر همه اعضاى او دست گذاشت و گفت «وه اين چه گاو لاغرى است! اين را نشايد كشتن. علف دهيدش تا فربه شود.» از آن پس باو غذاهاى مناسب ميدادند و او هم با اشتياق فراوان ميخورد. تا آنكه بتدریج نیرو گرفت و از تصورات واهى و ارهید و كاملاً معالجه شد. مؤلف چهار مقاله حكایت را چنین پایان میدهد كه «همه اهل خرد دانند كه اين چنین معالجت نتوان كرد، الا بفضلی كامل و علمى تمام و حدسى راست.» اين حكایت را جامى نیز در سلسله الذهب كه بسال ۱۴۸۵ م. (برابر با ۸۹۰ هـ) يعنى سيصد و سی سال پس از تألیف چهار مقاله بنظم كشيده، آورده است. اما هيچ اشاره اى باين شیوه از معالجه در قانون بوعلی سینا ندیدم.

قبل از فرو گذاشتن اين بحث، بايد از حكایتى كه نظامى در **مخزن الاسرار** آورده است و در آن تلقین نه برای معالجه بلكه برای نابود ساختن و انهدام بكاررفته است، یاد كنم. اين داستان از رقابت بين دو پزشك در بارى كه سرانجام چنان دشمنى آنان بالا گرفت كه يكديگر را بمبارزه با بكار بردن زهر خواندند، سخن ميدارد. آنان موافقت كردند كه هر يك از زهرى كه حریفش ساخته است بخورد و بعد آثار آنرا با پادزهر مناسبى خنثى كند. اولی شربتى سمى ساخت «كر عفتى سنگ سیه را گذاخت.» رقیب آنرا لاجرم سر كشيده و فوراً پادزهرى بكار برد كه اثر آنرا بكلى خنثى كرد. حال نوبت به رقیبش رسید و او هم گلى از باغ چید و بر آن فسونى خواند

وبه حریف تکلیف بوئیدن آن کرد و او هم بمجرد بوئیدن نقش زمین شد و مرد .
شاعر صریحاً میگوید مرگ وی فقط از ترس بود و نه از زهر یا خاصیت سحر آسای
گل :

دشمن از آن گل که فسون خوان بداد ترس بر او چیره شد و جان بداد
آن بعلاج از تن خود زهر برد وین یکی گل ز تو هم بمرد
من تردیدی ندارم که تلقین در طب عربی نقش مؤثری داشت و بامطالعه و غوررسی
بیشتری در کتب فارسی و عربی (که اغلب متأسفانه پراکنده و غیرمنظم و البته بدون فهرست
هستند) نتایج بسیار شگرفی حاصل خواهد شد . اما مردم مشرق زمین بحد زیادی
دارای خاصیت عشق به داموره مجزه آسا و شگفت انگیز هستند و می خواهند که شاهان
فوق العاده بزرگ و مقتدر و ملکه ها و شاهزاده خانمها بطور غیر قابل تصویری زیبا و
وزرای آنان فوق العاده باتدبیر و وزیرک و دانا و پزشکان آنان نیز بطور خارق العاده
صاحب قوه تشخیص و حاذق و مبتکر باشند . این ایمان بی پایان که در واقع برای
کسی که در مشرق زمین بکار طبابت مشغول باشد ، بسیار اضطراب آور و پرتشویش
است ، با این گونه حکایاتی که اینجا آوردم حفظ و تقویت میشود . (آنها گویند) رازی
چنین کرد و بوعلی سینا چنان و تو که وارث این همه اعصار و قرونی از آنان که بزرگتر
نیستی اقلاً بر بقراط و جالینوس هم برتری نداری ؟ مع الوصف از یادداشتهای
مشاهداتی و مطبعی رازی که بسیار ابتکاری و در میان کتب عرب بی نظیرست ، قسمتی
که خوشبختانه در نسخه خطی کتابخانه بدلین مانده همانگونه که در خطابه سابق
یاد شد فاقد این جنبه هیجان انگیز و مبالغه آمیز است . و این اعتبار و بزرگی آن
پزشک عالیقدرست که مواردی را مخصوصاً برگزیده است که از ابتدا موجب
شگفتی و حیرت او شده و بکلی او را حیران ساخته است .

در خطابه اول گفتم که گرچه عصر طلایی ادبیات و علوم اسلامی و عربی در قرن اول و دوم خلافت عباسی بغداد (یعنی از ۷۵۰ م تا ۸۳۳ هـ. به بعد) بود، اما درجهٔ اعلای فرهنگ و تمدن را تا بروز واقعهٔ بسیار هول‌انگیز و پرمخافت حملهٔ مغول که در قرن سیزدهم میلادی (قرن هفتم هجری) روی نمود و ضربتی چنان سهمگین بر وجود تمدن اسلامی وارد ساخت که هرگز از اثرات لطافات و صدمات آن نتوانست قد علم کند، حفظ کردند. خلافت عباسی بسال ۱۲۵۸ م تا ۶۵۶ هـ. منقرض شد و پایتخت آن نیز مورد نهب و غارت قرار گرفت و ویران بجای گذاشته شد. گرچه علما و طلابی که جان بدر بردند و متعلق به نسل جوانتری بودند تا مدتی سنت صحیح کسب علم و فضیلت را ادامه دادند، اما بطور کلی تفاوتی نه تنها از نظر مقدار بلکه از لحاظ کیفیت بین آثار ادبی و علمی قبل از قرن سیزدهم (قرن هفتم هجری قمری) و بعد از آن در سراسر سرزمین و قلمرو اسلام دیده می‌شود. اما طب و تاریخ مصونیت نسبی خود را مدیون تمایل و خواهش فاتحان و حشی در حفظ سلامت خویش و کسب شهرت بودند. در خطابه بعد اقل از یک نویسنده که حتی در قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) باوج شهرت رسید سخن خواهم گفت. البته از آن زمان تا کنون همواره نوعی از آثار طبی تألیف و تصنیف می‌شده است. با مطالعهٔ کتاب *Zur Quellenkunde der Persischen Medizin* تألیف آدولف فون‌ناهن (Adolf Fonahn) چاپ لایپزیگ بسال ۱۹۱۰ میتوان فقط تصویری از تألیفات زبان فارسی تحصیل کرده. مؤلف این اثر عالی و پیرایه‌دار که بارنج فراوان تهیه شده است، چهارصد اثر فارسی را (که مقدار معدودی از آنها بی‌جای رسیده است) می‌شمرد که منحصرأ در موضوعات طبی تألیف شده‌اند و یک فهرست کتب^۱ بسیار مفید و ملاحظاتی در شرح احوال ۷۲۵ تن از مشهورترین پزشکان^۲ و نویسندگان مباحث طبی ایرانی از قرن

۱- ص ۱۳۵ تا ۱۴۰

۲- ص ۱۲۹ تا ۱۳۴

دهم تا اوایل قرن هیجدهم میلادی (باستثنای رازی وعلی بن عباس و بوعلی سینا که با آنکه ایرانی بودند و به عربی مینوشتند) میدهد. این آثار طبی بومی ایرانی همچنان بی مطالعه و غوررسی مانده است و ضمناً نمیتوان مطالعه‌ای عمیق و پرنمر در آنها معمول داشت مگر آنکه قبلاً آثار عربی قدیمی‌تر را دقیقاً بررسی کنیم. اطلاع کامل بر مضمون و محتویات **حاوی و کتاب الملکی و قانون** بوعلی سینا جهت تعیین آنکه آیا مؤلفین متأخر مطلبی اساسی بر گفته‌های متقدمین افزوده‌اند یا در اقوال آنها اصلاح بعمل آورده‌اند ضروری است. در نظر دارم که در خطابه بعد به يك اثر بزرگ جامع طبی فارسی که در قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری) تألیف شده یعنی **ذخیره خوارزمشاهی** که بواسطه بخت مساعد، چند نسخه از آن در دسترس من قرار گرفته است، صحبت دارم. فقط دوائر دیگر فارسی تا آنجا که من اطلاع دارم، تا کنون نظر بسیاری از اروپائیهارا بخود جلب کرده است. آنان عبارتند از «الابنیه عن حقائق الادویه» ابومنصور موفق بن هروی که سال ۹۵۰ م/ ۳۳۹ هـ. تألیف شده و کتاب تشریح منصوری^۱ منصور بن محمد که سال ۱۳۹۶ م/ ۷۹۹ هـ. تدوین گشته. قدیمترین نسخه خطی شناخته شده در اروپا، نسخه‌ای است که بخط اسدی طوسی شاعر سال ۱۰۵۵ م/ ۴۷۷ هـ. نوشته شده است و نسخه منحصر بفرد کتاب الایینه عن حقائق الادویه است. این کتاب در ۱۸۵۹ در وین توسط دکتر سلیگمان (E.R. Seligmann) بصورت بسیار زیبا با رعایت نکات هنری بچاپ رسیده است. ضمناً عبد الخالق آخوندو Abdul-Chalig Achundow و دکتر پل هورن (Paul Horn) و پرفسور جالی (Jolly) بطور بسیار عالی در طبع آن اهتمام کرده‌اند. تصاویر تشریحی کتاب دوم مخصوصاً توجه دکتر کارل سودهوف (Karl Sudhoff) را جلب کرده است. دکتر مزبور آنان را از روی نسخه خطی اداره هندوستان یا ایندیا آفیس

۱- اسم کتاب مزبور اصلاً «کفایه منصوری» است.

در کتاب «مطالعه‌ای در کلیات علم پزشکی» Studien zur Geschichte der Medizin اقتباس و اظهار عقیده کرده است که آنها سنتی قدیمی را نشان می‌دهند که قدمت آن به مکتب اسکندریه می‌رسد. از اتردوم اخیراً من دو نسخه خطی بدست آورده‌ام که بعضی تصاویر آن تغییراتی را نشان می‌دهد که ممکن است قابل توجه باشد.

قبل از پایان بخشیدن باین خطابه، ممکن است چند کلمه‌ای هم درخصوص معرفی و ورود طب فرنگی در ممالک شرقی اسلامی که در آن هنوز هم اصولی که ما آنرا عربی یا یونانی اسلامی (طب یونانی) می‌خوانیم، رواج و تسلط دارد ولی اندک اندک مخصوصاً در ایران و هندوستان از نفوذ آن میکاهد، سخن گویم. هنگامی که من در ۱۸۸۷ م. / ۱۳۰۵ ه. در تهران بودم، دکتر طولوزان (Tholozan) پزشک اعلی حضرت مرحوم ناصرالدین شاه بامنتهای لطف بمن اجازه حضور در جلسه «مجلس صحت» که همان شورای بهداشت عمومی است داد و غالب اطبای حاضر در آن جلسه چیزی از طب جز طب بوعلی سینا نمیدانستند. از آن زمان تا کنون عده بسیاری از جوانان ایرانی (اگرچه تعداد آنان بسیار کمتر از آن حدودی است که دلخواه است) باروپا برای تحصیل آمده‌اند. اما حتی در اواسط قرن نوزدهم نیز خیلی کارها توسط افرادی چون دکتر پولاک (Polak) اطریشی، و دکتر شلیمر (Schlimmer) هلندی که برای تشکیل مدرسه دارالفنون و دانشکده‌های نظام بایران رفته بودند، انجام شد. کتاب اصطلاحات پزشکی - دارویی و انسان‌شناسی فرانسه - فارسی (Terminologie Medico - Pharmaceutique et Anthropologique Francaise-Persane) دکتر شلیمر که در تهران بسال ۱۸۷۴ چاپ سنگی شده، واقعاً جهت محصلین طب شرقی بواسطه گردآوری اطلاعات بسیار ودقت تعیین اسامی گیاهان و داروها و

بیماریها به فارسی،^۱ خیلی پر ارزش است. یکی از کتب اولیه‌ای که با چاپ سرببی در ایران به چاپ رسیده، رساله‌ای است در تلقیح آبله (که من آنرا ندیده‌ام). رساله مزبور بسال ۱۸۲۵ (۱۲۴۱ هـ) در تبریز به چاپ رسیده است.^۲ در همان سال علم طب جدید بمصر راه یافت. کلت بیک (Clot Bek) دانشمند فرانسوی بر اثر دعوت محمد علی پاشا خدیو مصر به آنجا رفت تا بیمارستانی در ابوزعبل نزدیک اسکندریه که سال بعد به محل فعلی آن یعنی قصر المعنی انتقال یافت، برپا دارد. محصلین مصری در ۱۸۱۳ و ۱۸۱۶ به ایتالیا و در ۱۸۱۸ به انگلستان برای تحصیل فنون نظامی و دریانوردی و ساختمان کشتی و چاپ و مکانیک اعزام شدند. اما اولین محصلی که برای فرا گرفتن علم طب فرستاده شد در ۱۸۲۶ به پاریس رفت و شك نیست که اعزام او به پاریس در اثر تلقینات و تشویقات کلت بیک صورت گرفت. يك شرح عالی ازین تجدید اقبال علم (در تحت عنوان النهضة الاخيره) توسط نویسندهٔ پرکار و خستگی ناپذیر، مرحوم جرجی زیدان که از سرانیان مسیحی متوطن مصر بود، در تاریخ ادبیات عرب^۳ که در قاهره بسال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ به چاپ رسیده، بیان شده است. اگر بخواهم درین بحث بطور مفصل وارد شوم خیلی از موضوع دور میافتم. اما دو نکته وابسته به تاریخ مزبور در مورد تجدید حیات دانش یونانی در مشرق در قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) که در خطابهٔ اول من در سال گذشته از آن سخن رفت، دازای موقعیت و اهمیت خاصی است. در آن خطابه به تعصبی که علیه عمل تشریح وجود داشت اشاره کردم. جالب توجه است که مبارزات کلت بیک را علیه همین تعصبات که موجب شد که اقداماتی برای قتل وی بعمل آید، یادآور شویم.^۴ من همچنین

۱- به کتاب مطبوعات و شعر ایران و *Press and Poetry of Modern Persia* (چاپ کمبریج) ص ۷ نگاه کنید.

۲- تاریخ الادب اللغة العربیه ج ۴ ص ۲۴ پیوسته.

۳- به کتاب نظر کلی بر مصر *Aperçu général sur L'Egypte* بقلم خود وی ج ۴ ص ۴۱۵ (چاپ پاریس

بسال ۱۸۴۰) نگاه کنید.

یادآور شدم که در ضمن اینکه بعضی کتب یونانی مستقیماً به عربی جهت خلیفه بغداد ترجمه میشد، بسیاری هم با واسطه ترجمه سریانی به عربی ترجمه میگشت. بهمین ترتیب در «تجدد حیات علمی اخیر» هم که هزار سال بعد^۱ در قاهره شروع شده، آگاهی حاصل کرده‌ایم که یکی از توانا ترین مترجمان یعنی حنین یا یوحنا عنهوری (که میتوان او را حنین‌ثانی لقب داد) در فرانسه ضعیف ولی در ایتالیائی که از آن به عربی ترجمه میکرد توانا بود. لذا وقتی که کتابی بفرانسه نوشته بود ابتدا به ایتالیائی ترجمه میشد و سپس وی آنرا بدعربی برمیگرداند. حال با ترجمه مستقیم یا غیر مستقیم کاری نداریم ولی ترجمه دست اول عربی قبل از اینکه زیر چاپ برود، غالباً از زیر دست یک نویسنده یا «مصحح» (که بکلی غیر از مصحح چاپخانه بود) و در زبان عرب و ادب سر رشته داشت و از علم مورد بحث و اصطلاحات آن هم اطلاعی داشت ولی از آن زبان اروپائی چیزی نمیدانست، میگذشت و وی کتاب را بصورتی دل‌پذیر و صحیح درمی‌آورد. بقول دکتر لوسین لکلرک ترجمه‌های لاتینی قرون وسطی که از عربی ترجمه میشد نیز از نظیر همین مراحل میگذشت.^۲

ابوالعلاء معری چه نیکو زمان را بیک شعر طویل تشبیه میکند که قوافی و اوزان و آهنگ آن هرگز تغییر نمیکند، گو اینکه هرگز حتی یک لغت قافیه هم تکرار نمیشود.

و کانما هذا الزمان قصيدة ما اضطر شاعرها الى ابطائها^۳

۱- به ص ۱۹۰ تاریخ الآداب اللغة العربیه تألیف جرجی زیدان بنگرید.

۲- تاریخ طب عربی ج ۱ ص ۴۴۴ تا ۴۴۵ اثر *Histoire de la Médecine Arabe*

۳- کتاب «اصول کلی فرهنگ شرق» *Culturgeschichte des Orients* اثر ۱. فن کرمر ج ۲ ص ۳۹۰ و مجله شرقشناسی آلمان (ZDMG) ج ۳۰ ص ۴۴ و دکتر نیکلسون در اثر منتشر شده اخیرش بنام مطالعاتی در شعر اسلامی *Studies in Islamic Poetry* (چاپ کمبریج بسال ۱۹۲۱ ص ۵۹) این شعر را چنین ترجمه میکند: «و سازنده نامتناهی که شعرش زمان است لازم ندارد که در آن قافیه کهنه بیافد و جوهر کند».

ابن خلدون مورخ نیز میگوید «شبهات گذشته به آینده از شبهات آب به آب
بیشتر است.»

الماضی اشبه بالآتی من الماء بالماء

خطابه چهارم

بررسی مختصر تاریخ رشد و ترقی طب اسلامی را که در سه خطابه گذشته مورد بحث قرار دادم و امروز باید بآن پایان بخشم؛ ضرورتاً در اثر تنگی مجال تا اندازه‌ای جداً محدود شده است. ومن مجبور شدم که خود را به دوران قلمرو خلافت عباسی محدود کنم، یعنی از قرن هشتم تا قرن سیزدهم میلادی (قرن دوم تا هفتم هجری) و فقط نواحی بین‌النهرین و ایران را مورد بحث قرار دهم.

متأسفم که ناچارم درین خطابه از رشد تمدن درخشان اسپانیا در مغرب صرف‌نظر کنم. وبمنظور آنکه مبادا شما تصور کنید آنرا فراموش کرده و بکلی از نظر دور داشته‌ام، باید دست کم نام بسیار برجسته‌ای که باطب اسپانیا و شمال آفریقا مربوط است، در اینجا بیاورم.

در قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) در قریبه بزرگترین جراح عرب نژاد یعنی «ابوالقاسم الزهروی»^۱ که در نزد مردم قرون وسطای اروپا بنام *Abulcasis* (یا حتی *Albucasis*) و *Alsaharavius* شناخته شده است، و او همزمان پزشک درباری «ابن جلجل» بوده است که کتاب «زندگانی پزشکان و حکماء»^۲ او متألفانه مفقود شده.

۱- مراد «شیخ ابوالقاسم خلف بن عباس الاندلسی» است که از اطباء و جراحان بنام اسپانیا بوده و بسیاری از آلات جراحی آن زمان را شخصاً اختراع کرده و کتاب مشهور او در طب «التحریف لمن عجزان لیف» است که مشتمل است برسی‌مقاله. تمدن اسلام گوستاولوبون. م. ۱.

۲- جلجل باضم جیم و پروزن سنبل بمعنی سبکروح و نیز خردمند بکار و نیز زنگوله است. و ابن جلجل کتبه «سلیمان بن حسان» اندلسی است که طبیب مخصوص «هشام بن حکیم بن عبدالرحمن» خلیفه اموی اندلس بوده است. از «راهنمای دانشوران» تألیف آقای برقی. م.

«ابن الوافد» از اهالی طلیطله که به «Aben Guefit» معروف شدند «ابن الجزار»^۱ از مردم قیروان تونس که از شغل خود و خستگیهای آن بهدزدی در دریاهای بزرگ رو کرد، نسبتاً به نسل آینده تعلق دارند. در قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری) «ابن رشد»^۲ قرطبی که شهرت فلسفی وی بر طبابت او میچربد و «ابن الزهر» اشبیلی و دانشمند شهیر یهودی موسی بن میمون که وی نیز قرطبی بود و سرانجام در مصر پزشک دربار صلاح الدین ایوبی شد. دیگری از دانشمندان که متعلق به قرن سیزدهم (قرن هفتم هجری) است و هرگز نباید او را از نظر دور داشت، گیاهشناس بزرگ «ابن البیطار»^۳ مالقی است که بجاست او را جانشین دیسکوریدس بدانیم. وی مسافرت

۱- جزار با فتح و تشدید رأی نقطه دار پروژن عطار بمعنی شترکش است. و ابن جزار کنیه «احمد بن ابراهیم بن ابی خالد» قیروانی است که از اطباء معروف و حاذق زمان خود بوده و کتب متعددی در طب و تاریخ نوشته و بنا بقول یاقوت از معاصرین «المعزالدین الله» خلیفه فاطمی مصر بوده است. از راهنمای دانشوران. م. ا.

۲- Averroes - مراد «ابوالولید محمد بن احمد بن محمد بن رشد» اندلسی است از اعظم فلاسفه و اطباء و فقها و محدثان قرن ششم هجری. ابن رشد در عصر خود بسیار بلندآوازه گردید. چه در تحلیل مسائل فلسفی بسیار توانا بود و کتب بسیاری تألیف کرد و کتابهای او در نهضت علمی اروپا بسیار مؤثر واقع شد. ابن رشد قاضی شهر اشبیلیه بود و در شهر قرطبه نیز همین سمت را داشته است و در روز نهم ماه صفر ۵۹۵ ه. درگذشته است. «راهنمای دانشوران» و «تاریخ عرب و اسلام». م. ا.

۳- Avenzoar - زهر پروژن قفل نام نیای خاندانی است در اندلس که فرزندان او به ابن زهر شهره اند و از این خاندان است «ابومروان عبدالملک بن محمد بن مروان بن زهر» از اطباء بزرگ که چندی در مصر زیست و سپس به اندلس برگشت. این شخص از تمام اطباء معاصر خود معروف تر بود. و همچنین فرزند او «ابوالعلاء زهر بن ابی مروان عبدالملک بن محمد بن مروان بن زهر» که در صنعت طب از پدر نیز مشهورتر شد و کتب متعددی در این فن دارد و در سال ۵۴۵ ه. در شهر قرطبه وفات یافت و همچنین فرزند وی «ابومروان عبدالملک بن ابی العلاء زهر بن عبدالملک» که او نیز در فن طبابت بسیار مشهور گشت در سال ۵۵۹ ه. در اشبیلیه درگذشت و نیز «ابوبکر محمد بن عبدالملک بن زهر» از همین خاندان و از اطباء مشهور که شاید ابن زهر در متن مراد همین شخص است و همچنین فرزندش «ابومحمد عبدالله بن عبدالملک بن زهر» که در جوانی در فن طبابت باوج گروید و هم در جولای سال ۵۰۲ ه. درگذشت. «راهنمای دانشوران» م. ا.

۴- مراد «ضیاءالدین ابومحمد عبدالله بن احمد مالقی اندلسی» است از علمای گیاهشناسی و صاحب دو کتاب مشهور: یکی «کتاب الجامع» در ادویه مفردة که به «مفردات ابن بیطار» معروف است و دیگر «کتاب المغنی» در طب، ابن بیطار در سال ۶۶۴ ه. در دمشق درگذشت. «راهنمای دانشوران». مالقی منسوب است به مالقه و آن معرب کلمه Malaga و نام شهری است در جنوب اسپانیا. م. ا.

های بسیار کرد و یونان و آسیای صغیر و مصر را در طلب گیاههای طبی سیاحت کرد و آثار وی در مواد دارویی در اروپا از اثر کوششهای سونتایمر^۱ و لکلرک شهرت یافته. در انتقال اصول طب اسلامی باروپا و اسپانیا و شمال افریقا چنانکه مستحضرید نقش اساسی را دانشمندان طلیطله (یا تولدو) بازی کردند و همانجاست که ژرارد کرمون و میشل اسکوت^۲ نیز در آن کسب علم کردند و اروپائیان مسیحی را از آن فیض رسانیدند.

اینک باردیگر به ایران توجه کنیم. قرن دوازدهم (قرن ششم هجری) از لحاظ آنکه آثار علمی و طبی بزبان بومی که از آن پیش از آن نمونه‌های بسیار نادری میتوان یافت، تدوین شده است حائز کمال اهمیت میباشد. در این هنگام زبان عربی وسیلهٔ اساسی بیان افکار مربوط به کلام و فلسفه در سراسر قلمرو اسلام بود. همچنانکه در اروپای قرون وسطی نیز لاتینی رواج داشت. گفتیم که پزشکان بزرگ ایران همچون رازی و علی بن العباس و بوعلی سینا که از آنها سخن رفت، آثار خود را منحصرأ باین زبان مینوشتند. اما در اوایل قرن دوازدهم میلادی پزشکی به دربار خوارزم یا خیره راه یافت بنام زین‌الدین اسمعیل جرجانی که چند اثر طبی تألیف و مهمترین آنها را بنام فرمانروایی که در خدمت وی بود ذخیرهٔ خوارزمشاهی نامگذاری کرده است. این اثر که اگر از قانون بوعلی سینا در وسعت مباحث و حجم کار بیشتر نباشد با آن برابر است. هنوز بچاپ نرسیده. گویا اینکه تصور میکنم که يك چاپ سنگی از ترجمهٔ اردوی آن در هندوستان هنوز مورد استفاده باشد. علاوه بر چند جلد مجزا که بعضی از آن در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی (قرن هفتم و هشتم هجری) نسخه برداری شده، يك نسخهٔ خطی کامل از این دائرة المعارف

۱- Sontbeimer

۲- زمانی که ژرارد کرمون (متولد در ۱۱۱۴ م. / ۵۰۸ هـ) و متوفی بسال ۱۱۸۷ م. / ۵۸۳ هـ) به طلیطله رفت معلوم نیست. میشل اسکوت (Michael Scot) در ۱۲۱۷ م. / ۶۱۴ هـ) در آنجا بود.

که مشتمل بر ۱۴۰۳ صفحه است و قطع آن ۱۲×۱۸ اینچ است و هر صفحه ۲۷ سطر دارد، در اختیار دارم. تصور نمیرود که این کتاب حاوی کمتر از ۴۵۰,۰۰۰ کلمه باشد، و چون خط و شیوه کتابت آن آشکار نیست و متن آن مغلوط است و عنوان و فهرست اعلام و اصطلاحات ندارد، به سهولت میتوان دریافت که بررسی دقیق مفاد آن تا چه حد دشوار است و بهر صورت کتاب مزبور دارای تقسیم‌بندی مفصلی است. این کتاب به نه مجلد تقسیم شده است بایک مجلد دهم ضمیمه راجع به مواد دارویی و سپس به گفتارها و اجزاء و ابواب بخش میگردد و من با استفاده از یک نسخه خطی تقریباً کامل متعلق به دانشگاه کمبریج موفق به تهیه یک جدول مفصل و کامل شدم. ضمناً باید یادآور شد که کتابخانه این دانشکده دارای یک نسخه خطی متعلق به قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری) از مجلد ششم این کتاب است که مربوط میشود به امراض محلی (a capite ad calcem) و مشتمل است بر شش باب و گفتار هشتم در بیماریهای قلبی است، و قسمتی از گفتار سیزدهم به مرض استسقا تخصیص داده شده است.

مؤلف ذخیره خوارزمشاهی چند اثر طبی کوچکتری هم که همه بفارسی نگارش یافته، تألیف کرده است. اسامی مؤلفات وی بدین قرار است **اغراض طب** و **یادگار** در مبحث مواد دارویی و **خفی علانی** که در دو مجلد و به قطع طویل نوشته شده است تا مسافران هر یک را در یک موزه سواری (که نامش نیز از همان **خف** مشتق شده است) گذاشته با خود داشته باشند. همه این کتب را فناهن (Fonann) در اثر مفید خود بنام «درباره علم پزشکی ایران» Zur Quellenkunde der Persischen Medizin توصیف کرده است و همه آنها را مؤلف **چهار مقاله** (که بیست سال پس از مرگ زین‌الدین اسمعیل نگارش یافته) برای مطالعه طالبان علم

طب سفارش کرده است. راجع به این سفینه علم پزشکی که ازین سپس آنرا **ذخیره خوارزمشاهی** خواهم نامید، خیلی مطالب گفتنی دارم. اما اول میپردازم به بررسی آثار طبی تا عصر مغول که تصمیم ندارم از آن به بعد را مورد بحث قرار دهم.

قرن سیزدهم میلادی (قرن هفتم هجری) از جهت تصنیف کتب شرح احوال یا علم الرجال بشیوه‌ای ممتاز و عالی قابل توجه است. کتابی که بر کتب دیگر شرح احوال پزشکان و علمای طب مقدم باید ذکر شود معروف است به **عیون الانباء فی طبقات الاطباء** که مؤلف آن ابن ابی اصیبعه دمشقی است. سال تألیف آن ۱۲۴۵ م. / ۶۴۳ ه. است و در قاهره بسال ۱۸۸۲ م. / ۱۲۷۰ ه. بیچاپ رسیده. بعد از آن **تاریخ الحكماء** یا فرهنگ علم الرجال مربوط به فلاسفه و پزشکان است که مؤلف آن قفطی است که از مردم مصر علیا و عاشق و دوستدار کتاب و گردآورنده آن بشمار است. در وجود وی تقدس و مسامحه (نسبت به پیروان سایر ادیان) جمع شده بود و در یاری نسبت به دیگر دانشمندان و اهل علم بسیار جوانمرد و بخشنده و گشاد دست بود. قفطی بسال ۱۲۴۸ م. / ۶۴۶ ه. در ۷۶ سالگی در گذشت. متن این کتاب دیقیمت توسط جولیس لیپرت (**Dr. Julius Lipper^t**) در لایپزیگ بسال ۱۹۰۳ چاپ شد. اثر مشابهی هم که زمان تألیف آن مقدم است بر کتاب اخیر بقلم شهرزوری موجود است که بهر دو زبان عربی و فارسی نوشته شده. ولی نسخ آن بسیار نادر و کمیاب است و هنوز بیچاپ نرسیده. فرهنگ بزرگ شرح احوال ابن خلکان که تحریر آن در قاهره بسال ۱۲۵۶ م. / ۶۵۴ ه. آغاز شده و در همان شهر بسال ۱۲۷۴ م. / ۶۷۳ ه. با تمام رسیده در دسترس و قابل استفاده مردم انگلیسی زبان نیز هست. زیرا که ترجمه‌ای از آن توسط بارون مک گو کین اسلین (**Baron Mc Guckin Slane**) بعمل آمده است. این اثر با آنکه نظری بسیط و رو کلی تر دارد معینا شامل شرح احوال چندتن از اطبای

مشهور نیز هست. یاقوت حموی که از جمله جغرافیون است، و در همین عصر میزیسته، يك فرهنگ علم الرجال نوشته است که پنج جلد از آن توسط پرفسور مار کولیوٹ (Margoliouth) چاپ شده. اما موضوع آن بیشتر به ادباء اختصاص داده شده است.^۱ بالاخره باید از پزشك وفيلسوف و متكلم و مورخ مسیحی ابوالفرج (Gregorius) یاد کرد. این مرد در اروپا به (Bar Hebraeus) مشهور شده و در سن شصت سالگی بسال ۱۲۸۶ م/ ۶۸۵ هـ. در گذشته است. دکتر رایت^۲ (Wright) از وچنین یاد میکند: «یکی از دانشمندترین و مطلع ترین مردانی که سوریه تا کنون در خود پرورده.» عمده آثار وی به زبان سریانی است، اما در پایان زندگی بخواهش دوستان مسلمان در مراغه که در شمال غربی ایران واقع است ساکن شد و دست به تدوین تاریخ عمومی عظیم معروف خود زد که از آن فقط جلد اول یعنی قسمت سیاسی تألیف شد و از حیث «اشاره به نویسندگان و ادبیات اسلامی که سریانی آن موجود نیست بسیار وسیع و کامل است.» چون خود وی پزشك شهیری بود و فرمانروایان مغول ایران یا ایلخانان مغول بوی اعتماد کامل کرده و حرمت و سپاس او را داشتند، طبیعتاً توجه بسیاری نسبت به امور پزشکی در آن کتاب مبذول داشته است. کتاب مزبور با ترجمه لاتین آن توسط Pockok بسال ۱۶۶۳ م/ ۱۰۷۴ هـ. چاپ شد و چاپ ممتاز دیگری هم با فهرست اعلام در چاپخانه کاتولیکهای بیروت در ۱۸۹۰ م/ ۱۳۰۸ هـ. از آن صورت گرفت.

در اینجا باید به بیان بعضی امور بیمارستانهایی که بتعداد بسیاری در شهرهای مهم توسط متعینین و توانگران تأسیس و تشکیل میشد، پیردازیم تا دورنمای وضع

۱ — معجم الادباء. (مترجم)

۲ — ادبیات سریانی Syriac Literature (چاپ لندن بسال ۱۸۹۴) ص ۲۶۵. برای یافتن فهرست آثار طبی وی به ص ۲۵۲ همان کتاب نگاه کنید.

طبی و پزشکی موجود در قلمرو اسلام را در قرون وسطی تکمیل کرده باشیم. دربارهٔ ساختمانهای این بیمارستانها میتوان از توصیفهای جهانگردانی همچون ابن بطوطه (قرن چهاردهم میلادی / قرن هشتم هجری) و نقشه بردارانی چون «مقریزی»^۱ (قرن پانزدهم میلادی / قرن نهم هجری) که مشخصات و خصوصیات تاریخی و محل بنا و ساختمان پنج بیمارستان قاهره^۲ را بدست میدهند، استفاده کرد. قدیمترین آنان بیمارستانی بود که توسط «احمد بن طولون»^۳ در حدود سال ۸۷۳ م. / ۲۶۰ ه. بنام «**المارستان الكبير المنصوری**» مشهور بود ساخته شد. بیمارستان نامبرده را «**الملك المنصور قلاوون**» بخاطر ادای نذری که چندسال پیش از ساختمان آن کرده بود تأسیس کرد. «**الملك المنصور**» بهنگام ابتلای بمرض قولنج در دمشق چون بدست پزشك بیمارستانی که در آن شهر توسط «نورالدین»^۴ که ابتدا «صلاح الدین»

۱ - مراد «تقی الدین ابوالعباس احمد بن علی» از علماء و مورخین بزرگ مصر است که خاندانش اصلاً از اهل «بلبک» از شهرهای سوریه و ساکن محله «مقارزه» این شهر بوده اند. مقریزی کتب متعددی تألیف کرده و بعضی شمارهٔ تألیفات او را تادویست مجلد گفته اند و یکی از آثار مهم او کتاب «الخطوط والآثار» است که در حاشیه شماره ۲ بآن اشاره شده است و اینکه براون از او به «نقشه بردار» (Topographer) تعبیر میکند از این لحاظ است که توصیف دقیقی از آثار تاریخی قاهره را در کتاب مزبور بدست میدهد. و گرنه او هرگز بچنین عنوانی شهرت نداشته است. مقریزی در روز پنجشنبه ۱۶ رمضان سال ۸۴۵ ه. در قاهره درگذشت. م. ا.

۲ - الخطط (چاپ بلاق ۱۸۵۳) ج ۲ ص ۴۰۵ تا ۴۰۸. همچنین به کتاب «قاهره در پنجاه سال پیش» (Cairo Fifty Years Ago) اثر لین E. Lane (چاپ لندن بسال ۱۸۹۶) ص ۹۲ تا ۹۴ نگاه کنید.

۳ - مراد «نورالعباس احمد بن طولون» از امراء و دلیران مشهور مصر و بانی مسجد معروف به «جامع ابن طولون» است در ۲۵۹ ه. در وصف او گفته اند که وی مردی سنگدل بود و قریب هجده هزار تن مقربان او مقتول شدند یا در زندان او درگذشتند. احمد بن طولون در ۲۷۰ ه. درگذشت. «راهنمای دانشوران». م. ا.

۴ - مراد «سیف الدین قلاوون الفی» است که از مشهورترین سرداران مصر بوده و در ۶۷۷ ه. بالقب «**الملك المنصور**» بسلطنت آن کشور رسیده است. م. ا.

۵ - مراد «نورالدین محمود» پسر «عمادالدین زنگی» اتابک موصل و از سرداران بزرگ مسلمین در جنگهای صابیی است. خانوادهٔ زنگی مدتها درشام و مصر حکومت کرده اند. نورالدین در جنگهای دوم صلیبی شرکت داشته و در سال ۵۶۹ ه. درگذشته است. م. ا.

بزرگ^۱ در خدمت او انجام وظیفه میکرد، ساخته شده بود شفا یافت نذر کرد که خود بیمارستانی بنا کند. موقوفات آن بیمارستان سالیانه بالغ بر یک میلیون درهم میشد. در آن بروی همه بیماران از غنی و فقیر و توانگر و تنگدست و مرد و زن باز بود و پرستاران مرد و زن برای مراقبت از بیماران در آنجا بکار گماشته شده بودند. یک قسمت بزرگ برای معالجه مبتلایان به تب و یکی برای معالجه چشم درد و یکی جهت جراحی و یکی اسهال خونی و دردهای وخیم بود. در آنجا قسمتهایی به مطبخ و اطاقهای درس و انبار دارو و دستگاههای فنی و نقاهتگاه و اطاقهای خاص پزشکان و پرستاران و نظایر آنان اختصاص یافته بود. باید در نظر داشت که لغت **مارستان** که در سراسر این کتب بکار رفته است اشتقاق غلطی است از واژه **بیمارستان** فارسی که بمعنی «جای بیمار» است. اینک در مصر لغت خالص عربی **مستشفا** که بمعنی «جای طلب و جستجوی تندرستی» است جایگزین آن شده و **مارستان** را برای دیوانه‌خانه بکار میبرند. از همان آغاز کار اطاقها و سلولهایی را برای دیوانگان اختصاص داده بودند. مقریزی نقل میکند که احمد بن طولون مؤسس قدیمترین بیمارستان قاهره، هر روز به آن محل سر کشی میکرد تا آنکه روزی دیوانه‌ای ازو استدعا کرد که اناری باو دهد، و آن مرد دیوانه بجای آنکه انار را بخورد چنان باشدت آنرا بجانب احمد بن طولون پرتاب کرد که ترکید و همه رخت وی را آلوده ساخت و از آن پس دیگر به آن محل برای سر کشی نرفت. «لین» در کتاب «قاهره در پنجاه سال پیش» (ص ۹۲ تا ۹۴) توصیف و شرح جانگداز و دلسوزی از دیوانگانی که در بیمارستان

۱ — مراد «صلاح الدین ایوبی» سردار معروف مسلمین در جنگهای صلیبی است. این شخص از سران لشکری «نورالدین محمود» و از طرف او والی مصر بود. پس از فوت نورالدین محمود در آن کشور استقلال یافت و بالاخره در ۵۸۹ هـ. در شهر دمشق درگذشت. صلاح الدین در جنگهای دوم و سوم صلیبی شرکت داشته است. م. ۱.

قلاوون بهنگام بازدید آنجا مشاهده کرده بدست میدهد. کلت بیک در «مشاهدات عمومی در مصر»^۱ تصویری بسیار ناگوار و نومید کننده از وضع پزشکی در اوایل قرن نوزدهم در برابر چشم خواننده مجسم میسازد.

یک نسخه خطی بسیار گرانبها و بنظر من منحصر بفرد فارسی که اخیراً از کتابخانه مرحوم «سر آلبرت هوتوم شیندلر»^۲ که در مدت اقامت ممتد خود در ایران، از همه جهات اطلاعاتی بس افزونتر از معاصرین ما و آنان که اینک در قید حیات هستند گرد آورد، بدست من رسیده است که برخی نکات طبی اوایل قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) را بر ما روشن میسازد. یکی از مردان بسیار دانشمند و نویسندگان برجسته و مسلط آن زمان «رشیدالدین فضل الله» پزشک است که در ۱۲۴۷ م. (۶۴۰ ه.) در همدان محل آرامگاه بوعلی سینا متولد شد و در دوران فرمانروایی اباقاخان ایلخان مغول پزشک دربار شد و جانشین اباقاخان، غازان خان که اسلام پذیرفت چنان شیفته کمالات معنوی او شد که وی را در ۱۲۹۵ م. (۶۹۵ ه.) وزیر خود کرد. در طی بیست و دو سال که وی مصدر امری خطیر و خطرناک بود (چون در میان وزرای ایلخانان مغول کمتر کسی بمرگ طبیعی از جهان رفت) از ثروت و نیروی عظیمی که در اختیار داشت برای تأسیس مدارس و بیمارستانها و کتابخانهها و موقوفات جهت تحصیل علم و تشویق طلاب علوم و دانشمندان بنحو مطلوبی استفاده کرد. در محله زیبایی که در شهر تبریز بنام خود آنرا «ربع رشیدی» نام نهاد، توجه بی منتهای اونه تنها درساختمان عماراتی که مورد استفاده مردم دانش دوست و متقی و پرهیزکار و مقدس بود مبذول شد بلکه کوشش کرد تا دانشمندان بزرگ و ممتاز و برجسته ترین ارباب حرف و کاردان ترین هنرمندان ماهر جهان را جلب کند و

۱- *Aperçu général sur l' Egypte* چاپ پاریس سال ۱۸۴۰ ج ۲ ص ۲۸۲. پیعد.

۲- *Houtom-Schindler*

در آنجا گرد آورد. دقت و احتیاط فوق‌العاده و نکته‌سنجانه او را در اشاعه و مغلد ساختن علوم و معارف با ایجاد کتابخانه‌های بی‌ظنی و بی‌مانند **ربع رشیدی**، کاترمر (Quatremère) بطور مفصل در مقدمه کتاب تاریخ مغولان^۱ بیان و تشریح میکند افسوس که این دقتها و اهتمامات نتیجه نبخشید و در ژوئیه ۱۳۱۸ م. (۷۱۸ هـ) این وزیر دانشمند آماج تیرهای تهمت رقبا و حاسدان گشت و بقتل رسید و متعاقب آن محله بسیار زیبایی **ربع رشیدی** هم که تا این حد مورد علاقه و وجهه همت او بود معرض نهب و غارت قرار گرفت و ثروت و رنجهای بیشمار و شگرفی که در ایجاد آن بکار رفته بود همه برباد رفت!

شرح احوال و اخلاق مردی که در منتهای قدرت باز افتخار میکرد باینکه او را «رشید طبیب» بخوانند، و از عناوین دهان‌پرکن و گزاف آن دوره لغازی و عبارت پردازی بیزاری می‌جست، بطور خلاصه همین بود که گفته شد. نسخه خطی که بآن اشاره کردم شامل مجموعه‌ای در حدود پنجاه‌نامه او است که به بسیاری از اشخاص درمباحث و موضوعات مختلف نوشته و آنها را منشی وی «محمد ابرقوئی» گردآوری و مرتب ساخته. دوست شفیقم «محمد شفیع» که اینک استاد عربی دانشکده علوم شرقی لاهور هستند، لطف فرموده و خلاصه‌ای از نسخه مزبور ترتیب داده‌اند. احیاناً بعضی اطنابات و تعقیدات پرمبالغه و گزاف و غیر لازم را خلاصه یا حذف کرده‌اند. ضمناً توجه خاصی در مورد آن نامه‌هایی که حاوی مطالب جالب و مخصوصاً پزشکی یادآوری بودند مبذول داشته است. این ده‌نامه را من می‌خواهم بطور خلاصه و بهمان ترتیبی که در نسخه خطی آمده است مورد بحث قرار دهم.

شماره ۱۸ (ص ۳۴ تا ۳۶ ب) نامه بعنوان «خواجه علاءالدین هندو» مبنی بر درخواست روغنهای مختلف جهت مصرف بیمارستان **ربع رشیدی** تبریز است.

روغنهای مزبور طبق گزارش پزشک مسؤول ومتصدی آن بیمارستان، «محمد بن النیلی» که چنانکه در نامه توصیف شده «جالینوس دوران است، مورد نیاز فوری بوده. مقدار هر روغن (که از یک تاسیص من بتفاوت ذکر شده) و محل تهیه و مدارک آن بطور دقیق تعیین گشته است. شیر از باید شش، و بصره هفت، و آسیای صغیر شش، و بغداد نه، و سوریه سه، و حله سه نوع از اقلام مزبور را تهیه و تدارک کنند. غالب آنان روغن های معطر که از گل های معطر همچون بنفشه و یاسمن و نرگس و گل سرخ باقسام مختلف و مورد و بهار نارنج و نظایر آن، میباشند. ضمناً در آن از افسنطین یا خارا گوش و مصطکی یا کندر رومی و بابونه و روغن کرچک و حتی روغن عنقرب نام برده شده است. در پایان نامه نویسنده تأکید در سرعت در انجام دادن این مهم میکند و فرمان میدهد که بمنظور جلوگیری از بروز تأخیر برای هریک از شش مکان مورد بحث پیکی جدا گانه گسیل شود.

شماره ۱۹ (ص ۳۶ تا ۴۰ الف) بعنوان پسرش «امیر علی» حاکم بغداد نوشته و بوی دستوری برای دادن مستمری و تحف به دانشمندان سراسر امپراطوری ایران از حیث چون گرفته تاجمنا و از جانب مغرب تا حدود آسیای صغیر و مرز مصر، صادر کرده. تحف مزبور در هر مورد مرکب است از مبلغی پول و یک قبای پوستی یا مخمل و یک مرکب. فقط نام یکی از چهل و نه تنی که در آن نامه ذکر شده بالقب پزشک یاد شده است و آن «محمود بن الیاس»^۱ است که باید بوی مبلغ هزار دینار نقداً بپردازند مضافاً قبایی از سنجاب خاکستری و یک اسب یا قاطر با زین و برگ. شماره ۲۱ (ص ۴۵ تا ۵۳ ب) بعنوان پسرش «جلال الدین» حاکم آسیای صغیر نوشته و از وی درخواست ارسال ۵۰ تا صدمن از شش قلم داروهای تخم بادیان و

سماروق یا غاریقون و مصطکی یا کند رومی و اسطوخودوس و کشوت یا اقیمون و قورت اودی را بطور سالیانه و مرتب جهت مصرف بیمارستان تبریز میکند.

شماره ۲۹ (ص ۸۷ ب تا ۹۲ الف). این نامه را از مولتان سند به مولانا قطب الدین شیرازی نوشته است. نویسنده در آن گله میکند که مجبور شده زندگی خوش و مرفه خود را در ایران رها کند و جهت امتثال نظر ارغون خان، خان مغول که میخواست تاوی قدرت و عظمت و لینعمت و مافوق خود را برخ شاهان و شاهزادگان هند بکشد و همچنین برای تهیه و گردآوری برخی داروهای مفید که در ایران نایاب است، بهند مسافرت کند. از موفقیت و کامیابی در انجام دادن مأموریت خویش و نزدیکی زمان بازگشت بوطن اظهار خوشوقتی میکند و تصادفاً شرحی بیان میدارد از اینکه چگونه موفق شد بدون وارد آوردن اهانت، سلطان علاء الدین را که به سفارت نزد وی آمده بود از زیاده روی در شرب و میگساری مدام و بسیار بر حذر دارد و این مقوله را بانقل یک قصه و بعضی اشعار دلکش چنان دلفریب نمود که مهماندار تاجدارش بجای آنکه از وی رنجیده خاطر شود، برای او مستمری هنگفتی برقرار کند که پس از وی به پسرش نیز تعلق گیرد.

شماره ۳۶ (ص ۱۲۰ ب تا ۱۳۱ ب). نامه ای است بسیار مطول که در زمانی نوشته شده که رشیدالدین فضل الله مبتلی به بیماری دشواری بود که بعقیده خودش مهلک مینمود و حاوی دستورات مفصلی است جهت توزیع ماترک و نگهداری مؤسساتی که بدست او احداث گشته. بعضی مشخصات و خصوصیات مربوط به کتابخانه ای را که به **ربع رشیدی** اهداء کرده ذکر میکند. از جمله میگوید هزار قرآن که بسیاری از آنان بخط خوشنویسان معروف است و ۶۰ هزار نسخه خطی علمی و ادبی و کتبی که از چین و هند آورده شده در زمره موجودی آن کتابخانه است، بعلاوه از هزار شربت-

خوری چینی که در آن نکات ودقایق هنری بطور اکمل مراعات شده وبره‌ریک نام یکی از اقسام شربتها ثبت شده واز جعبه‌هایی برای معجونهای مختلف ذکری بمیان آورده است.

شماره ۴۰ (ص ۱۳۶ الف تا ۱۳۸ ب) گرچه با پزشکی مربوط نیست^۱ جهت نمودن همبستگی وهمپشتی جهان اسلام وسرعت اشاعه افکار در آن تا اقصی نقاط و حسن اثر وسائقه شگرفی که یک حامی بخشنده وپر کرامت دانش میتواند حتی درسرزمینهایی که از نظر سیاسی در قلمرو کشور اونیستند ایجاد کند، جالب وشایان تأمل است. این نامه حاوی دستوری است که رشیدالدین فضل‌الله به یکی از مأموران خویش که در آسیای صغیر مقر داشت میدهد مبنی بر اعطای پاداش وجائزه‌ای مناسب ونقدی یابصورت هدایا وتحف جهت دانشمندان مغرب یاسرزمینهای غربی اسلامی که کتبی بنام وی نوشته وبابو اهداء کرده‌اند. ازدانشمندانی که در آن نام برده شش تن ساکن قرطبه ودیگر قسمتهای اندلس وچهارتن ساکن تونس وطرابلس وقیروان بوده‌اند. اینک که ما از سرعت وسایل نقلیه وخوبی خطوط ارتباطی خویش بخود می‌بالیم باید از خود پیرسیم که آیا انتقال افکار واندیشه‌ها یا کتب ونظرات فلسفی هم در زمان ما، از تونس تا تبریز واز اشبیلیه تا سمرقند بهمان سرعت قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) صورت می‌گیرد؟ اثر متحدکننده اسلام ووسیله بین‌المللی آن یعنی زبان عرب، اینچنین شگرف وعظیم بوده است.

شماره ۴۱ (ص ۱۳۸ ب تا ۱۴۰ ب) مربوط است به تجدید ساختمان وتجدید موقوفات یک بیمارستان در شیراز که یک قرن پیش بدست اتابکان فارس ایجاد شده وآزمان در حال تباهی بود وروبویرانی میرفت. حال رشیدالدین فضل‌الله پزشک جدیدی بنام محمود بن الیاس^۱ را که بانگارش کتاب (لطائف رشیده) باسم این وزیر

دانش دوست، نظر و الطاف او را بخود جلب ساخته، برای تصدی آن بیمارستان تعیین میکند. نمیدانم که این کتاب فعلاً هم وجود دارد یا نه، ولی فناهن^۱ Fonahn از کتابی بنام تحفة الحکماء از همین مؤلف یاد میکند که نسخه خطی آن در کتابخانه نورالعثمانیه قسطنطنیه وجود دارد. درین نامه برای این پزشک حقوقی سالیانه و هدایای ذیقیمت مقرر شده که از عواید محلی باید پرداخته گردد و وی تصدی بیمارستان و همه موقوفات مربوط بآنها دارد.

شماره ۴۲ (ص ۱۴۱ الف تا ۱۴۲ ب) این نامه سراسر از بیمارستان همدان (که شهر موطن رشیدالدین فضل الله است) و در اثر سو اداره عواید مربوط بآنها بحال نامطلوبی افتاده، بحث میکند. از پزشک جدیدی بنام ابن مهدی نام میبرد و او را به تصدی آن بیمارستان میگمارد تا امور آن بیمارستان را در دست گیرد و آنها را مجدداً سازمان دهد، چنانکه وسایل رفاه بیماران فراهم شود و وسایل پزشکی و داروهای ضروری نیز تدارک گردد. ضمناً از بعضی اقلام دارویی که بدست آوردن آنها سهل نیست همچون طین مختوم و روغن بلسان و ساج هندی و تریاق فاروق نام میبرد. دستورهای هم جهت ترتیب صحیح محاسبات پیشنهاد شده و پزشک مورد بحث باید پس از رسیدگی باین امور و انجام دادن آنچه مطلوب است و تعیین یک داروساز با سابقه و زخم بند و آشپز و دیگر صاحبان مناصب به تبریز برای برخورداری از الطاف بیشتر باز گردد. این نامه یکی از جمله نامه های معدود تاریخ دار اوست و از قیصریه سال ۶۹۰ هـ (۱۲۹۱ م) نوشته شده است.

شماره ۴۷ (ص ۱۵۱ الف تا ۱۵۶ ب) نامه ای است که از هند توسط ملک علاءالدین به رشیدالدین فضل الله نوشته شده است و در آن روح معاضدت اجتماعی و خدمات بشردوستی او را میستاید و فهرستی از تحف و هدایایی که بوی تقدیم داشته

شده است و در بندر بصره تحویل میشود در آن مندرج است. پیشکشهای مزبور به دوازده نوع تقسیم شده اند که عبارت باشند از (۱) پوشیدنیها (۲) احجار کریمه (۳) عطریات (۴) جانوران کمیاب (۵) مر باجات (۶) داروهای ترکیبی و ساده (۷) مایعی برای از بین بردن لك های صورت که به تنهایی نوع بخصوصی را تشکیل میدهد (۸) پارچه پرده ای (۹) روغنهای معطر (۱۰) بشقاب و ظروف چینی (۱۱) ادویه و خشکبار (۱۲) چوبهای کمیاب و عاج. فهرست جزء داروها که مفصل ترین این انواع را تشکیل میدهد مر کب است از ۲۲ قلم مشتمل بر دارچین و جوز هندی و میخک و هل و کبابه چینی یا کوب و شاه تره و فوفل.

شماره ۵۱ (ص ۱۷۱ تا ۱۷۵ ب) این نامه را رشیدالدین فضل الله به پسرش «سعدالدین حاکم» قنسرین و عواصم واقع در آسیای صغیر نوشته است. و در آن از ازدحام دانشمندان در تبریز بواسطه جود و بخشندگی او و جلال و عظمت ربع رشیدی که در مخارج تکمیل آن اصراف و گشاد دستی را به نهایت رسانیده بود، سخن میدارد. ربع رشیدی دارای ۲۴ کاروانسرا و ۱۵۰۰ کارگاه و ۳۰۰۰۰۰ خانه زیبا و همچنین باغات و گرمابه ها و دکانها و آسیاها و کارگاههای بافندگی و رنگرزی و کارخانهای کاغذسازی و ضرابخانه بوده است. ساکنان این محله از ممالک و شهرهای مختلف با دقت برگزیده شده بوده اند. در آن شهر دوست قاری قرآن با حقوق ثابت وجود داشته است که وظیفه آنان تلاوت کلام الله مجید بود در مقصوره ای که برای این امر اختصاص داشت و بعلاوه اینان مکلف بودند تا چهل دستیار و شاگرد برگزیده و شایسته تربیت کنند. در این محله يك كوچه علماء وجود داشت که در آن ۴۰۰ روحانی و مفتی و متشرع با مستمریها و مزایای کافی منزل داشتند و در کوی طلاب یا

محصلین که مجاور کوچه فوق بود هزارتن طلبه شایق علوم که از کشورهای مختلف مسلمان گرد آمده بودند هزینه تحصیل آنان طبق شایستگی واستعداد کفایت میشد. پنجاه پزشک حاذق از اقصای چین و هند و مصر و سوریه و دیگر ممالک بآن محل جلب شده بودند و برای دستیاری هریک از آنان ده تن از محصلین که وظایف خاصی در بیمارستان بآنها محول شده بود تعیین گشته بودند. ضمناً در بیمارستان جراح و چشم پزشک یا کحال و شکسته بند نیز تعیین شده بود که هریک از آنان پنج تن از محصلین را بعنوان دستیاری زیر دست داشتند. این گروه همه در **کوچه معالجان** واقع در پشت بیمارستان و نزدیک باغات و درختستانهای رشید آباد خانه داشتند.

اینک در خصوص تاریخ و آثار آنچه که نام طب عربی بآن اطلاق میشود، تا حدودی که وقت و امکانات ناچیز بمن اجازه میداد، بیان می دارم حالاً در نظر دارم تا چند سخنی هم از اصول طب عربی با اشاره و در نظر داشتن مطالب **کامل الصناعه** یا **کتاب الملکی** علی بن العباس المجوسی و **قانون** بوعلی سینا و مخصوصاً متن فارسی **ذخیره خوارزمشاهی** که بچاپ نرسیده، بگویم. هر سه این آثار از کتب منظم و اساسی طبی است که از همه مباحث طبی اسلامی آن زمان یعنی قرون وسطی سخن بمیان میآورد. **کتاب الملکی** از لحاظ تقسیم بندی از همه آنان ساده ترست و مشتمل است بر دو مجلد که هریک حاوی ده مقاله میباشد. ده مقاله اول مربوط است به علوم نظری و ده مقاله دوم از علوم عملی طبی سخن میدارد. ترجمه لاتینی چاپ لیدن بسال ۱۵۲۳ م./ (۹۳۰ هـ) از همه ترجمههایی که از آن تا کنون ملاحظه کرده ام

بہترست . دو کتاب دیگر از اثر نقص عمومی مبالغه و تفصیل بیش از اندازه در تقسیم بندی که در دیار مشرق بسیارست ، معیوب شده اند . اکنون متفرعات و اجزاء بسیار و بیشمار کتاب **ذخیره خوارزمشاهی** را از نظر دور میکنیم و بطور مختصر یاد آور می دهیم کہ کتاب مزبور حاوی ده کتاب است (یعنی نہ کتاب و یک ضمیمہ) و مطالب آن بقرار ذیل میباشد :

کتاب اول مشتمل است برشش مقاله و ۷۷ فصل کہ از تعریف و وسعت نظر یا دامنہ بحث و فواید علم طب و ماہیت و عناصر و ترکیبات یا طبایع و علم تشریح عمومی و خصوصى و وظائف و قوای سہ گانہ بدن کہ عبارت باشند از طبیعی و حیوانی و نفسانی سخن میگوید .

کتاب دوم مشتمل است بر ۹ مقاله و ۱۵۱ فصل کہ از تندرستی و بیماری (همچنین بیماری شناسی عمومی و طبقه بندی و تسمیہ نامہای آنها) و علائم و بروزات و مخصوصاً نبض و ادرار و تشخیص علل امراض یا علت شناسی و مامایی و قابلیگی طبی و رشد و توجه کودک و هیجانات و زنگی و مرگ بحث میکند .

کتاب سوم مشتمل است بر ۱۴ مقاله و ۲۰۴ فصل کہ از بهداشت کہ متضمن آب و هوا یا اقلیم و فصول و هوا و آب و خوراک و آشامیدنیہا مخصوصاً مشروبات و خواب و بیداری و حرکت و استراحت و پوشاک و عطریات و فصد و مسہل و داروہای قی آور و اختلال مزاج و حالات نفسانی و آثار آن در بدن و مراقبت از کودکان و پیران و مسافران ، سخن میگوید .

کتاب چهارم مشتمل است بر ۴ مقاله و ۲۵ فصل کہ از اہمیت و اصول تشخیص و جوشانده و بحران و تشخیص قبلی یا تقدمۃ المعرفہ بحث میکند .

کتاب پنجم مشتمل است بر ۶ مقاله و ۸۰ فصل کہ از انواع تبہا و تشخیص علل امراض یا علت شناسی و علائم و طرز معالجہ آن بحث میکند . قسمت اعظم چہارمقالہ

اول از مالاریا سخن میگوید و در مقاله پنجم از آبله و سرخک در مقاله ششم از تب راجعه و جلو گیری از مرض و پرهیز و طرز معالجه و بهبودی بحث میکند.

کتاب ششم مشتمل است بر ۲۱ مقاله و ۴۳۴ فصل که از بیماریهای محلی (a caput ad calcem) که متضمن اختلالات فکری و سکنه و تشنج و فلج و کزاز و استسقا و بیماریهای زنانگی و مامایی (قابلگی) و نقرس و روماتیسم و سیاتیک و داء الفیل بحث میکند.

کتاب هفتم، مشتمل است بر ۷ مقاله و ۵۵ فصل و در بیماری شناسی عمومی که ممکن است اعضاء بدن را تحت تأثیر بگیرد بحث میکند و ضمناً از آماس و آبسه و سرطان و زخمها و خراشها و شکستگیها و جابجاشدن یا در رفتن استخوان سخن میگوید و در یک مقاله ۱۲ فصل در استفاده از داغ کردن بحث میکند.

کتاب هشتم، مشتمل است بر ۳ مقاله و ۳۷ فصل که از پاکیزگی فردی و توجه از مو و ناخن و رنگ چهره سخن میگوید.

کتاب نهم، مشتمل است بر ۵ مقاله و ۲۴ فصل که از سمیات و حیوانات و نباتات و معدنیات و آثار نیش یا گزیدگی وحوش و حیوانات و مارها و حشرات و غیره بحث میکند.

در اینجا اساساً این اثر عظیم که حاوی ۹ کتاب و ۷۵ مقاله و ۱۱۰۷ فصل است بایک جمله اختتامیه که بدین قرار است پایان میابد . « اینجا کتاب سمیات که با اختتام آن، کتاب موسوم به ذخیره خوارزمشاهی پایان میابد بیاری و لطف ایزد توانا تمام میشود. » در اینجا سه قسمت اخیر تعذیر و پوزش مندرج است که تعذیر اول بخاطر تأخیر در تکمیل و اختتام کتاب است و تعذیر دوم برای نقصانهاست و

تعدیر سوم جهت پزشکی است که خود گرفتار همان بیماریهایی میشوند که مسؤل معالجه آنها بوده اند^۱

در پایان مؤلف خاتمه یا کتاب دهمی هم در مبحث مواد دارویی افزوده که مشتمل است بر سه قسمت که قسمت اول راجع است به مواد حیوانی و قسمت دوم داروهای نباتی ساده و قسمت سوم ترکیبات مواد دارویی ترکیبی.

اینک کمی تأمل کنیم و دوبررسی را که از همان آغاز تهیه مطالب این سخنرانیها در خاطر همواره حاضر بوده، ملاحظه کنیم. سؤال اول آنکه مطالعه عمیق تر و بسطی در طب عربی تا چه حدودی میتواند رنجی که درین راه برده میشود جبران کند؟ پرسش دوم آنکه، در صورت مثبت بودن جواب سؤال اول یعنی اینکه انجام دادن مطالعه عمیق تر به رنج فراوان آن بیارزد، در آن صورت از چه طریقی باید در آتیه این مطالعات را تعقیب کرد و چه بخشی ازین مبحث شایان وسزوار دقت و توجه خاص است؟

• • • •

از نظر بهره گیری و استفاده مادی، تصور نمیشود حتی عمیق ترین و بسطی ترین مطالعات درین باره متضمن نفع چندانی باشد. زیرا دیده شد که تمام اصول این علم بر تشریح مقدماتی و وظایف الاعضاء یا فیزیولوژی قدیمی و کهنه و دردشناسی تخیلی استوار است. از علم داروسازی یا مواد دارویی طب عربی و قواعد پرهیز و خوراک و بهداشت شاید بتوان فوایدی برد اما حتی این استثنا هم، متضمن منافع عملی قابلی نباشد. بجز معدودی از مردم تحصیل کرده معهدا بدون تردید هیچیک از شنوندگان محترم و حاضرین درین سخنرانی، هرگز این نظر باریک بینی استفاده عملی محض را ندارند. اینک جنین شناسی علمی یا شناسایی آغاز تحقیقات علمی و

۱- به شرحهای ص ۲۱ و باورقی ۱ ص ۲۶ این کتاب نگاه کنید.

تحول کلی وجهانی آن موضوعی است مناسب و حتی مطلوب برای تحقیق و تفحص مورد قبول همه ماست، اما باز این سؤال در میان است که آیا اعراب جز نقل علوم و معارف یونانی کاری کرده اند یا آنکه بسیاری نکات ابداعی بر اندیشه ها و نظرات علمی که بیش از هشت قرن حارس و نگهبان آن بوده اند افزوده اند؟ متأسفانه این سؤالی نیست که بآن بتوان باین سهولت جواب قطعی داد. زیرا درین تحقیق ترکیبی از اطلاعات و معلومات ضروری است که در یک فرد بندرت میتوان سراغ کرد. یعنی آنکه محقق چنین موضوعی باید زبانهای یونانی و لاتینی و سریانی و عربی و فارسی و در صورت امکان سانسکریت را بداند و از علم طب سر رشته داشته باشد یا اقلاً بآن علاقمند باشد. بعلاوه باید فرصت بسیار در اختیار داشته باشد و در مطالعه کوشا و پیر حوصله باشد و همه چیز را بخواند و اشتیاق فراوان داشته باشد. باید این را هم مؤکداً گفت که نظر صحیح و مقرون به واقعیتی راجع به طب عربی از مطالعه ترجمه های لاتینی ناقص آنها نمیتوان حاصل کرد. در یکی از جلسات این سخنرانی از نقل و استنساخ غیر مفهوم کلمات عربی بلاتینی سخن راندم. حال یک مثال دیگر میزنم. در ترجمه لاتینی **قانون** بوعلی سینا که در ونیز سال ۱۵۴۴ م. (۹۶۱ هـ) به چاپ رسید در ص ۱۹۸ الف. تحت عنوان بیماریهای سر و مغز به چنین عبارتی برخورد میکنید:

«*Sérmo vniversalis de Karabito qui est apostema capitis sirsem*»

در صورتیکه به عبارت مشابه عربی آن (ص ۳۰۲) چاپ دوم سال ۱۵۹۳ نگاه کنید، خواهید دید که این مرض اسرار آمیز را ظاهراً (فرانیطس) نوشته است. اما تلفظ صحیح آن که در یک نسخه قدیمی که اخیراً بدستم رسیده است دیده ام (فرانیطس) است که *φρενιτλις* یا *frensy* بمعنی جنون و دیوانگی آمده است. بلای عظیمی که حروف عربی بایک تعویض نقطه و پس و پیش شدن آن بر سر لغات علمی

یونانی آورده‌اند، چنین است. در مورد لغات یونانی در صورتیکه آن لغت بطور درهم و ناخوانا نقل شده باشد هیچ معیار و اصلی برای هدایت نساخ و کتاب عرب وجود ندارد. بنابراین آنکس که طالب مطالعه آثار طبّی عربی است باید کار را از تصحیح و تجدید طبع آنها قبل از شروع مطالعه و ترجمه، آغاز کند. ضمناً کتب مهم و بیشماری که فقط نسخه خطی آنها در دسترس است، البته موجب اشکال و دشواری بسیار کار او میشود. زیرا که باید فی‌المثل غور و تحقیق کند که از **حاوی** محمد زکریای رازی که مهمترین و مفصل‌ترین اثر طب عربی است چه مقدار باقی مانده است و برای این کار باید نه تنها به موزه بریتانیا و کتابخانه بودلین سری بزند بلکه به کتابخانه مونیخ و اسکوریا^۱ هم مسافرت کند و حتی در آن صورت هم هنوز نیمی از این اثر عظیم را ندیده است. امیدی هم نیست که چاپ انتقادی باحواشی از این آثار و نظایر آن هرگز صورت بندد. مگر آنکه عده‌ای از محصلین مصری علم طب و طلاب جوان هندی را که سلیقه تفحص و تحقیق و میل خدمت به علوم مشهور اسلامی دارند بآدمین مالی و تشویق و تحریص به این کار پر رنج و بی‌درآمد ولی در عین حال مهم وادارند. برای آنکه بر سبیل مثال از کاری که اینگونه محصلین میتوانند انجام دهند ذکر می‌آورد. باشم توجه حضار را به **فهرست آثار علمی عربی موجود در کتابخانه عمومی شرقی بانکپور** (کلکته، ۱۹۱۰) که به همت «مولوی عظیم‌الدین احمد» تنظیم شده است جلب می‌سازد. این فهرست بسیار مطلوب و دانشمندانه بواسطه تشویق و تحریص سر «دینسن راس» و تحت نظارت وی در آترمان که او مدیر مدرسه مسلمانان کلکته بوده است و (اینک نیز مدیر مدرسه علوم شرقی لندن است) تکمیل و تألیف شده است.

بغیر از مطالب جدید که از اصل یونانی نیست، و میتوان با دقت بسیار و توجه کامل

در مطالعه طب عربی بدست آورد، این فایده عملی دیگر هم بلاشک در میان است که نظایر کتاب هفتگانه تشریح جالینوس که اصل آن مفقود شده فقط نسخه ترجمه عربی آن بدست ما رسیده و بایک ترجمه آلمانی توسط دکتر ما کس سیمون در ۱۹۰۶ بچاپ رسیده، متعدد و بسیار است. ازین گذشته باید بخاطر داشت که مترجمان عرب که تقریباً ۱۲۰۰ سال قبل بامظاهر زنده این سنت علمی که از بغداد به جندی شاپور و از آنجا به ادسا و انطاکیه و سپس به اسکندریه متصل میشد، روبرو و همعصر بوده اند بسیاری نکات را که در متن اصلی یونانی بجامانده و مورد اشکال ما است و برای ما مبهم و نامفهوم مینماید، در ترجمه های خود محتملاً بطور روشن بیان داشته باشند. بالاخره مشاهدات مطبعی (که مخصوصاً در آثاری هست) فی الذاته دارای ارزشی است که بی شک بزحمت آن میارزد. بهر حال، حتی اگر ابداعات و ابتکارات طب عربی را در کمترین پایه و مقدار تصور کنیم، من بجرأت میتوانم تصور کنم که این رشته شایان مطالعه دقیق تر و صحیح تر است،

• • • •

هنگام مطالعه در علوم موجود قرون وسطی نمیتوان دو خصیصه مشخص و صفت بارز آن دوران را نادیده گرفت. این دو صفت عبارتند از بهم پیوستگی و ارتباط کامل همه شعب علم و همچنین قدرت و نفوذ بعضی اعداد در اصول آن. علم و معرفت آن زمانی من حیث المجموع به چیزی نمیآمد که یک تن نتواند همه آنرا فرا گیرد. بندرت میتوان پزشکی در قرون وسطی یافت که توجه خود را به همان معلومات یک رشته خود مقصور و منحصر کرده باشد، یا آنکه نخواهد در احکام نجوم و موسیقی و ریاضیات و حتی علم اخلاق و ماوراء لطبیعه یا حکمت اولی و سیاست مدن معلوماتی کسب کنند. در قرآن کریم سوره چهل و یکم آیه ۵۳ فرماید: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم» «ما به آنان علامات خود را در افق و در خود آنان مینماییم»

و همین آیه باعث تشویق آن عده از مسلمانانی که دارای فکری عارفانه هستند شده تا روایتی نه تنها بین ستارگان و گیاهان و اجسام نظایر آن بیابند بلکه بین عوالم مادی و معنوی هم همبستگی‌هایی بجویند. فرقه عجیب اسمعیلیه یا باطنیه که از میان آن جمع ترورهای معروف و مشهور برخاست به مبلغین خود دستور میدادند تا بایر سشهایی همچون «چرا انسان هفت مهره فقرات گردن و دوازده مهره فقرات پشت دارد؟» و «چرا هر کس در هر انگشت سه مفصل و درشت فقط دو مفصل دارد؟» و نظایر اینها، حس کنجکاو هر کسی را که مستعد قبول کیش آنان است برانگیزند. در اعتقاد آنان این نکته حقیقتی جالب بود که تعداد مفاصل انگشتان دودست برابر است با تعداد دندانهای دائمی و تعداد روزهای ماههای قمری و تعداد حروف الفبای عربی. لذا در جهان بینی آنان به نقش عظیمی که اعداد چهار و هفت و دوازده در آن ایفا کرده است، برخورد میکنیم. لذا ما چهار طبع داریم که عبارت باشند از حرارت و برودت و خشکی و رطوبت و چهار مفصل داریم چهار اخلاط طبیعت و چهار باد و نظایر آن. همچنین هفت ستاره داریم و هفت اقلیم و هفت روز در هفته و هفت دریا و دوازده علامت در منطقه البروج و دوازده ماه در سال و قس علیهذا.

طبق تصور پزشکان متقدمتر عرب، همانا چهار طبع است که واقعاً اساسی است نه آنچه اعتقاد عمومی بر آن جاری است که چهار عنصر باشد؛ علی بن ربن طبری در سومین فصل «فردوس الحکمه» خود گوید که:

ماهیت ساده و بی‌غش طبیعت چهارند که دوتای آن متغیر یا فعال هستند که عبارت باشند از گرمی و سردی و دوتا تابع یا غیر فعال که عبارت باشند از رطوبت و خشکی. طبیعت ترکیبی هم چهار است و اینکه اینان را «ترکیبی» نامیده‌اند نشان میدهد که عناصر ساده بر آنان مقدمند. چون ترکیب از ساده و بی‌غش ساخته

و مشتق میشود. در عدد این عناصر اول آتش است که گرم است و خشک و روشن در حرکت و بر جهت عکس مرکز خویش می‌رود. دوم هوا است که گرم است و مرطوب و روشن و بهر سوی حرکت میکند یا میوزد. سوم آب است که سرد است و مرطوب است و سنگین است و بسوی مرکز می‌گردد و روان میشود. چهارم زمین است که سرد است و خشک است و سنگین است و همواره بسوی پائین گرایش دارد. . . . همه اجزاء زمینی تابع آتش هستند و از آن متأثر میشوند و تغییر می‌پذیرند. و خواص یا ماهیت طبیعی نیز چهار است زیرا که عامل از طریق شیئی که توسط آن عمل نمی‌کند فعال میشود. دواصل طبیعی فعال عبارتند از حرارت و برودت، که هر یک از آنان دارای صفات و خصائص مخصوص بخود هستند.

در فصل بعد چنین گوید که «این طبایع با هم دشمنند و خصم و این دشمنی موقعی سخت بروز میکند که بیک هنگام هر دو طرف دشمنی آغاز کنند. مثلاً در مورد آتش که بواسطه خصائص حرارت و خشکی که دشمن برودت و رطوبت آب است یا هوا که بواسطه حرارت و رطوبت خود با برودت و خشکی زمین خصم است باهم دشمنند. اما اگر دشمنی منحصر بیک جانب باشد، شدت آن کمتر است. زیرا هوا که بواسطه حرارت خود با آب دشمن است در رطوبت با آن موافق است. لذا خدا هوا را مانعی یاسدی بین آب و آتش و آب را مانعی در میان زمین و هوا ساخته است.»

صورتی یا شکلی هم که این مطلب را بهتر تشریح میکند در کتاب «التنبیه» (۱) مورخ و جغرافی دان بزرگ، مسعودی که در اواسط قرن دهم میلادی (قرن چهارم

۱- متن عربی چاپ لیدن سال ۱۸۹۴ مشتمل است بر هشت جلد که به کوشش استاد مرحوم دخویه (de Goeje) در سری Bibliotheca Geographorum Arabicorum چاپ شده است. ترجمه فرانسه آن توسط Carra de Vaux در پاریس سال ۱۸۹۶ تحت عنوان Le livre de l'Avertissement et de la Revision ترجمه و چاپ رسیده.

هجری) مشغول تألیف آثار خود بود، میتوان یافت. در این شکل حرارت مخالف است با برودت و خشکی مخالف است بازطوبت. و این چهار، چهار قطب اصلی هستند. ترکیب حرارت و خشکی در طبقات مختلف یا ترتیب نمودی و تجلی آتش را که یکی از چهار عنصر و تابستان که یکی از چهار فصل و جنوب که یکی از چهار منطقه و جوانی که یکی از چهار مرحله سنی بشر و صفر که یکی از چهار طبع است تشکیل میدهد. همچنین ترکیب خشکی و برودت زمین را میسازد که پائیز و مغرب و پختگی یا رسیدگی سنی و سودا، مشابه آن است و از ترکیب برودت و رطوبت آب حاصل میشود که زمستان و شمال و بگیری و بلغم از آن است و از ترکیب حرارت و رطوبت هوا منتج میشود که بهار و مشرق و کودکی و دمی از آن است.

طبق این نظر جهان خاکی مرکب است از زمین یا کره خاکی که بادوازه کره متحدالمرکز بر روی هم قرار گرفته است. این دوازه کره عبارتند از کره آب و هوا و آتش و هفت کره سیاره که از ماه شروع و به مشتری ختم میشود و کره منطقه البروج یا کره ثوابت و بیرون از آن فلک الافلاک یا الفلك الاطلس است که همان Empyrean یا عرش بطلمیوس میباشد و عقیده عمومی بر این جاری است که ماوراء آن خلاء یا الاخلاء و لاملاء است. تولید موجودات زمینی معلول فعل و انفعال و تأثیرات متقابل هفت سیاره یا هفت پدر آسمانی و چهار عنصر یا چهار مادر زمینی است که از آنان سه گونه آبستنی حاصل شد، که عبارت باشند از اجسام یا معدنیات و گیاهان و جانوران. و ازین سه اولی در فضای بین کره خاک و آب و دومی بین آب و هوا و سومی بین هوا و آتش بوجود آمده اند. مراحل تحول از معدنیات به نباتات و از نباتات به حیوانات و از حیوانات بانسان صریحاً مورد قبول واقع شده و «دیتریسی» Dieterici آن را در مجلد نهم شرح فلسفه عرب آنچنانکه توسط دائرة المعارف نویسان بغداد و در قرن نهم یا دهم میلادی (قرن پنجم هجری) بحث شده

است تحت عنوان^۱ «داروینیسیم در قرن دهم و قرن نوزدهم» مفصلاً مورد بحث قرار داده است. در همان قرن دوازدهم میلادی (قرن هفتم هجری) کتاب فارسی «چهار مقاله» که قبلاً بآن اشاره شد سعی کرده است تا «حلقه مفقود» را بیابد و مرجان را بین مدنیات و نباتات حد فاصل میداند و مورا نیز که از سلاسل و چنگال عشقه میگریزد تا هلاک نگردد حد فاصل بین نباتات و حیوانات گرفته و سناس یا انسان وحشی را بین وحوش و آدمی حد فاصل محسوب میدارد.

اصول کلی که اساس و مبنای طب عربی بر آن استوارست از امور فوق سرچشمه میگیرد و فصل سر آغاز هرائر منظم بزرگی در موضوع مزبور بطور عمده با فرضیه های مربوط به امزجه و بطور مفرد مزاج و طبایع و اخلاط سروکار دارد. مزاج که هنوز در زبان عربی و فارسی و ترکی بمفهوم سلامت و تندرستی بکار میرود، از مصدر «مزج» که بمعنی ترکیب کردن و درهم ریختن است و حالت تعادل بین چهار طبع یا اخلاط را میرساند. در صورتیکه این تعادل با غالب آمدن یکی از طبایع یا اخلاط بهم میخورد و آنرا «انحراف المزاج» گویند. اما حتی مزاج سالم و متعادل هم عملاً یک مقدار ثابت نیست و هر منطقه یا فصل یا سن یا فرد یا عضوی نوعی خاص و مناسب بخود دارد. نه نوع مزاج شناخته شده است که عبارت باشند از متعادل که در عمل و واقع یافت نمیشود و چهار مزاج ساده و بی ترکیب حرارت و برودت و خشکی و رطوبت و چهار ترکیب حرارت و خشکی، حرارت و رطوبت، برودت و خشکی، برودت و رطوبت. قطع نظر از مزاج متعادل کامل، مزاج هر فرد یا صفاوی است که ترکیبی از حرارت و خشکی باشد یا سودائی که ترکیبی از برودت و خشکی باشد یا بلغمی است که ترکیبی از برودت و رطوبت باشد یا دموی است که ترکیبی از حرارت و رطوبت باشد. در معالجه حرارت و برودت و خشکی و رطوبت با خوراک و داروی متعلق به نوع مخالف هر یک باید نظر به طبایع خاصی داشت هر طبعی که در

هر خوراك يا دارو وجود دارد نیز بچهار درجه تقسیم میشود، لذا فی المثل اگر ماده ای حرارتی درجه اول باشد، خوراك است و اگر درجه دوم باشد، خوراك و دارو است و اگر درجه سوم باشد، دارو است و نه خوراك و اگر درجه چهارم باشد، زهر است. تقسیم بندی دیگری هم از موادی که برای استعمال خارجی بکار برده میشود و موادی که هم در استعمال خارجی و هم داخلی مفید هستند بعمل آمده و درین تقسیم بندی نیز مواد را بچهار طبقه تقسیم میکند. اول آنکه در استعمال داخلی و خارجی هر دو مفیدند، همچون گندم که در معده همچون خوراك و بر روی بدن وظیفه مشمع یا «رساننده» زخم یا دمل را دارد. آنانکه در استعمال داخلی مفیدند و اما در استعمال خارجی اثر مطلوب نمی بخشند، همچون سرکه چون خورده شود حرارت طبیعی تولید میکند ولی اگر مورد استعمال خارجی قرار گیرد، اثر سمی دارد، و آنانکه در استعمال داخلی اثر سمی دارند، ولی در استعمال خارجی اثر پادزهر دارند. همچون مردار سنگ^۱ یا زنگار^۲ و بالاخره آنانکه هم در استعمال خارجی و هم داخلی اثر سمی دارند. همچون بیش و قرون سنبل یا میخکهای خروس.

گفتار سوم کتاب اول ذخیره خوارزمشاهی به بحث در اخلاط اختصاص یافته است. و آن مشتمل است بر شش فصل، چهار فصل از هریک از اخلاط بحث میکند و یک فصل (که همان فصل اول باشد) از ماهیت آنان و یک فصل (که فصل آخر باشد) از نتایج و انحرافات آن بحث میکند. فصل اول آن بقدری کوتاه است که میتوان آنرا بطور کامل ترجمه کرد. مؤلف گوید «خلط رطوبتی است که در تن آدمی در گردش است و طبیعت در رگها و اندامهای خالی همچون معده و جگر و طحال و کیسه صفرا قرار دارد و از خوراك حاصل میشود. بعضی اخلاط نیکو و برخی بد

هستند. اخلاط نیکو آن طبایعی هستند که به تن آدمی خوراك رسانند و جایگزین آنچه از مایعات یارطوبت بمصرف رسیده و تباه گشته باشد، بشوند. اخلاط بد آناند که چنین منظوری را بر نیاورند و اینان اخلاطی هستند که تن آدمی باید از آنان بدارو پرداخته شود. اخلاط چهارند. دموی و بلغمی و صفراوی و سوداوی. طبق سخن علی بن العباس الهجوسی در کتاب الملکی این اخلاط در ماهیت در درجه دوم قرار دارند، واسطقتسات تن همه حیوانات خونگرم هستند و درست همسنگ و هم طراز عناصر اربعه خاك و باد و آتش و آب هستند که هر يك از آنان از لحاظ خواص بادیگری مشابهند، همچنانکه سابقاً باین معنی اشاره شد. بنابراین بآنها نام «بنات الاركان» داده شده است.

بطور خلاصه فرضیه تولید و توزیع چهار خلط بطریق ذیل است: در معده خوراك از «هضم اول» میگذرد که باین مرحله خوراکی ترین قسمتهای آن مبدل به قیلوس میشود. اما از قسمت غیر مغذی که کنار زده میشود، اندکی مبدل به بلغم میگردد، که از اخلاط دیگر باین علت ممتازست که دارای محل خاصی همچون دم که در جگر و صفرا که در کیسه صفرا و سوداء که در طحال جادارد، نیست. قیلوس بوسیله سیاهرگ یاورید به جگر برده میشود. رگهایی از معده و حاویه یا ماساریقا به جگر مربوط میشود. در جگر «هضم ثانی» صورت می بندد. و در نتیجه مواد به سه قسمت تقسیم میشوند. مواد بالا استفاده یا کف که صفر است. و ته نشست یا رسوب که سوداست و بهترین و برگزیده ترین آن مواد به خون داده میشود. خون از طریق ورید (Superior Vena Cava) به قلب میرسد. پس از آنکه موادی که محتوی آب بیشتری است به کلیه ها داده تا بیرون ریخته شود، از آنجا بشریان به اعضاء مختلف که در آن ترکیب دیگری هم روی میدهد و همان «هضم رابع» است توزیع میگردد. (هضم رابع در ضمن گذشتن از رگها رخ داده). در تن طبیعی و عادی اخلاط دروضع ترکیبی

و ممزوج هستند. با استثنای صفرا که در کیسه صفرا و سودا که در طحال قرار دارند. اما تفکیک و دفع هر خلطی با عوامل مداوا و معالجه و داروها و دیگر مواد صورت میگیرد. هریک از اخلاط ممکن است، طبیعی و عادی باشد یا غیر طبیعی و غیر عادی، خون عادی بر دو گونه است. یکی سرخ تیره و غلیظ که در جگر و رگها جاری است و گونه دیگر مرطوبتر و آبکی تر یارقیقتر و بارنگ سرخ روشن و در قلب و شریانها جریان دارد. خون ممکن است فقط در اثر فزونی حرارت یا برودت یا آمیزش با مواد صفراوی یا سودائی یا بلغمی غیر عادی شود. از بلغم چهار صفت غیر عادی شناخته شده است. یکی آبکی یا مایع و یکی مخاطی و سومی زجاجی یا شیشه‌ای و چهارمی آبکی و از صفرا نیز به همین تعداد صفات غیر عادی شناخته شده است.

درینجا قانون و ذخیره خوارزمشاهی آنچه از مطالب مربوط به علم تشریح عمومی و خصوصی دارند مشابه است و در اثر مساعی دکتر کینگ در کتاب عالی خویش بنام «سه مقاله در خصوص علم تشریح عربی»^۱ و همچنین دکتر ماکس سیمون این رشته از طب عربی با دقت و تفصیل بیشتری از دیگر رشته‌ها مورد تحقیق قرار گرفته و در دسترس عموم خوانندگان است. لذا میتوانم بوظایف و فضایل یا استعدادات طبیعی که فیزیولوژی عمومی طب عمومی را تکمیل میکند، بپردازم. این وظایف یا فضایل در وهله اول به سه طبقه تقسیم میشود. وظایف یا فضایل طبیعی که مشترک بین جانوران و رستنیهاست. فضایل روحی که برخی از آن مشترک بین انسان و جانوران عالترست. دیگر فضایل و وظایف خاص انسان است. فضایل طبیعی عبارتند از تغذیه و تولید نسل که اولی عمل جذب است و نگهداری و هضم و دفع. فضایل یا وظایف جانوران به دو طبقه فاعلی و مفعولی تقسیم میشود. فاعلی با ظواهر تنفس و جریان دم مربوط است و مفعولی با هیجانات و احساسات ساده همچون

تربس و خشم و تنفر و نظایر آن که در انسان و جانوران مشترک است. وظایف یا فضایل نفسانی مشتمل است بر قوای غیر ارادی که در همه جانوران مشترک و یکسان است و استعداد های عالیه روحی همچون فکر و خاطره یا حافظه و تصور و نظایر آنها که خاص انسان است، در مقابل حواس خمسۀ برونی یعنی ذائقه و لامسه و سامعه و شامه و باصره پنج حس درونی هست که اولی و دومی از آنان که حواس ترکیبی هستند (یا «Sensus Communis») با حس تصور در داخل و قسمت زیرین مغز قرار دارند و سومی و چهارمی یعنی حواس تنظیم کننده و حواس هیجانی در وسط مغز جای دارند و پنجمی یعنی حافظه در بالای مغز است^۱. درین مورد اختلافی بین اسامی مورد استعمال پزشکان و فلاسفه موجود است که بوعلی سینا مخصوصاً در **قانون** که روی سخنش بپزشکان است یاد آور میشود که پزشکان نباید همت خود را مقصور افکار فلسفی مطلق سازند و وظیفۀ آنان است که به آنچه در عمل و در واقع هست توجه کنند.

میخواهم که نظر شمارا به يك عبارت قابل توجه^۲ در **کتاب الملکی** علی بن- العباس المجوسی متوفی بسال ۹۸۲. (۳۷۲ هـ) یعنی مقارن همان زمان تولد بوعلی سینا، جلب کنم. این عبارت که در فصل مربوط به فضایل جانوران یا وظایف اصلی (حیاتی) آمده است با دو حرکت متضاد **انبساط** و **انقباض** در قلب و شریانها و شقیق و زفیر در جهاز تنفس ارتباط بسیار دارد. این حرکات با حرکات دم آهنگران مورد مقایسه قرار میگیرد جز آنکه حرکت ریتین، از دزون است نه از نیروی خارجی. و علی بن العباس اشاره میکند که قلب هوا را از ریتین میکشد تا با خون برای حیات و ارائه نفس زنده بیامیزد پس از آنکه شقیق صورت گرفت باز فیر

۱ — به تألیف اینجانب بنام «یکسال در میان ایرانیان» ص ۱۴۴ تا ۱۴۵ نگاه کنید.

۲ — جلد اول ص ۱۲۸ تا ۱۲۹ چاپ قاهره.

الفصول الدخانیه یا هوای کثیف بیرون داده میشود . پس از آنکه مؤلف نظرات خود را راجع به جهاز تنفس تشریح کرده و بیابان میرساند چنین ادامهٔ مقال میدهد: «و شما باید بدانید که در ضمن عمل انبساط قلب و رگها ، آن رگهای باز و بسته شونده (یعنی شریانها) که نزدیک قلب هستند هوا و خون تصفیه شده را از قلب با ایجاد خلأ میکشند؛ زیرا که در ضمن انقباض قلب شریانها^۱ از خون و هوا خالی میشوند. اما در هنگام انبساط قلب خون و هوا باز میکرد تا آنها را پر کند . آن شریانهایی که نزدیک پوست هستند از محیط خارج هوا میکشند و آنانکه در بین پوست و قلب قرار دارند دارای این خاصیت هستند که میتوانند از ورید لطیف ترین و رقیق ترین خونها را جذب کنند . این از برای آن است که در وریدها سوراخهایی است که با شریانها ارتباط دارد. اثبات این امر آن است که چون شریان بریده شد هر چه از خون که در وریدها باشد نیز خالی میشود.»

بصورت من این عبارات اصول کلی و مقدماتی دستگاه شعری یا مویی بدن را نشان میدهد.

در مقابل سه نوع استعداد یا فضایل ، سه گونه روان موجود است . که عبارت باشند از روان طبیعی و حیوانی و نفسانی: اولی در جگر قرار دارد که از آنجا بارگها به قلب منتقل میشود. دومی در قلب جای دارد که با شریانهای سیاب یا شاهرگ ، به مغز نقل میشود و کانون سومی مغز است که از آن به همهٔ نقاط بدن توسط اعصاب منتقل میشود . این موضوع و ارتباط آنان با یکدیگر و با روح جاودانی یا عقل کل (که غالباً باین نام اخیر خوانده شده است) را بوعلی سینا و دیگر نویسندگان و مؤلفان آثار طبّی که در اینجا از آنان نام بردم ، مختصراً مورد بحث قرار داده اند. مفصلترین

۱- رازی شریانها را به تعبیر رگهای زنده یا نبض زنده و ورید را بالعکس رگهای نبض نزننده یا غیر متحرك نوشته است.

بحث دربارهٔ این موضوعات را که بیشتر با فلسفه و روانشناسی ارتباط حاصل می‌کند تا طب، در اثر کمیاب مربوط به تولید و نشو و نماي انسان تألیف «ابوالحسن سعید بن هبة الله» پزشک دربار خلیفه «المقتدی»^۱ که در نیمهٔ دوم قرن یازدهم میلادی (قرن ششم هجری) میزیست یافته‌ام. کتاب مزبور «مقالة فی خلق الانسان» نام دارد که مشتمل بر مراحل تولید و آبستنی و زایمان و رشد و فساد است. اما ده فصل آخر پنجاه فصل کتاب از روانشناسی و خصوصاً ادامهٔ شعور و تعقل پس از مرگ و رد نظریهٔ معتقدین به تناسخ بحث می‌کند. حیات بدن، طبق سخن این نویسنده، بسته است به نفس حیوانی که با عزیمت و مفارقت آن «از همان طرقي که هوا به قلب میرسد» یعنی از دهان و منحزین خاتمه مییابد. این تصور در عبارت عربی «مات حتف انفه» یعنی از طریق بینی مرد که میشود بمرگ طبیعی مرد از همین نظریه است. در فارسی هم مثلی داریم که میگوید «جان بر لب آمد». یعنی جان بلب رسید و نزدیک است بدن را بگذارد و مفارقت کند.



ساعاتی که مختص این سخنرانی بود، اینک پایان رسیده است و من باید باین مختصر نظر کلی بسیار ناقصی در طب عربی که افتخار و خوشبختی بیان آنرا داشتم پایان بخشم. امیدوارم که شما در آن اگر دستور العمل مفیدی نیافته‌اید، اقللاً وسیلهٔ تفنن و سرگرمی تحصیل کرده باشید. با تردید بسیار و اندکی بی‌میلی این کار را به تحریص و تشویق استاد و دوستم سرنورمان مور رئیس این دانشکده که از

۱- شرح حال اورا ابن ابی اصیبه در طبقات الاطباء (ج ۱ ص ۲۴۴ تا ۲۴۵ چاپ قاهره) آورده است.

۲- این نام در اصل بصورت: *A. - muptadib* نوشته شده است که قاعدهٔ باید «المقتدی» خوانده شود. ولی باغلب احتمال اشتباه است و مراد «المقتدی بامر الله ابوالقاسم عبدالله» بیست و هفتمین خلیفهٔ عباسی است که از ۴۶۷ تا ۴۸۷ ه. خلافت کرد و باملكشاه سلجوقی همزمان بود. در فهرست نام خلفای فاطمی مصر و امویان اندلس نیز نامی بصورت کلمهٔ «المقتدی» دیده نشد. م. ۱۰.

هنگام تحصیل در بیمارستان بر تلمه بسیار مرهون تشویقات والهامات ایشان هستم، بعهدہ گرفتہم. فی الواقع نیز این کار بخودی خود پاداش شایان وعظیمی بمن داد و تقصیر از آن من است اگر بلافاصلہ پس از رسیدن بہ غایت ومقصد آن، بہ بحث خاتمہ دادہ شدہ است. درین رشتہ از مطالعات عربی کارها وتحقیقات بسیار دامنہ دارتری از دیگر رشتہ هایی کہ در اہمیت با آن برابرند، وجود دارد. باید کارهای مقدماتی بسیاری انجام گیرد تا آنکہ بتوان امید بہ حصول نتایجی داشت کہ برای تکمیل تاریخ علوم ہمہ اعصار ودورانها حائز کمال اہمیت باشد. در ضمن این مطالعہ آثار واحوال وآشنایی با این پزشکان عرب وایرانی دورانهای گذشتہ، واقعیت وتحقق ثبات وپایداری فکر و دانش بشری را کہ ماوراء هر گونه حدود نژادی و مکانی و زمانی است در آنان عمیقاً مشاہدہ کردم کہ همان خصائص وملکانی است کہ هر کس چون وارد این حرفہ بسیار شریف وخطیر کہ این دانشکدہ نمایندہ ومظہر آنست شود باید بحد وفور از آنها برخوردار باشد.

پایان

فہرست نام کسان

الف

آخوندو(عبدالخالق) - ۱۰۸، ۸۴
ابا قحان - ۱۲۱
ابراهيم - ۴۱
ابق - ۳۰
ابن اثال - ۲۹
ابن ابی اصيبعه - ۶۰، ۵۲، ح ۲۹، ۲۳، ۱۵، ج ۲۴
ج ۶۰، ۶۱، ح ۶۱، ۶۶، ج ۷۶، ۹۰، ح ۹۱، ۱۰۱، ح ۱۱۷، ۱۴۴
ابن البيطار(ضياء الدين ابو محمد عبدالله بن احمد مالقي اندلسي) - ۱۱۴
ابن الجزار (احمد بن ابراهيم بن ابی خالد قيرواني) - ۱۱۴، ۱۴۴
ابن الرشد(ابوالويد محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن رشد) - ۱۱۴
ابن الزهر (ابوالعلاء زهر بن ابی مروان عبدالملك بن محمد بن مروان بن زهر - ابو محمد عبدالله بن عبدالملك بن زهر - ابو مروان عبدالملك بن ابی العلاء زهر بن عبدالملك - ابو مروان عبدالملك بن محمد بن مروان بن زهر - ۱۱۴، ۱۴۴
ابن الواقد - ۱۱۴
ابن بطلان - ۸۹، ۸۸
ابن بطوطه - ۱۱۹
ابن جلجل (سليمان بن حسان) - ۱۱۳، ۱۱۳
ابن خلکان - ۱۱۷
ابن خلدون - ۱۱۲، ۲۵، ۱۹

ابن مهدي - ۱۲۶
ابو ابراهيم - ۲۰
ابو الحسن - ۴۶
ابو الحسن سعيد بن هتة الله - ۱۴۴
ابو العلاء معری - ۱۱۱
ابو القتح - ۸۸
ابو الحكم - ۲۹
ابو الفرج - ۱۱۸
ابو القاسم الزهروی (شيخ ابو القاسم خلف بن عباس الاندلسي) - ۱۱۳
ابو الوفا تميم (شيخ) - ۸۷
ابو جعفر عبدالله (منصور دوانقي) - ۷۱، ح
ابو ریحان بیرونی - ۱۹
ابو زعل - ۱۱۰
ابو زکریا - ۲۰
ابوعبيدالله جوزجانی - ۷۴، ۷۶
ابو علی عمر بن يحيى النحوی - ۹۲
ابو عيسى - ۲۰
ابوماهر (موسی بن سیار) - ۶۹، ۷۰
ابومنصور موفق بن هروری - ۱۰۸
ابوموسی اشعري - ۱۷، ح
اته (دکتر) - ۷۷
احمد بن طولون (ابو العباس احمد بن طولون) - ۱۱۹
۱۱۹، ح ۱۲۰
اردشير بابکان - ۳۳
ارسطو (ارسطاطاليس) - ۳۰، ۵۲، ۵۴، ۷۴، ۸۰
۹۷، ۹۵

☆ «ح» اختصاری است برای حاشیه یعنی نام مزبور در حاشیه فلان صفحه آمده است .

ت

تئودوسیوس (تیادوروس) - ۳۴،۲۹
تنوخی (قاضی ابوعلی التنوخی) - ۹۵،۹۰،۶۵
تورنر ماکان - ۹۵
تودد - ۴۶

ث

ثابت بن قره - ۸۶،۵۱

ج

جابر بن حیان - ۲۸
جاحظ - ۲۰
جالی - ۱۰۸
جالینوس - ۷۱،۵۴،۴۸،۴۲،۴۰،۳۹،۳۵،۲۶
جامی - ۱۲۲،۱۰۶،۸۴،۸۰
جرجی زیدان - ۱۰۵،۱۰۰
جریر - ۳۰
جلال الدین - ۱۲۳
جورجیس - ۳۷

چ

چنینک - ۶۲

ح

حاجی خلیفه - ۱۵
حارث بن کلد - ۲۴،۲۳
حابه - ۴۴
حبیش الاسم - ۳۹،۳۹
حجاج بن یوسف ثقفی - ۲۹
حسن بصری - ۱۷
حسن بن سهل - ۱۷
حکم - ۲۹

حنین بن اسحق - ۵۴،۳۹،۳۸،۳۷

حنین (یوحنا عهوری) - ۱۱۱

خ

خالد بن یزید اموی - ۳۲
« یزید بن معاویه - ۲۷،۲۷
خسرو انوشیروان - ۳۴،۳۳،۲۳
خولسن - ۴۱

د

دانه - ۱۰۳
دخویه - ۱۳۶
درنیورک - ۸۵
دنسن راس - ۱۲۳
دوسلان - ۲۵
دوکنینک (پ) - ۱۴۱،۷۱،۱۵
دیترسی - ۱۳۷
دیسقوریدس - ۱۱۴،۴۲
دیوکلین - ۳۱

ر

رازی (محمد زکریای رازی) - ۶۲،۶۰،۵۹،۵۳
۹۸،۹۵،۹۲،۹۰ - ۸۲،۷۹،۷۲،۷۱،۶۶
۱۴۳،۱۳۳،۱۳۳،۱۱۵،۱۰۸،۱۰۶،۹۹

رایت (دکتر) - ۱۱۸

رستم - ۹۵،۲۴

رشید الدین ابوحلیفه - ۱۰۱

« فضل الله - ۱۲۷،۹۲۵،۱۲۱

رودابه - ۹۵

روفوس افسوسی - ۴۸،۴۲

ز

زرتشت - ۱۴

زومر - ۸۱،۳۰

ط	زین الدین اسمعیل بن جرجانی - ۱۱۶، ۱۵۱، ۱۰۲، ۹۷
طبری - ۲۹	زینب - ۲۹
طولوزان (دکتر) - ۱۰۹	ژ
طولون - ۱۱۹، ۱۱۹، ح ۱۲۰	ژرارد کرمون - ۱۱۵، ۱۱۵، ۸۵، ۷۸ ح
ع	ژوستینین - ۲۳
علاءالدوله بن کاکویه - ۱۰۴	ژوکوسکی - ۱۰۴ ح
علاءالدین (خواجہ علاء الدین ہندو) - ۱۲۴، ۱۲۲	س
۱۱۶	سربات (سرناب) - ۹۵
عبدالرحمن - ۲۹	سرجیوس رأس عینی - ۳۵
« افندی - ۸۱	سعدالدین - ۱۲۷
عبدالله بن سواده - ۶۷، ۶۶	سلیکمان - ۱۰۸
عزالدوله فناخسرو - ۶۱، ۱۱، ح ۶۹، ۷۰	سنان بن ثابت حرانی - ۵۶، ۵۵، ۳۱
علقمة بن کلده - ۲۴	سودهوف (کارل) - ۱۰۸
علی (ع) - ۲۲	سوتایمر - ۱۱۵
علی بن اسمعیل - ۱۷ ح	سید اسمعیل جرجانی (رجوع شود به زین الدین)
« ربن طبری - ۱۳۵، ۸۲، ۵۴، ۵۲	سیمون (ماکس) - ۱۴۱، ۱۳۴، ۴۲، ۱۵
« عباس (علی بن العباس المجوسی) - ۶۵، ۶۹	ش
۱۴۲، ۱۴۰، ۱۱۵، ۱۰۸، ۷۹، ۷۰	شاپوراوول - ۳۳
« نامون (ابوالحسن علی بن ابوالعباس مأمون بن	« دوم - ۳۴، ۳۳
محمد) - ۷۵، ۷۵ ح	شلیمر - ۱۰۹، ۹۴
« و هسودان - ۶۴	شمس الدوله همدانی (ابوطاهر شمس الدوله پسر ابوالحسن
عمادالدین زنکی - ۱۱۹ ح	علی ملقب به فخر الدوله) - ۷۵، ۷۵ ح
عمادالکتاب - ۹ ح	شهرزوری - ۱۱۷
عمر خیام - ۷۷	شیندلر (سرالبرت هوتوم) - ۱۲۱
عمر و بن العاص - ۳۰	ص
عوفی (محمد) - ۹۱، ۹۴	صاحب اسمعیل بن عباد - ۵۴
عیسی - ۳۱، ۳۵ ح	صلاح الدین ایوبی - ۱۱۴، ۱۲۰ ح
عیسی بن شہلا - ۳۷	صلیبا - ۲۰
« یحیی - ۳۹	

غ

غازان خان - ۱۲۱

ف

فارابی - ۷۴

فخر داعی - ۸۵ ح

فرج بن سلیم - ۸۵

فردوسی - ۹۵

فناهن (آدولف) - ۱۲۶، ۱۱۶، ۱۰۷

فن کرمر - ۷۳، ۲۷

فولک دائزو - ۸۷

فیتزجرالد - ۷۷

فیلوپونوس - ۳۰

ق

قابوس (قابوس بن وشمگیر بن زیار) - ۷۵، ۷۵ ح

قاضی سعید - ۶۰

قزوینی (میرزا عبدالوهاب بن عبدالعلی) - ۵۲

« (میرزا محمد خان) - ۱۰۰، ۹۶، ۲۴

قسطنطین افریقائی - ۸۴

قفطی (القفطی) - ۵۲، ۳۶، ۳۱، ۳۰، ۲۳، ۱۵ ح

۱۱۷، ۷۷، ۷۶، ۷۳، ۶۹، ۶۳، ۶۱، ۵۵، ۵۳

قلاوون (الملك المنصور - سيف الدين قلاوون القی) -

۱۲۱، ۱۱۹ ح

ک

کاولی - ۶۵

کتزیاس - ۳۶

کرهل (ل.) - ۳۱ ح

کلت بیک - ۱۲۱، ۱۱۰

س

کریسون - ۱۵

کرین هیل - ۶۲

کلدز بهر - ۱۹

کوستانولوبون - ۱۱۳ ح

کیبون - ۳۱

کیلمار (ف. ه. ه.) - ۱۰

کیوم دوبور - ۷۸

ل

لاکارد - ۱۹

لایارد - ۳۲ ح

لکلرک (لوسین) - ۸۸، ۴۰، ۳۲ - ۳۰، ۲۳، ۱۵

۱۱۵، ۱۱۱

لیپرت (جولیوس) - ۱۱۷، ۳۰ ح

لین - ۱۲۰، ۱۱۹، ۴۶ ح

م

ماتثویپارس - ۱۸

مار کالیوت (د. س.) - ۱۱۸، ۶۵، ۱۱

مازیار - ۵۳

مأمون - ۱۷

متوکل - ۸۲، ۵۳

محمد (ص) - ۳۴، ۲۴، ۲۲، ۱۰ -

محمد ابرقوئی - ۱۲۲

محمد بن النیلی - ۱۲۳

محمد بن جریر الطبری - ۵۴

محمد شفیع - ۱۲۲

محمد علی پاشا - ۱۱۰

محمد مهدی عبدالرب آبادی (ملقب به شمس العلماء) -

۵۱

محمود بن الیاس - ۱۲۵، ۱۲۳

(سلطان) محمود غزنوی - ۱۱۰، ۷۵، ۷۵ ح

یوحنا بن سراييون - ۷۱	یحیی النحوی - ۴۰،۳۱،۳۰
یوحنا بن ماسویه - ۵۴،۳۸،۳۷،۲۰	یحیی تعمیددهنده - ۴۱
یوحنا دمشقی - ۲۷	یحیی فیلوپنوس - ۳۱
یوحنا عنهوری (حنین) - ۱۱۱	یزید بن عبد الملك - ۴۴
یوسف - ۳۸	یعقوب بارادیوس - ح ۳۱
	یوحنا - ۲۰

* * *

فهرست نام جایها

ایندیا آفیس (اداره هندوستان) - ۱۸۰

ب

- بخارا - ۹۸،۹۱،۷۴
برسیا - ۶۴
برلن - ۸۴،۷۸،۶۴
بسطام - ۹۱
بصره - ۱۲۷،۱۲۳،۱۱۷
بعلبك - ۱۱۹
بغداد - ۷۰،۶۰،۳۷،۳۲،۳۰،۱۷،۱۶،۱۴
۱۰۷،۱۱۱،۱۱۹،۱۲۳،۱۳۴
بلخ - ۷۴
بولاق - ۱۱۹
بيت لا باط - ۳۳
بين النهرين - ۱۱۳
بیمارستان عضدی - ۷۰،۶۱

پ

- پاریس - ۱۲۱،۱۱۰،۸۵
بطر و کراد - ۶۴

ت

- تبریز - ۱۲۷،۱۲۴،۱۲۲،۱۲۱،۱۱۰
تونس - ۱۲۵،۱۱۴،۸۴
تهران - ۱۰۹،۵۹
تیسفون - ۲۶

ج

- جامع ابن طولون - ۱۱۹
جزیره العرب - ۲۲،۱۶
جمنا (سرچشمه رود برهما پوترا) - ۱۲۳

الف

- آسیا - ۳۵
آسیای صغیر - ۱۲۷،۱۲۵،۱۲۳،۱۱۵،۳۴
ادس (ادس بارها) - ۱۳۴،۳۴،۳۴
اروپا - ۱۱۸،۱۱۵،۶۳،۶۲،۱۴
اسوانیا - ۱۱۵،۲۷،۲۲،۱۱۳،۱۱۳،۱۱۴،۱۱۵
استخر فارس - ۳۳
استراسبورک - ۸۹
اسکندریه - ۱۳۴،۱۱۰،۱۰۹،۳۱
اشبیلیه - ۱۲۵،۱۱۴
اشتوتگارت - ۱۰
اصفهان - ۷۵
افریقا - ۱۱۵،۱۱۳
افریقای شمالی - ۸۴
المارستان الكبير المنصوری - ۱۱۹
انجمن سیدنهام - ۶۲
اندلس - ۱۲۵
انطاکیه - ۱۳۴،۸۸،۸۵،۳۳
انگلستان - ۱۱۰
اورشلیم - ۸۵
اورمیة - ۳۵
اهواز - ۹۳،۷۰
ایتالیا - ۱۱۰،۸۴
ایران - ۴۸،۳۵،۳۵،۳۲،۲۷،۲۴،۲۳،۲۰
۱۰۹،۱۰۳،۹۱،۸۲،۶۹،۶۱،۶۰،۵۹
۱۲۳،۱۲۱،۱۱۸،۱۱۵،۱۱۳،۱۱۰
۱۲۴

جندی شاپور - ۳۷،۳۵ - ۳۲،۲۳،۲۰	رالیسنون - ح۳۲
/ (شهر بقرط) - ۹۳،۷۰،۵۰،۳۹،۳۸/۳۷	ربع رشیدی - ۱۲۷،۱۲۲،۱۲۱
۱۳۴	رشید آباد - ۱۲۸
جیحون - ۱۲۳،۹۹،۹۸	رم - ۷۸
چ	روم - ۱۰،۱۲۳ ح
چاپخانه کاتولیکهای بیروت - ۱۱۸	روم شرقی - ۳۴
چین - ۱۲۸	ری - ۹۲،۷۵،۶۰،۵۹ ح
ح	ز
حبشه - ح۳۱	زرمارنکنه - ح۳۵
حران - ح۳۴، ۴۱، ۴۱ ح	س
حلب - ۸۹	ساردنی - ح۸۴
حله - ۱۲۳	سرپل - ۱۰۴
حیره - ۳۷،۲۳	سمرقند - ۱۲۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۲۲ ح
خ	سن یارتلمه - ح۱۱
خراسان - ۱۰۰، ۶۱، ۶۱ ح	سند - ۱۲۴
خوارزم (خیوه) - ۱۱۵، ۹۷، ۷۵، ۷۵، ۱۹ ح	سوریه - ۱۲۷، ۳۱، ۳۵ ح، ۱۱۸، ۱۱۹ ح، ۱۲۳
خوزستان - ۳۲	۱۲۸
د	ش
دانشکده پادشاهی پزشکیان - ۹	شام - ح۱۱۹
« علوم شرقی لاهور - ۱۲۲	شاه آباد - ۳۲
دانشگاه کمبریج - ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۱۶	شط العرب - ۴۱
دروازه مانی - ۳۴	شهر بقرط (یامدرسه طبی سالرن) - ۸۴
دریای خزر - ۱۰۰، ۵۲	شیراز - ۱۲۵، ۱۲۳
دمشق - ۱۲۰، ۱۱۹ ح، ۱۱۴، ۲۷، ۲۲ ح	شیزر - ۸۹، ۸۷
دیسقوریدس - ۸۴	ط
ر	طبرستان - ۶۴، ۵۳
رأس العین - ح۳۴	طبریّه - ۸۷

- طرابلس - ۱۲۵
طلیطله - ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۰ ح
- ع
- عراق - ۳۱ ح
عکا - ۸۷
عواصم - ۱۲۷
- غ
- غسان - ۲۳
- ف
- فرات - ۳۴ ح
- ق
- قاهره - ۶۵، ۷۰، ۷۱ ح، ۸۱، ۱۱۷، ۱۱۹،
۱۱۹ ح، ۱۲۰، ۱۴۴ ح
- قرطبه - ۱۱۳، ۱۱۴ ح، ۱۲۵،
قسطنطنیه - ۳۵، ۸۴، ۱۲۶
- قصر العنی - ۱۱۰
قنسرین - ۱۲۷
قیروان - ۱۱۴، ۱۲۵
قیصریه - ۱۲۶
- ک
- کامپانیا - ۸۴ ح
- کتابخانه اسکوریال - ۶۴، ۷۸ ح، ۱۳۳
« بزرگ اسکندریه - ۳۱
« بودلین - ۶۴، ۸۳، ۱۰۶، ۱۳۳
« بیت الحکمه - ۱۸
« دانشکده کینک - ۶۴
« دانشگاه کمبریج - ۶۳
« مونیخ - ۱۳۳
- کتابخانه نورا العثمانیه - ۱۲۶
کلکته - ۱۳۳
کوچه معالجان - ۱۲۷
کمبریج - ۶۴، ۱۰، ۱۱ ح، ۱۱۱ ح
- گ
- گرگان - ۷۵، ۷۰ ح، ۱۰۰
گرامبه جوی مولیان - ۹۸
کوئا - ۷۰، ۷۸ ح
- ل
- لایپزیکه - ۳۵، ۴۲، ۱۱۷، ۱۳۸
لبنان - ۸۶
لندن - ۱۰، ۶۲، ۱۱۸ ح، ۱۱۹ ح
لیدن - ۳۳ ح، ۶۹، ۷۱، ۷۲ ح، ۷۸، ۱۲۸، ۱۳۱ ح
- م
- مالقه - ۱۱۴ ح
ماوراءالنهر - ۶۱ ح، ۹۸، ۱۰۰
مجلس صحت - ۱۰۹
مدرسه دارالفنون - ۱۰۹
« طبی سالرن - ۸۴
« علوم شرقیه لندن - ۱۳۳
مدینه - ۱۶، ۲۲
مراغه - ۱۱۸
مرو - ۵۲، ۹۹
مقارزه - ۱۱۹ ح
مصر - ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۱ ح، ۷۸، ۸۲، ۱۱۴
۱۱۴ ح، ۱۱۵، ۱۱۷ ح، ۱۱۹ ح، ۱۲۰، ۱۲۳
۱۲۸
مکه - ۱۶
منیطره (قلعه) - ۸۶

و

وان - ۳۵

ونیز - ۶۴، ۷۸، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲

ه

هند (هندوستان) - ۲۵، ۳۴، ۴۰، ۴۷، ۵۴، ۷۶، ۱۰۹، ۱۰۹

۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۸

ی

یشرب - ۲۲

یونان - ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۱۱۵

موزه بریتانیا - ۵۳، ۶۴، ۶۵، ۷۸، ۱۳۳

موصل - ۱۱۹، ۳۵

مولتان - ۱۲۴

مونت کارلو - ۸۴

مونیک - ۶۴

ن

نسطوریوس - ۳۵

نویه - ۵۲

فهرست نام بیماریها و دردها

ج

جین - ۱۰۱
جذام - ۵۸، ۵۱، ۲۵
جنون - ۱۰۱

چ

چشم درد - ۱۲۰، ۲۵

ح

حالات روحی خاص - ۵۷

خ

خمار - ۵۱
خنازیر - ۵۹
خوره - ۲۵

د

دعاء الفیل - ۱۳۰، ۵۸
دمل - ۱۳۹
درد شقیقه - ۲۵
دوار - ۵۸، ۵۱

ذ

ذات الجنب - ۹۴، ۷۲، ۵۸

ر

رخوت - ۱۰۱
رعاف - ۵۸

آبستنی - ۱۴۴، ۵۷

آبله - ۱۳۰، ۶۲، ۵۸

اختلالات فکری - ۱۳۰

استخوان درد - ۵۸

استسقاء - ۱۳۰، ۱۱۶، ۹۴-۹۱، ۸۹، ۵۸، ۵۱

اسهال خونی - ۱۲۰

امراض روحی - ۱۰۱

انوریسمان (اتساع شرائین) - ۷۱

ب

باد سرخ - ۵۸

بحار - ۵۱

برص - ۲۵

بیخوابی - ۱۰۱، ۵۷

بیماریهای زنانگی - ۱۳۰

سر و مغز - ۱۳۲

واکیردار - ۶۳

ت

تب - ۱۲۰، ۷۸، ۲۵

تب راجعه - ۱۳۰

تب و نوبه - ۸۷، ۶۹

تقرص - ۱۴۲، ۱۰۱

تشنج - ۱۳۰، ۵۸، ۵۷

تفلق امعاء - ۹۵

تنگ نفس - ۵۸

ع

عسر النفس - ۷۲

ف

فلج - ۱۳۰،۵۸

فواق - ۵۸

ق

قافقاریا - ۵۹

قولنج - ۱۱۹،۷۵،۶۳

ك

كزاز - ۱۳۰

كسالت - ۱۰۱

ل

لویوس - ۵۹

م

مالاریا - ۱۳۰

مالیخولیا - ۱۰۴،۱۰۱

ن

نسیان - ۱۰۱،۵۸

نقرس - ۱۳۰،۶۳،۵۸

ه

هیجانان - ۵۷

رعشه - ۵۸،۵۷

رومانیسم - ۱۳۰،۹۸،۶۳

رؤیاهای هول انگیز - ۵۸،۵۷

ز

زخم - ۱۳۹

زخم سلی (لویوس) - ۵۹

زکام - ۵۸،۵۱

س

سرخك - ۱۳۰،۶۲

سردرد - ۵۸،۲۵

سرسام - ۵۸

سرطان - ۱۳۰،۵۹

سرفه - ۷۲

سرگیجه - ۵۸

سکته - ۱۳۰

سکته ناقص - ۹۴

سکسکه (فواق) - ۵۸

سیاتیك - ۱۳۰،۵۸

ص

صداع - ۵۱

صرع - ۵۸

ط

طاعون - ۵۹،۲۵،۲۰

فهرست نام داروها و معالجات

ح	آبله کوبی - ۶۲
حجر الفلاسفه - ۲۸	اسطوخودوس - ۱۲۴
حصیر سوخته - ۲۵	اقتیمون (کشوت) - ۱۲۴
حنظل - ۹۴	افسنطین (خارا گوش) - ۱۲۳
خ	اکسیر الحیات - ۲۸
خارا گوش (افسنطین) - ۱۲۳	الکل - ۲۸
خاکستر - ۲۵	ب
خون بند - ۲۵	بابونه - ۱۲۳
د	بادکش - ۵۹، ۲۵
دارچین - ۱۲۷	بیش - ۱۳۹
داغ کردن - ۱۳۰، ۲۵	پ
دام الاخوین - ۶۸، ۶۷	پادزهر - ۱۳۹
ر	پرهیز - ۱۳۰، ۵۷، ۴۶
روغن بادام - ۱۰۳ ح	ت
روغن بلسان - ۱۲۶	تخم بادبان - ۱۲۳
روغن عقرب - ۱۲۳	تریاق فاروق - ۱۲۶
روغن کرچک - ۱۲۳	تلفیح آبله - ۱۱۰
ز	توتیا - ۲۵
زنگار (مردار سنکک) - ۱۳۹	ج
س	جراحی - ۱۲۰، ۷۱
سازج هندی - ۱۲۶	جلاب (جلب) - ۵۶
سرکنگین - ۱۰۳ ح	جوز هندی - ۱۲۷
سرکه - ۱۳۹، ۹۰، ۸۹	جیوه - ۹۷
سزارین - ۹۵	

ق	سکنجبین - ۵۶
قابس - ۲۵	سماروق (غاریقون) - ۱۲۴
قرون سنبل - ۱۳۹	سورمه - ۲۵
قورت اودی - ۱۲۴	سیاهدانه - ۲۵
ك	ش
کبابه چینی (کوب) - ۱۲۷	شاه تره - ۱۲۷
کشوت (افیمون) - ۱۲۴	شونیر (سیاهدانه) - ۲۵
کندر - ۶۸، ۶۷	شیر خشت - ۲۵
کندر رومی (مصطلکی) - ۱۲۴، ۱۲۳	ص
کوب (کبابه چینی) - ۱۲۷	صبر زرد - ۲۵
كف	ض
کوکشت توله سک - ۹۳	ضمد - ۸۶
م	ط
ماذریون - ۹۴	طین مختوم - ۱۲۶، ۶۸، ۶۷
مردار سنگ (زنکار) - ۱۳۹	ع
مسغل - ۱۲۹، ۵۶	عسل - ۲۵
مشمع - ۱۳۹	غ
مصطلکی (کندر رومی) - ۱۲۴، ۱۲۳	غازیقون (سماروق) - ۱۲۴
میخک - ۱۲۷	ف
ه	فصد - ۱۲۹، ۷۳، ۷۰، ۵۹، ۵۷، ۵۵
هل - ۱۲۷	فوفل - ۱۲۷
هندوانه ابوجهل - ۹۴	

اصطلاحات پزشکی و نامهای اعضای بدن و اصطلاحات خاص

آبسه - ۱۳۰	بروزات (مطلوب و نامطلوب) - ۵۸
آبکی - ۱۴۱	بلغم - ۱۴۰
آماس - ۱۳۰، ۷۸	بلغمی - ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۸
آهکی - ۱۴۱	بنات الارکان - ۱۴۰
احساسات ساده - ۱۴۱	بوها - ۵۷
اخلاط - ۱۴۱-۱۳۸، ۱۲۹، ۹۹	بهداشت - ۵۷، ۴۶
ادرار - ۵۹، ۵۷	بیمارستان - ۱۲۰
استعمال خارجی - ۱۳۹	بیماری شناسی - ۱۲۹، ۵۷
« داخلی - ۱۳۹	« عمومی - ۱۳۰
استفراغ - ۹۳، ۹۱، ۸۹	ت
استقنسات - ۱۴۰	تشخیص - ۱۲۹، ۵۰، ۴۰
العجز - ۴۹	« علل امراض - ۱۲۹
القطن - ۴۹	« قبلی (رجوع کنید به تقدمة المعرفة)
امیر الکافین - ۱۷	تشریح - ۱۴۱، ۱۳۱، ۱۲۹، ۷۱، ۵۲-۵۰، ۴۶
انبساط - ۱۴۲	تغذیه - ۱۴۱
انبیق - ۲۸	تقدمة المعرفة - ۱۲۹، ۷۸، ۵۸، ۵۰
انحراف المزاج - ۱۳۸	تمدن اسلامی - ۱۸
انفس - ۴۹	« عربی - ۱۸
انقباض - ۱۴۲	تناسخ - ۱۴۴، ۵۷
انکلهها - ۹۷	تنفر - ۱۴۲
النواجد - ۴۹	ج
ب	جابجاشدن - ۱۳۰، ۷۸
بحر - ۵۱	جبال - ۵۱
بحران - ۱۲۹	جبل - ۵۱
برودت - ۱۴۱، ۱۳۸-۱۳۵	جامه غوك یا پشم وزغ یا جل وزغ - ۹۱، ۹۱ ح

- جریان دم - ۱۴۱
 جگر - ۱۳۹-۱۴۱، ۱۴۳
 جنین‌شناسی - ۱۳۱، ۵۷، ۲۵، ۱۵
 جوشانده - ۱۲۹
 جهان خاکی - ۱۳۷
- چ
 چشیدنیا - ۵۷
 چهارطبیع - ۵۹
 چهارقطب اصلی - ۱۳۷
- ح
 حاویه (ماساریقا) - ۱۴۰
 حرارت - ۱۴۱، ۱۳۸-۱۳۶، ۱۳۵، ۱۰۰
 حرارت غریزی - ۹۹
 حرارتی درجه اول - ۱۳۹
 حس درونی - ۱۴۲
 حکمت اولی - ۷۶، ۶۰
 « طبیعی - ۷۶، ۷۱
 حلقه مفقود - ۱۳۸
 حواس ترکیبی - ۱۴۲
 « خارجی - ۵۷
 « خمسه برونی - ۱۴۲
 « داخلی - ۵۷
 « هیجانی - ۱۴۲
- خ
 خراشها - ۱۳۰
 خشکی - ۱۳۸-۱۳۵، ح ۱۰۳
 خشم - ۱۴۲
- خط اویغور - ۳۵
 « مغولی - ۳۵
 « منچو - ۳۵
 خف - ۱۱۶
 خلق - ۵۷
 خمر - ۵۱
 خوراک - ۱۳۹
 خوراک و دارو - ۱۳۹
- د
 داروسازی - ۱۳۱
 داروشناسی - ۴۲
 دانش یونان - ۱۱۰، ۸۳، ۳۲
 درشناسی - ۱۳۱، ۷۱، ۵۸، ۵۷، ۵۰، ۴۶، ۱۵
 دررقن استخوان (جابجاشدن) - ۱۳۰، ۷۸
 درمان‌شناسی - ۵۸
 دموی - ۱۴۰، ۱۳۸
 دور - ۵۱
- ر
 رژیم غذایی - ۴۶
 رطوبت - ۱۳۸-۱۳۵
 رکا - ح ۸۲
 رگهای زننده (نبض زننده) - ح ۱۴۳
 « نبض تر زننده - ح ۱۴۳
 رنگها - ۵۷
 روان - ۱۴۳
 « حیوانی - ۱۴۳
 « طبیعی - ۱۴۳
 « نفسانی - ۱۴۳
 روانشناسی - ۱۴۴، ۵۷

طب الرکا - ۸۲	روح جاودانی (عقل کل) - ۱۴۳
طب النبى - ۲۵	ریح غلیظ - ۱۰۰
طب سریانی - ۳۵	ز
« عربی - ۱۹، ۸۱، ۸۲، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۳۱۰	زجاجی - ۱۴۱
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴	زفیر - ۱۴۲
« عملی - ۷۰	زهرشناسی - ۷۸، ۵۷
« هندی - ۵۷، ۵۴	س
« یونانی - ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۱۰۹	سقی سقی - ۵۱
طبيب الهی - ۱۰۳، ۱۰۴	سنوریا (سورنا از لغت سریانی سنورته که از سریند
طبیعت ترکیبی - ۱۳۵	فارسی گرفته شده است) - ۵۰
طحال - ۱۴۱، ۱۳۹، ۵۸	سودا - ۱۴۰، ۱۴۱
طلح (جامه غوک) - ۹۱	سودایی - ۱۳۸، ۱۴۱
ع	سوداوی - ۱۴۰
عرش بظلمیوس - ۱۳۷	سیاب (شاهرک) - ۱۴۳
عصص (العصص) - ۴۹	سیاهرک (سیاب) - ۱۴۰، ۱۴۳
علم اسلامی - ۱۴	ش
« عربی - ۱۹	شاخه های سرخ رگ آورتا - ۴۶
علائم احتضار و نزع - ۵۸	شکستگی - ۷۸
« و بروزات - ۴۷، ۱۲۹	شکسته بند - ۱۲۸
علاج طبیعی - ۹۹	شکستگیها - ۱۳۰
« نفسانی - ۹۹	شهیق - ۱۴۲
علت شناسی - ۱۲۹	ص
عناصر - ۵۷	صفرا - ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱
غ	صفراوی - ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱
غذا - ۵۷	ط
ف	طبایع - ۴۶، ۵۷، ۷۱، ۱۳۶، ۱۳۸
فاعلی - ۱۴۱	طب اسلامی - ۱۴، ۸۱
فرانیطس - ۱۲۲	
فساد - ۵۷	

- متخرج - ۵۵
مخاطبی - ۱۴۱
مزاج - ۱۳۸
مستشفا - ۱۲۰
مستشفى - ۵۱
مشاهدات مطبی رازی - ۱۰۶، ۸۳، ۶۶، ۶۵، ۱۱ - ۱۳۴
مضیره - ۹۲
معدّه - ۱۴۰، ۱۳۹
مفعولی - ۱۴۱

ن

- نبض - ۱۲۹، ۷۶، ۵۹، ۵۷
نبض زننده (رگهای زننده) - ۱۴۳ ح
نسناس (یا انسان وحشی) - ۱۳۸
نفس حیوانی - ۱۴۴
نظر (چشم زخم) - ۵۷
نوادر - ۹۰

و

- ورید - ۱۴۳، ۱۴۰
وظایف الاعضاء (رجوع کتید به فیزیولوژی)
وظایف خاص - ۱۴۱

ه

- هضم اول - ۱۴۰
« ثانی - ۱۴۰
« رابع - ۱۴۱
هیجانان - ۱۴۱

- فصول الدخانیه - ۱۴۳
فضایل روحی - ۱۴۱
« طبیعی - ۱۴۱
« نفسانی - ۱۴۲
فلك الافلاك (فلك الاطلس) - ۱۳۷
فیزیولوژی (وظایف الاعضاء) - ۱۴۱، ۱۳۱، ۶۵

ق

- قابلیکی - ۱۳۰، ۱۲۹
قرانیطس - ۱۳۲
قرحه - ۷۸
قلب - ۱۴۰
قوای غیر ارادی - ۱۴۲
قولون - ۵۸
قیلوس - ۱۴۰

ک

- کره آب و هوا - ۱۳۷
کناش - ۲۹
کوفتگی - ۵۹
کون - ۵۷
کیسه صفرا - ۱۴۱-۱۳۹، ۵۸
کیما - ۶۱، ۲۷، ۲۷ ح

گ

- گزیدگی - ۱۳۰

م

- مارستان - ۱۲۰
ماساریقا (حاویه) - ۱۴۰
مامایی - ۱۳۰، ۱۲۹

فهرست نام خاندانها و فرق و اصطلاحات تاریخی

الف	خ
آشوری - ۳۵۰ ح	خلفای اموی اندلس - ۱۱۳ ح
آل بویه - ۱۰۴، ۷۰، ۶۱	« فاطمی مصر - ۱۱۴، ۱۴۴ ح
اتابکان فارس - ۱۲۵	د
اسمعیلیه (باطنیه) - ۱۳۵، ۷۴	دینالیه - ۷۵ ح
اشاعره - ۱۷، ۱۷ ح	س
افلاطونی جدید - ۳۴، ۲۳	ساسانی - ۳۵
امپراطوری روم شرقی - ۳۵ ح	ساسانیان - ۲۶
اموی - ۲۷، ۲۶، ۲۷ ح	سامانی - ۱۱، ۷۴، ۱۰۰ ح
امویان اندلس - ۱۴۴ ح	سربانیان - ۳۵، ۹۹
زهرون - ۴۱	ش
ایلخانان مغول - ۱۱۸، ۱۲۱	شمعونی - ۳۵ ح
ب	ص
باطنیه (اسمعیلیه) - ۱۳۵	صائبه - ۳۴ ح
بختیشوع - ۳۷	صابی - ۴۱
برمکی - ۷۳	ع
بویه (آل بویه) - ۱۰۴، ۷۰، ۶۱	عباسی - ۱۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۴۶، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴
بیزانس - ۸۳	۱۰۷، ۷۳، ۱۱۳، ۱۴۴ ح
ث	عسطلایی (بادوران زرین) - ۲۲، ۸۲، ۱۰۷
تقیف (قبیله) - ۲۴ ح	ق
ج	قارن - ۵۳
جنگ بدر - ۲۴	قبطی - ۳۲ ح
جنگهای صلیبی - ۸۵، ۸۵، ۱۱۹، ۱۲۰ ح	

ن

نسطوریان - ۳۵،۳۴

ه

هخامنشی - ۳۵

هخامنشیان - ۳۶،۳۳

ی

یعقوبی - ۳۱،۳۱ ح

یوسفی - ۳۵ ح

یهود - ۱۴

ک

کلدانی - ۳۵ ح

کلیسیای ایران - ۳۵ ح

« روم - ۳۵ ح

« نسطوری - ۳۵ ح

م

مانوی - ۳۳

مخزوم (قبیله) - ۲۹

معتزله - ۱۷، ۱۷ ح

مفتسله - ۴۱ ح

فهرست نام کتابها و مجله‌ها

الف

- آرشیو ویرشو - ۸۴ ح
 اخبار الحكماء (تاریخ الحكماء) - ۱۵، ۳۰، ۳۶، ۵۲ ح، ۵۵ ح، ۱۱۷ ح
 اخلاق جلالی - ۱۰۰
 ادبیات سریانی - ۱۱۸ ح
 اصطلاحات پزشکی - دارویی و انسان شناسی فرانسه -
 فارسی - ۱۰۹
 اصول کلی فرهنگ شرق - ۲۷ ح، ۱۱۱ ح
 اغراض طب - ۱۱۶
 الابنیه عن حقایق الادویه - ۱۰۸
 الادویه القلبیه - ۷۸
 التفهیم - ۱۹
 التنبيه - ۱۳۶
 الخطط والآثار - ۱۱۹ ح
 الفرج بعد الشدة - ۶۵، ۹۰، ۹۱ ح، ۹۲، ۹۵
 الفهرست - ۱۵، ۱۸، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۹، ۵۲، ۵۳
 ۶۲، ۶۴، ۷۰
 المجسطی - ۷۴
 التهذیب الاخیره - ۱۱۰
 الیعقوبی - ۱۷ ح
 اوستا - ۳۶، ۵۹
 ایرانشهر - ۹ ح
 برهان قاطع - ۹۴ ح

ب

ت

- تاریخ الآداب واللغة العربیه - ۱۱۰، ۱۱۱ ح، ۱۱۱ ح
 تاریخ ادبیات فارسی - ۹ ح
 تاریخ الحكماء (اخبار الحكماء) - ۱۵، ۳۰، ۳۶، ۵۲ ح، ۵۵ ح، ۱۱۷ ح
 تاریخ بزرگ انگلستان - ۱۸
 « پزشکی - ۱۰
 « طب - ۸۳
 « « عربی - ۲۳، ۳۰، ۱۱۱ ح
 « « عرب و اسلام - ۸۵ ح، ۱۱۴ ح
 « « علم شیمی در قرون وسطی - ۲۸
 « « مغولان - ۱۲۲
 تحفة الحكماء - ۱۲۶
 تشریح منصوری - ۱۰۸
 تقویم الصحة - ۸۸
 تمدن اسلام - ۱۱۳ ح
 ج
 جامع - ۶۳
 جوامع الحکایات ولوامع الروایات - ۹۱، ۹۴
 ج
 چهارمقاله - ۶۶، ۶۷ ح، ۷۹، ۷۹ ح، ۹۲، ۹۶، ۹۷
 ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۹
 ح
 حاوی - ۶۳-۶۶، ۷۲، ۸۳، ۸۵، ۱۰۸، ۱۳۳

حکومت ایران و عرب در زمان ساسانیان - ۳۳ ح

خ

خفی علائی - ۱۱۶

د

دارونیسیم در قرن دهم و قرن نوزدهم - ۱۳۸

دانشنامه علائی - ۷۶

درباره علم پزشکی ایران - ۱۱۶، ۱۰۷

ذ

ذخیره خوارزمشاهی - ۱۱۵، ۱۰۸، ۱۰۲، ۹۷، ۱۱۹

۱۴۱۰، ۱۳۹۰، ۱۳۰۰، ۱۲۹۰، ۱۱۷

ر

رازوالبن ستارا کومروا - ۱۰۴ ح

راهنمای دانشوران - ۱۱۳ ح، ۱۱۴ ح، ۱۱۹ ح

ز

زندگانی پزشکان و حکماء - ۱۱۳

س

سته عشر - ۹۷، ۴۰، ۳۹

سلسله الذهب - ۱۰۵، ۱۰۰

سهمقاله درباره تشریح عربی - ۱۴۱۰، ۷۱

ش

شاهنامه - ۹۵

شرح فلسفه عرب - ۱۳۷

ص

صحیح - ۲۴، ۲۴ ح

ط

طبقات الاطباء - ۱۴۴، ۷۶، ۶۶، ۲۵، ۲۳، ۱۵ ح

ع

عربستان یا کهواره اسلام - ۸۱، ۳۰

عیون الانباء فی طبقات الاطباء - ۱۱۷

ف

فرج بعد الشدة - ۹۵، ۹۲ ح، ۹۱، ۹۰، ۶۵

فردوس الحکمه - ۱۳۵، ۸۲، ۵۷، ۵۴، ۵۳، ۵۰

فرهنگ ناصری - ۹۴ ح

فصول - ۹۷، ۴۴، ۴۳، ۴۰، ۳۵ ح

فهرست آثار علمی عربی موجود در کتابخانه عمومی

شرقی لکنهو - ۱۳۳

فهرست کتب فارسی ربو - ۷۶ ح

ق

قانون - ۸۰، ۷۸، ۷۰، ۶۹، ۶۳، ۴۹، ۴۰، ۲۵، ۱۶ ح

۸۳، ۹۴ ح، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۵

۱۴۲، ۱۴۱، ۱۲۸

قانونچه - ۲۵

قاهره در پنجاه سال پیش - ۱۱۹ ح، ۱۲۰

قرآن - ۱۷ ح، ۱۴، ۲۵، ۲۴، ۸۴، ۱۲۷، ۱۳۲

۱۳۴

ک

کافی - ۶۳

کامل الصناعه - ۱۲۸، ۸۳ ح، ۶۵

کتاب البخلاء - ۲۰

کتاب المبدء والمعاد - ۱۰۰

کتاب الجامع (مفردات ابن بیطار) - ۱۱۴ ح

کتاب المغنی - ۱۱۴ ح

کتاب الملکی - ۱۰۸، ۸۳، ۷۰، ۶۹، ۶۵، ۶۳ ح

۱۴۲، ۱۴۰، ۱۲۸

- کتاب المنصوری - ۹۲، ۷۲، ۶۱
کتاب للاعتباری - ۸۵ ح
کتاب هفتگانه تشریح جالینوس - ۱۳۴، ۴۲ ح
کشف الظنون - ۱۵
کفایه منصوری - ۱۰۸ ح
کلینه و دمنه - ۳۴
- ل
- لطائف رشیدیّه - ۱۲۵
- م
- متون عربی مربوط به تشریح - ۴۹
مثنوی - ۱۰۳، ۱۰۳، ۱۰۳ ح
مجله انجمن آسیائی - ۷۹، ۹۹ ح
« جغرافیائی سلطنتی - ۳۲ ح
« شرقشناسی آلمان (ZDMG) - ۱۱۱ ح
مجموعه سخنرانیهای کنگره بین‌المللی چهارم
مستشرقین - ۳۱ ح
مجمع الفصحاء - ۷۷
مخزن الاسرار - ۱۰۵
مدخل - ۶۳
مشاهدات عمومی (کلی) در مصر - ۱۲۱
مشاهدات مطبوعه رازی - ۱۳۴، ۶۶
مطالعاتی در شعر اسلامی - ۱۱۱ ح
- مطالعاتی در تاریخ علم پزشکی - ۱۰۹
مطبوعات و شعر ایران نو - ۱۱۰ ح
معجم الادباء - ۱۱۸، ۵۴ ح
ملوکی - ۶۴
مقاله فی خلق الانسان - ۱۴۴
مقدمه ابن خلدون - ۱۹
مقولات - ۵۷
موزة بریتانیا - ۴۰
- ن
- نامه دانشوران - ۵۱
نظر کلی بر مصر - ۱۱۰ ح
- و
- وندیداد - ۵۹، ۳۶ ح
- ه
- هزارویکشب - ۴۶، ۳۹
هفت کتاب تشریح جالینوس - ۱۳۴، ۴۲ ح
- ی
- یادداشت‌های سفر زهاب تا خوزستان - ۳۲ ح
« مطبوعه رازی (رجوع کنید به مشاهدات
مطبوعه رازی)
یادگار - ۱۱۶

انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب مجموعه ادبیات خارجی

نام کتاب	اثر	ترجمه	بها
۱ - ویلهلم تل	شیلر	محمد علی جمال زاده	۸ تومان
۲ - ترستان وایزوت	ژوزف بدیه	دکتر پرویز خالاری	۱۰ «
۳ - پنج رساله	افلاطون	دکتر محمود صناعی	۱۰ «
۴ - پدران و پسران	تور کنیف	مهری آهی	۱۰ «
۵ - مکالمات	کنفوسیوس	کاظم زاده ایرانشهر	۸ «
۶ - بابا گوریو	بالزاک	ادوارد ژوزف	۱۰ «
۷ - ایللیاد	هومر	سعید نفیسی	۱۸ «
۸ - زنده بیدار	ابن طفیل	بدیع الزمان فروزانفر	۸ «
۹ - اگمنت	کوته	دکتر هوشیار	۷ «
۱۰ - تراژدی قیصر	شکسپیر	فرنگیس شادمان	۷ «
۱۱ - مانده های زمینی	آندره ژید	دکتر سیروس ذکاء	۸ «
۱۲ - سه نمایشنامه	سوفوکل	محمد سعیدی	۸ «
۱۳ - شوهر دلخواه	اسکار وایلد	پرویز مرزبان	۱۰ «
وزن بی اهمیت			
۱۴ - اشعار منتخب	ویکتور هوگو	نصر الله فاسفی	۱۱ «
۱۵ - الکتریک	سوفوکل	محمد سعیدی	۹ «
وسه نمایشنامه دیگر			
۱۶ - گرسنه	کنوت هامسون	دکتر سیار	۱۰ «
۱۷ - بیست داستان	پیراندلو	دکتر زهرا خازاری	۱۲ «
۱۸ - دون کارلوس	شیلر	محمد علی جمال زاده	۱۰ «
۱۹ - عیش پیری وراز	سیسرون	محمد حجازی	۵ «
دوستی			
۲۰ - جمهور	افلاطون	فؤاد روحانی	۱۸ «
۲۱ - چرم ساغری	بالزاک	اعتماد زاده به آذین	۱۰ «
۲۲ - سرخ و سیاه	استاندا	عظمی نفیسی	۲۵ «
۲۳ - سفر نامه آلیور	سویفت	منوچهر امیری	۱۲ «

نام کتاب	اثر	ترجمه	بها
۴۴ - چهار رساله	افلاطون	دکتر محمود صناعی	۱۰ «
۴۵ - قهرمان عصر ما	لرمانتف	مهری آهی	۱۰ «
۴۶ - شاهزاده خانم بابل و پنج داستان دیگر	ولتر	ناصر ناطق	۸ «
۴۷ - سالومه و دو نمایشنامه دیگر	اسکار وایلد	محمد سعیدی	۱۰ «
۴۸ - راهزنان و توطئه فیسکو	شیلر	ابوالحسن میکده	۱۲ «
۴۹ - زن سی ساله	بالزاک	ادوارد ژوزف	۱۰ «
۳۰ - خسیس	مولیر	محمد علی جمالزاده	۸ «
۳۱ - داستانهای ارمنی	چند نویسنده	ه. کاراکاش	۸ «
۳۲ - حیات مردان نامی	پلوتارک	رضا مشایخی	۲۴ «
۳۳ - غرور و تعصب	جین اوستن	دکتر شمس الملوك مصاحب	۲۳ «
۳۴ - فن شعر	ارسطو	دکتر عبدالحمین زرین کوب	۱۲ «
۳۵ - منتخب فرهنگ فلسفی	ولتر	نصرالله فلاهی	۱۲ «

مجموعه ایرانشناسی

۱- ایران از آغاز تا اسلام	دکتر گیرشمن	دکتر محمد معین	۲۶ تومان
۲- راهنمای صنایع اسلامی	دیماند	دکتر فریار	۲۰ «
۳- مسافرت بایران	سولتیکف	دکتر محسن صبا	۱۲ «
۴- برمکیان	لوسین بووا	عبدالحمین میکده	۱۲ «
۵- مازندران و استرآباد	ه. ل. رابینو	وحید مازندرانی	۱۶ «
۶- کیانیان	کریستن سن	دکتر ذبیح الله صفا	۱۴ «
۷- مقدمه ابن خلدون	ابن خلدون	محمد پروین گنابادی	۳۸ «
۸- میراث ایران	سیرده قن از خاورشناسان		۳۵ «
۹- فهرست کتب چاپی فارسی	گردآورنده : خانباها مشار		۴۸ «
۱۰- سفرنامه ابن بطوطه	ابن بطوطه	محمد علی موحد	۳۸ «
۱۱- طب اسلامی	ادوارد براون	مسعود رجب نیا	۱۵ «



انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب
مجموعه ادبیات برای جوانان و نوجوانان

نام کتاب	اثر	ترجمه	بها
۱ - افسانه‌های شیرین	برادران کریم	دکتر شمس‌الماولک مصاحب	۶ تومان
۲ - پل و ویرژینی	برناردین دو سن پیر	سعید آقایی	۵ «
۳ - رابین هود	کارلا امن	معمودرحب نیا	۵ «
۴ - سفر هشتاد و روزه	ژول ورن	حبیب‌الله صبیحی	۵ «
بدور دنیا			
۵ - جان در جنگل	جان بدن	فریده قره‌جه‌داغی	۴ «
۶ - جزیره گنج	استیونسن	هاجر تربیت	۶ «
۷ - داستانهای	چند نویسنده	محمد علی جمال زاده	۶ «
برگزیده			
۸ - بیست هزار فرسنگ	ژول ورن	اردشیر لیکپور	۷ «
زیر دریاها (جلد اول)			
۹ - فندق شکن	هوفمان	علیرضا حیدری - ع - باقرزاده	۴ «
۱۰ - آلبرت شوآینسبر	فاسمردال	آذر رهنما	۴ «
۱۱ - آرزوهای بزرگ	دیکنز	فرح دواجی	۵ «
۱۲ - جزیره مرجان	بلنتین	عباس یمنی شریف	۹ «
۱۳ - قصه‌های لافونتن	لافونتن	نیر سعیدی	۶ «
۱۴ - بیست هزار فرسنگ	ژول ورن	اردشیر لیکپور	۸ «
زیر دریاها (جلد دوم)			
۱۵ - فرز ندر بوده شده	استیونسن	ابوالفضل میربها	۶ «

*Copyright 1958 by B.T.N.K.
Printed in Daneshgah Printing House*

Tehran Iran.

IRAN LIBRARY

General Editor

E. Yar Shater



EDWARD G. BROWNE

ARABIAN MEDICINE

Translated into Persian

by

Mas'oud Rajabnia



Tehran 1958

